زنان ایران در جنبش مشروطه



عبدالحسین ناهید

عبدالحسین ناهید

زنان ایران در جنبش مشروطه

اشعار ترکی بخش «عصیان زینب پاشا» را دوست ارجمندم ناصر مرقاتی به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند بدینوسیله از زحمتشان صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم

ع - ن

نشر احیا ، تبریز

زنان ایران درجنبش مشروطه

عبدالحسین ناهید

بهار سال ۱۳۶۰

عوامل بیداری

انقلاب‌های بورژوازی دراروپا همچون سیلی‌بنیان‌کن فئودالیزم و موانع روابط تولید سرمایه‌داری را از میان برمی‌دارد. نیروهای تولیدی سریعاً رشد می‌یابند. سرانجام در قرن ۱۹ زمینهٔ انقلابی راکه به انقلاب صنعتی موسوم است، فراهم می‌آورند. صنایع ماشینی باشتابی فزاینده، صنایع دستی راکه نیروی محرکهٔ آن تنها بازوی کارگربود از اعتبار می‌اندازد. «ماشین‌کاری» جای «دست‌کاری» را می‌گیرد. در نتیجه اختلاف قدرت جسمانی بین زن و مردکه در طول سالیان دراز در اثر کوتاه شدن دست زن از تولید پیدا شده بود و یکی از برتری‌های مرد به‌حساب می‌آمد، از بین می‌رود. ماشینیسم نیروی عضلانی را تا آن حد زائد می‌سازدکه سرمایه‌داران، زنان و حتی کودکان را نیز - بعنوان ارزانترین نیروی‌کار - زیرمهمیز استثمارمی‌کشند و تا آخرین رمق از نیروی کار آنان برای انباشت سرمایه استفاده می‌کنند. بدینگونه ماشینیسم، اقتصاد دیرینه راکه کانونش‌خانواده بود از هم می‌پاشد، همبستگی خانوادگی را متزلزل می‌کند و زنان رنگ پریده را از قلب سکوت خانه‌ها به‌کارخانه‌ها می‌کشد آنان مستقیماً و همطراز با مرد در مقیاس وسیعی در امر تولید شرکت می‌کنند. زن درکارخانه به جای آن‌که دختر یا همسر مرد شناخته شود، با نام خود و باکار خود شناخته می‌شود. زنان باکار درکارخانه‌ها به استقلال مادی می‌رسند. استقلال اقتصادی آنان را متکی بخود می‌کند و بدین‌ترتیب یکی از شرایط آزادی زن فراهم می‌آید

ماشینیسم به نحوی دیگر در بیداری زنان مؤثر می‌افتد بدین معنی ماشین مبدل به وسیله‌ای برای افزایش عدهٔ کارگران مزدبگیر می‌گردد . روستائیان از روستاها به شهرها سرازیر می‌شوند و توسط اربابان جدید ـ سرمایه‌داران ـ درکارخانه‌ها بکارگرفته می‌شوند . در نتیجه شهر و شهرنشینی گسترش می‌یابد . « در اثر پیدایش شهرهای بزرگ و اختلاط مردم مختلف‌الحال باهم بحث و نقادی و تفکرمستقل فردی رواج می‌گیرد . کهنه‌پرستی یا تقدس عرف و سنت که از مختصات انسان روستائی دورهٔ تولیدکشاورزی است درهم می‌شکند . تولید توده‌وار سطح زندگی شهرنشینان را بالا می‌برد و از این راه به تعالی افکار عمومی یاری می‌دهد . ابزارهای ماشینی بنوبهٔ خود همچنان‌که رفع حوائج حیاتی را آسانتر می‌گرداند ، برسرعت تفکر و بصیرت انسانی می‌افزاید »[1]

نظام بورژوازی نیز در عصر شکوفائی خود ، به جهت آن‌که نیروی کارکمیاب بود ، با شوروحرارت از آزادی زن یعنی از آزادی ارزانترین و قانع‌ترین نیروی کار دفاع می‌کند . لکن در مراحل بعدی از آنجائی‌که از رشد وگسترش باز می‌ماند ، با نیروی کار اضافی روبرو می‌شود تا جائی‌که نمی‌تواند حتی برای همهٔ مردان به اندازهٔ کافی شغل فراهم نماید . بهمین جهت سعی می‌کند تا حدی‌که در توان دارد زنان را از عرصهٔ تولید بکنارکشد و مجدداً آنها را راهی پستوو پسله‌هاکند و از این طریق راه‌گریزی از مشکل بیکاری بیابد .

آزادی واقعی زن نوع دیگری نیز به زیان بورژوازی تمام می‌شود . بدین‌ترتیب که زنان بخاطر انجام‌کارخانگی و خدمت به مردان دستمزدی دریافت نمی‌دارند . یعنی آنان مردان را برای کار مجدد در کارخانه‌ها آماده می‌کنند وکودکان را برای بهره‌کشی سرمایه‌داران

۱ ـ آگ‌ برن و نیم‌کف ، زمینهٔ جامعه شناسی ، ترجمهٔ آریان‌پور ، ص ۲۸۶

می‌پرورند ، بدون آنکه دستمزدی از این بابت دریافت کنند . دستمزد زنان خانه‌دار در حقیقت در جیب صاحبان وسایل تولید باقی می‌ماند . با تبدیل کارخانگی به کار اجتماعی و شرکت وسیع زن درکارهای تولیدی ، سرمایه‌داران از این نوع بیگاری زنان خانه‌دار بی‌بهره می‌مانند بنابراین سعی می‌کنند زن را همیشه در مقام و موقعیتی که خودشان تعیین کرده‌اند، نگاه دارند . لکن بورژاوزی نمی‌تواند چرخ تاریخ را به‌عقب براند و زنان را مجدداً بجای سابق خود ـ اندرون‌ها ـ برگرداند . بنابراین دست به تزویر و ریا می‌زند و ایدئولوگ‌هایشان با استفاده از فلسفه و الهیات ، زیست‌شناسی و ... شعار جدیدی بنام « برابر اما متفاوت » در مورد زن و مرد جعل می‌کنند و سرزبانها می‌اندازند . به تعبیر این شعار زن و مرد اگرچه از لحاظ انسانیت برابرند ، اما دوگونه انسانند و باهم فرقهائی دارند و نمی‌توانند باهم در همهٔ زمینه‌ها برابر باشند . بسخن دیگر زن باید کماکان بعنوان جنس دوم ، تحت سرپرستی مرد باقی بماند . زیرا تنها در صورت تحت حمایت مرد بودن است که بورژوازی می‌تواند از او بمثابه نیروی‌کار ارزان و ارتش ذخیرهٔ‌کار (شرکت تناوبی زن در تولید ، به‌کارگماردن هنگام شکوفائی و اخراج بهنگام بحران) استفاده نماید . این فرمول یعنی « برابر اما متفاوت » فرمولی است که برخی از ایدئولوگ‌های نظام سرمایه‌داری آمریکا دربارهٔ سیاهان نیز بکار می‌گیرند تا باین وسیله تبعیض بین نژاد سیاه و سفید را محیلانه توجیه‌کنند

نظام بورژوازی برای مصون ماندن از خشم کارگران زن و مرد به تزویر دیگری دست می‌زند . به این ترتیب که مبارزات حق‌طلبانهٔ زنان را جدا از مبارزات طبقاتی و بطور مستقل مطرح می‌کند و خواستهای آنها را در همهٔ زمینه‌ها بصورت تساوی حقوقی مطلق بین زنان و مردان درمی‌آورد . بدین ترتیب سعی می‌کند ، مبارزات طبقاتی

زنان را به جنبش فمنیستی تنزل دهد

بهرتقدیر دموکراسی و تساوی بورژوازی و همسانی زن و مرد از دیدگاه این نظام ، کلمات فریبنده و عبارات رنگ و روغن زده‌ای بیش نیست . زنان و مردان ستمکش سرنوشت واحدی دارند . زنان طبقهٔ واحدی را تشکیل نمی‌دهند . آنان با علقه‌های اقتصادی ، اجتماعی و به مردان ـ پدر یا شوهر ـ وابسته‌اند . زنان بورژوا وابسته به مردان بورژوا و زنان کارگر وابسته به مردان کارگر می‌باشند و بین زنان این دو طبقه هرگز سازش و اشتراک منافع نمی‌تواند وجود داشته باشد . بنابراین آزادی زن بدون آزادی مرد و آزادی مرد بدون آزادی زن هرگز امکان نخواهد داشت و تا وقتی که استثمار انسان از انسان برچیده نشده باشد ، زن نیز ستمکش باقی خواهد ماند . به‌گفتهٔ لنین : « تا زمانی که مالکین و سرمایه‌داران وجود دارند ، تساوی زن و مرد حتی در مقابل قانون نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد . آنجائی که خبر از مالک و سرمایه‌دار نباشد ، آنجاکه حکومت زحمتکشان زندگی جدیدی را بدون وجود استثمارگران بنا کند ، شرایط تساوی بین مردان و زنان بوجود خواهد آمد . » البته این سخن ضرورت مبارزهٔ صنفی زنان را در جوامع طبقاتی نفی نمی‌کند و نباید چنین نتیجه‌گیری شود که هرگونه مبارزهٔ صنفی علیه سرکوب واستثمار جنس زن و در راه برانداختن آن بدون نتیجه بوده و انحراف از مبارزات طبقاتی است .

کوتاه سخن در سایهٔ انقلاب کبیر فرانسه ، همچنین انقلاب صنعتی بساط کهن در اروپا درهم نوردیده می‌شود . فریاد آزادی ، دموکراسی ، مساوات طلبی سرتاسر قارهٔ اروپا را آکنده می‌سازد افکار آزادیخواهی سرانجام بوسیلهٔ روزنامه‌ها ، مجلات ، مسیونرهای مذهبی ، جهانگردان ، مسافران ، تجار ، نمایندگان دول اروپائی و ...

به ایران نیز فرامی‌رسد

انقلاب مشروطیت ژاپن ، جنگ روسیهٔ تزاری با ژاپن وشکست فضاحت بار تزاریسم از ژاپن ، شکست امپراطوری انگلستان ـ امپراطوری ای که خورشید در مستعمراتش غروب نمی کرد ـ از یك ملت کوچك آفریقائی بنام ترانسوال ، و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نیز ایرانیان را تحت تأثیر قرار می‌دهد . شرکت زنان در این جنبش‌ها و فریاد آزادی‌خواهی و اعتراض علیه ستم جنسی آنان تأثیر عمیقی بر زنان ایرانی به ویژه در زنان بورژوا و روشنفکر باقی می گذارد تاجائی که به‌گفتهٔ یك دیپلمات فرانسوی که در عصرمشروطه خواهی در کشور ما اقامت داشته ، دراین زمان در ایران « زنی نبود که خواب مشروطه نبیند . »[1]

گذشته از این‌ها به دنبال رونق سرمایه‌داری ، محصولات کشاورزی در بازار ارزش معینی می‌یابند و تجملات به سبك اروپائی امکانات مالی فراوانی را طلب می کند روی این اصل بیحاصلی نگهداری گله‌ای از زنان را برای مردان فئودال و اشراف ایرانی آشکار می‌سازد و این امر تا حدودی درگسستن زنجیر پای زن مؤثر می‌افتد .

عوامل دیگری نیز در بیداری زنان ایرانی مؤثر بوده‌اند که به اختصار به اهم آنها اشاره می‌شود :

۱ ـ آشنائی با فرهنگ و تمدن اروپائی

مقدمات آشنائی مردم ایران با تمدن اروپائی از عهد صفویه و نادرشاه‌وکریم‌خان شروع‌می‌شود. از اواسط سلطنت فتحعلیشاه به‌جهت ازدیاد روابط ایران باکشورهای اروپائی و رفت و آمد بیش از پیش

---

۱ ـ اوستاس دولور و اودا گلاس سیلادن ، ماه شب چهاردهم . . ، ترجمهٔ علی اصغر معز ، ص ۹۶

اروپائیان به ایران این آشنائی روز به روز بیشتر می‌گردد . « سیاحان و نمایندگان دولتهای اروپائی که به ایران می‌آمدند ، در بسط تمدن اروپائی مؤثر می‌شوند . »[1] هم‌چنین « ارامنهٔ ایرانی و عثمانی و قفقازی که سالها در کشورهای اروپائی مانده بودند و به آموختن چند زبان موفق شده بودند ، به بسط دامنهٔ انتشار پاره‌ای از اصول تمدن جدید اروپائی در ایران کمك می‌کنند »[2]

مسافران ، به ویژه تجار ایرانی نیز در این باره نقش مؤثری بازی می‌کردند بازرگانان ایرانی «که به هندوستان و یا ممالك اروپائی می‌رفتند ، در مراجعت نه‌تنها کالاهای صنعتی تازه با خود می‌آوردند ، بلکه آنچه را که می‌دیدند ، برای هموطنان خود حکایت می‌کردند . »[3]

شکست مفتضحانهٔ دولت ایران از روسیهٔ تزاری در زمان فتحعلیشاه که شکست یك سیستم کهن فئودالی و جدا از توده در برابر نظام جدید سرمایه‌داری اروپا بود ، دولتمردان قاجاری را از خواب سنگین بیدار می‌کند . عباس میرزا و وزیر با تدبیرش ـ میرزا بزرگ ـ خیلی زود متوجه می‌شوند که بدون داشتن سلاحهای جدید و با نظامی پوسیده و از هم پاشیده ، نمی‌توانند جلوی تهاجم تزاریسم آزمند را بگیرند بنابراین درصدد برمی‌آیند که از دانش و هنر جدید اروپائی اقتباس کنند . آمدن هیأت نظامی فرانسه به ریاست ژنرال گاردان و هیأت نمایندگی انگلیس به سرپرستی سرجان ملکم تا حدی این کار را آسان می‌کنند ضمناً به تشویق عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم‌مقام اولین دسته از محصلین ایرانی برای کسب رموز تمدن اروپائی و یاد

---

۱ ـ سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی ، به اهتمام و مقدمهٔ اسماعیل رائین ، ص پ .

۲ ـ مجلهٔ یادگار ، سال اول ، شماره ۵ ، عباس اقبال ، ص ۲۹

۳ ـ سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی ، اثر یاد شده ، ص پ .

گرفتن زبان آنها و فرا گرفتن علوم و فنونی که بکار نظامی می‌آید، عازم فرنگ ـ انگلستان ـ می‌شوند. اینان بهنگام مراجعت به میهن عقاید انقلابی اروپا، مانند آزادی، دموکراسی، برابری زن و مرد، ناسیونالیزم، حق حاکمیت ملی و ... را با خود به ارمغان می‌آورند.

میرزا صالح شیرازی یکی از این محصلان اولین کاروان معرفت، دربارهٔ اقتدار و احترام زنان در فرنگ یک‌ونیم قرن پیش می‌نویسد: سرجان ملکم، ایلچی ایران می‌گفت که: «من در خانهٔ خود محکوم به حکم زن خود هستم و از امور خانه هیچ خبر ندارم. هروقت وجه عمده‌ای ضرور است، من حواله می‌کنم.»[1] یکی دیگر از محصلان آرزو می‌کند که «کاش این شیوه در کشور ما نیز متداول می‌گردید»[2] و زنان میهن ما نیز به آزادی و حقوق انسانی خود دست می‌یافتند. گفتنی است که یکی دیگر از این محصلان، بنام محمدعلی چخماق‌ساز با یك دختر انگلیسی ازدواج می‌کند و هنگام برگشت، وی را با خود به ایران می‌آورد. محمدعلی اولین ایرانی است که زن فرنگی گرفته است. وی که اهل و ساکن تبریز بود، به زنش «اجازه داده بود که با هرمسافر انگلیسی که به تبریز می‌آید، ملاقات کند»[3] و پایبند سنت موذی فئودالی نباشد.

۲ ـ جنبش‌های فکری

از قرن هفتم میلادی (قرن اول هجری) به این طرف نهضت‌های خلق‌های ایران از قبیل قیام سنباد در نیشابور، استادسیس در خراسان و سیستان، مقنع در ماوراءالنهر، بابک در آذربایجان، حسن صباح در قزوین، عبدالرزاق باشتینی (سربداران) در خراسان غالباً پوشش

---

۱ و ۲ ـ مجتبی مینوی، تاریخ و فرهنگ، ص ۴۱۶

۳ ـ همان اثر، ص ۴۳۲

مذهبی دارند وکمتر به شکل مستقل و خالص سیاسی بروز کرده‌اند .
این قیام‌ها که در جامعهٔ سنتی ما زیر پرچم مذهب به‌صحنه آمده‌اند ، کاملا قانونمندانه است چراکه « جامعهٔ قرون وسطی فقط از یك نوع معتقدات باخبر بوده ، یعنی جز عقاید دینی ، عقیده‌ای را نمی‌شناخته . بدین‌سبب می‌بایست معتقدات جدید بصورت دینی تجلی کند . »[1] در اواخر دورهٔ قاجاریه نیز جنبش‌های فکری که در اثر پیدایش پدیده‌های نوین اقتصادی و اجتماعی سربلند می‌کنند ، رنگ و روی مذهبی دارند . یکی از ویژگیها و نقطهٔ اشتراك این جنبش‌ها توجه به حقوق زن و برابر شمردن زن و مرد می‌باشد . مثلا شیخی‌ها معتقدند : « تعدد ازواج گرچه حلال می‌باشد ولی کار بسیار بدی است و نیز این دسته قائل به‌تساوی زن و مرد هستند و می‌گویند که استعداد زن کمتر از مرد نیست و نباید او را از امور اجتماعی محروم نمود . »[2]

گوبینو در مورد زنان اهل‌الحق می‌نویسد : «آنها تعدد ازواج را حرام می‌دانند و به‌یك زن اکتفا می‌کنند ... زنان اهل‌الحق درحجاب نیستند ... »[3] و اجازه دارند بدون قید و بندهای دست و پاگیر در کوچه و بازار رفت و آمد کنند

جنبش باب نیز که در دوران انتقال جامعهٔ فئودالی به جامعهٔ سرمایه‌داری سربلند می‌کند ، معتقد به‌برابری حقوقی‌زن ومرد وآزادی زن است

باب[4] به زنان اجازه می‌دهد که نقاب از چهره بر گیرند و در

۱ - پطروشفسکی ، اسلام در ایران ، ترجمهٔ کریم کشاورز ، ص ۱۸۴
۲ - کنت گوبینو ، سه سال در ایران ، ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری ، ص ۷۷
۳ - همان ، ص ۸۸
۴ - سید علی محمد معروف به باب مرد عمل نبود . وی از درك موقعیت آن روز ایران عاجز بود و « از آیین سیاست و مبارزهٔ اجتماعی آگاهی چندانی
←

کارهای اجتماعی دوش به دوش مردان بکوشند . وی در کتاب بیان می‌گوید : « خدا به مردان مؤمن اجازه داده است که به زنان نگاه کنند و به زنان هم اذن داده که اگر خواستند به مردان مورد علاقهٔ خود نگاه کنند ولی نباید به آنچه که خدا دوست ندارد ، نگاه کنند . خدا می‌خواهد آن چنان زنان و مردان آزاد باشند که دوست دارند در بهشت آن چنان باشند . »[1]

عبدالبها[2] نیز در این باره می‌گوید : « نساء و رجال در حقوق مساوی و به هیچوجه امتیازی در میان نیست زیرا جمیع انسانند . فقط احتیاج به تربیت دارند . اگر نساء مانند رجال تربیت شوند ، هیچ شبهه‌ای نیست که امتیازی نخواهد ماند . »[3]

مادام دیولافوای فرانسوی، ادوارد براون و گوبینو نیز در نوشته‌های خود به آزادی زن و همردیفی او با مرد در عقاید بابیان اشاره کرده‌اند .

شعار آزادی زن از جانب نهضت‌های فکری این عصر در شرایطی که زنان ایرانی در اندرون‌ها زندانی بودند و در زمانی که

ندداشت و به نوشتن رساله و بزرگداشت طلسمات و بازی با اعداد دل خوش کرده بود . یك سید علی محمد باب آشنا با تاریخ و فرهنگ اروپا ، بجای این که آن عربی‌های غلط را بهم ببافد ، می‌توانست با یاری بورژوازی شهری ، سقوط حکومت فئودال خودکامه را چندین دهه جلو بیاندازد . او بیشتر اهل تألیف بود تا مرد رزم . » محمد رضا فشاهی ، گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعهٔ فئودالی ایران ، ص ۲۳۳

۱ ـ دکتر یوسف فضائی ، تحقیق در تاریخ و فلسفهٔ بابیگری و ... ، ص ۱۶۵

۲ ـ عبدالبها ـ بنیانگذار بهائیگری ـ بعد از مرگ باب ، جنبش باب را کاملا از بار اجتماعی خالی کرد و آن را صرفاً به یك جریان دین سازی حسابگرانه تبدیل نمود و مجری سیاست‌های استعماری در ایران شد .

۳ ـ پیام ملکوت ، چاپ تهران ، ۱۳۲۶ ش ، ص ۲۳۲

« خرید و فروش زنان رایج بود و خانواده‌ها به بهانهٔ فقر و یا از بابت فقر دخترانشان را بین ۳۰ تا ۴۰ تومان به اتباع خارجی می‌فروختند و ... تنها شغلی که حکومت برای زنان به رسمیت می‌شناخت ، پیوستن به صنف فاحشه بود »[1] و در عصری که ارباب هنگام سفر به مباشران خود اکیداً سفارش می‌کرد : « درب اندرون من باید همواره بسته باشد ، عصمت و عفت کلفت‌های من (یعنی زنهای من) باید در غیاب من زیاده از حضور من باشد . از اندرون صدای حرف و آواز به گوش نرسد ، بالای بام ومهتابی دیده‌نشوند . به گردش و هواخوری در باغ نروند و اگر جز این کنند بابای قاپوچی بیاید چوب و جوال بیاورد و پوست از سرشان بکند . »[2] و . . . می‌تواند عدهٔ زیادی از زنان را به جنبش باب جذب کند . از سرشناس‌ترین زنان بابی ، زرین‌تاج معروف به قرة‌العین را می‌توان نام برد . وی شاعره‌ای توانا وسخنوری کم مانند بوده ویکی از رهبران برجستهٔ جنبش باب محسوب می گردید. یکی دیگر از زنان معروف بابیگری ، زنی بود موسوم به « رستمه » که از سران قیام زنجان در سال ۱۸۵۰ میلادی بود . وی در تیراندازی و شمشیرزنی اشتهار داشته است.

خلاصه زنان بابی در مبارزه علیه حکومت ستم پیشهٔ قاجاری بجای این که اشک بریزند « سلاح برداشته و در دفاع از وضع خطرناک خود شرکت کردند . »[3] آنان « در شجاعت به اندازهٔ بانوان ساراگوس سزاوار ستایشند . »[4] در تاریخ ایران ، این نخستین موردی بود که زنان در نبردی شرکت می‌جستند .

---

۱ - ۲ - هماناطق ، کتاب جمعه ، شماره ۳۰ ، ۲۳ اسفند ۵۸ .

۳ و ۴ - رابرت گرنت واتسن ، تاریخ ایران ، ترجمهٔ وحید مازندرانی ، ص ۳۶۲



رستمه یکی از فرماندهان قیام زنجان

۳ ـ گشایش مدارس جدید

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه علاوه بر روسیهٔ تزاری و انگلستان که پنجهٔ استعماری خود را بر گلوی ایران می‌فشردند ، دولت‌های دیگری نیز از جمله آمریکا و فرانسه برای یافتن جای پائی، در سرزمین ما در تلاش و کوشش بودند و باین منظور پیشاهنگان استعماری آنها به عنوان مسیونرهای مذهبی عازم ایران می گردند آنان به فکر تأسیس مدارسی به سبک نوین در کشور ما می‌افتند .

بهمین جهت « در سال ۱۸۳۵ میلادی مقارن ۱۲۱۴ هجری شمسی چند مبلغ و معلم زن و مرد آمریکائی به اورمیه می‌روند و در آنجا یك دبستان ۴ کلاسهٔ پسرانه و دخترانه دایر می‌کنند . »[1] سپس آمریکائیان درصدد ساختن یك مدرسهٔ دخترانه در تهران برمی‌آیند . دولت وقت زمین مناسبی را برای ساختمان مدرسه در اختیار آنها می‌گذارد و اجازهٔ تأسیس مدرسه بشرطی به‌آنها داده می‌شود که هیچ دخترمسلمانی را نپذیرند . سرانجام در سال ۱۲۵۴ شمسی ناصرالدین شاه موافقت می‌کندکه دختران مسلمان را هم در این مدرسه نام‌نویسی کنند. پس از آن مبلغان مذهبی و معلمان آمریکائی در تبریز و رشت وهمدان ومشهد نیز دبستانهائی به همان روال تأسیس می‌کنند و عده‌ای از فرزندان ایرانی بویژه بورژوازادگان در این مدارس به تحصیل زبان خارجه ، حساب ، تاریخ و جغرافیا ، خانه‌داری و ... می‌پردازند . در این نوع مدارس بودکه زنان آگاه و مبارزی مانند پروین اعتصامی و روشنک نوعدوست و تربیت می‌شوند

خواهران سن‌ونسان دوپل پیشاهنگان استعمار فرانسه نیز در تهران کلیسا و مدرسه‌ای دایر می‌کنند . در این مدرسه علاوه برفرزندان اروپائیان ساکن تهران ، دختران ایرانی هم به تحصیل علوم جدید می‌پردازند . « دختران‌در این مدرسه خواندن و نوشتن ، خیاطی و اطوکشی و خانه‌داری یاد می‌گیرند . یعنی تعلیماتی‌که ایرانیان با آنها آشنائی نداشتند . زبان فرانسه و مختصر تاریخ و جغرافیا هم به آنها تدریس می‌شود »[2]

در شهرهای تبریز ، اورمیه ، سلماس ، اصفهان نیز مدارسی از طرف جمعیت مذهبی فرانسه دایر می‌شود در این مدارس است

---

۱ ـ غلامرضا انصاف پور ، قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ ، ص ۴۳۳

۲ ـ دیولافوا ، سفرنامه ، ترجمه و نگارش فره‌وشی ، ص ۱۱۹



فروغ‌الدوله و فخرالدوله، دختران ناصرالدین شاه

فخرالدوله دختر بافرهنگی بود. می‌گویند کتاب «امیرارسلان» به قلم اوست.

که دختران ایرانی از زبان معلمان خود می‌شنوند که : چگونه زنان گرسنه و مسلح فرانسوی به قصرورسای هجوم می‌برند و فریاد « نان و و قانون » آنها پاریس را به‌لرزه درمی‌آورد . زنان انگلستان با برپا کردن دمونستراسیون‌های عظیمی ، مصرانه از دولت حق رأی و حق شرکت در سرنوشت خود را طلب می‌کنند و یا هزاران زن روسی در تظاهرات ضد دولتی شرکت می‌جویند و فریاد « نابود باد سلطنت مطلقهٔ» آنان گوش فلک را کر می‌کنند

علاوه‌بربیگانگان، اقلیت‌های هم‌میهن ارمنی ، زرتشتی ،کلیمی نیز مدارسی ویژهٔ دختران دایر می‌کنند . در این گونه مدارس دختران مسلمان هم می‌توانند به تحصیل بپردازند .

همچنین عده‌ای از اشراف ، معلم یا معلمه‌های سرخانه برای سوادآموزی دختران خود می‌آورند

بعد از مرگ ناصرالدین شاه به تعداد مدارس دخترانه بازهم افزوده می‌شود . مدارس جدید به‌بیداری افکار و آزادی اندیشهٔ زنان ایران یاری می‌کند و نهضت مشروطه از آگاهی این زنان روشنفکر نیرو می‌گیرد .

آنچه راکه دختران ایرانی در این گونه مدارس یاد می‌گرفتند ، در مجالس روضه‌خوانی و سوگواری ، مساجد ،گرمابه‌ها ، به دیگران نقل می‌کردند . به عنوان نمونه گفتگوی یك زن روشنفکر را با یك زن عادی و انتقاد طنزآمیز وی را از وضع نابسامان کشور در یکی از روضه‌خوانی‌ها در زیر می‌آوریم

« دویوم قبل در مجلس روضه‌خوانی به‌کنجی نشسته بودم و نزدیك من دو نفر ضعیفه صحبت و مباحثه می‌نمودند . یکی از آن زنها ادعای علم و سواد می‌نمود و صحبت ایشان مختصراً چنین بود :

زن باسواد مدعی بود که وسعت ممالک ایران بیشتر از سایر ممالک دنیا می‌باشد. اما آن زن دیگر بجواب می‌گفت: چرا حرف مفت می‌زنی؟ شوهر من با هند و فرنگ معامله دارد و او می‌گوید: شهر بمبئی قدیك دنیا می‌شود. زن باسواد بجواب درآمد: تو که سواد و فهم نداری. چگونه یك شهر قد یك دنیا می‌شود؟ پسر من بمدرسه می‌رود و علم جیق ریپی (جُغرافی) می‌خواند و من هم از او درس می‌گیرم و ثابت می‌کنم که وسعت مملکت ایران بچه سرحد است! زن بی‌سواد پرسید که جیق‌ریپی چه چیز است؟ چه دخل دارد بحرفهای اغراق آمیز؟ زن باعلم درجواب گفت که همین سؤال اثبات حماقت می‌کند که از جیق ریپی هیچ اطلاعی نداری. اما من از روی جیق ریپی و منطق ثابت می‌کنم که مملکت ایران خیلی بزرگتر از سایر ممالک دنیا می‌باشد. مثلا از لندن الی بوشهر پست ۱۸ روزه وارد می‌شود و همان پست تقریباً از ده مملکت عبور می‌کند. اما پست تهران که پایتخت است و وسط مملکت ایران است الی‌بوشهر ۴۲ روزه می‌رسد و همین اثبات کلی است که نصفهٔ ایران سه قد سایر دنیا می‌باشد و هر گاه پست تبریز الی بوشهر را حساب کنم، دو ماه ونیم وارد می‌شود. پس حساب کنیم وسعت مملکت ایران چه قدر عظیم است! آن زن بیچارهٔ بی‌سواد گفت: خوش بحال تو و پسرت که از جیق‌ریپ و طنبق (منطق؟) علم خوانده‌ای. من چه می‌دانم. باری از صحبت این دو ضعیفه امیدوارشدم که از برکت پستخانه، دولت و مملکت ایران وسعت و ترقی خواهد یافت و مادرهای شاگردهای مدرسه کم کم باسواد خواهند شد.»[۱]

در صدر مشروطه بهمت زنان و مردان روشنفکر مدارس دیگری برای آموزش و پرورش دختران و زنان باز می‌شود. چنین کارهائی

---

۱ - حبل‌المتین، شماره ۴۳، ۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۴

در آن زمان جرأت و شهامت زیادی لازم داشت . زیاد بودند مرتجعانی که درس خواندن و باسواد شدن زن را گناه نابخشودنی می‌دانستند و اشخاصی را که طرفدار آزادی زنان و درس خواندن آنان بودند ، انگ «بابی» می‌زدند و خونش را حلال می‌دانستند .

در این عصر رسم بر این بوده است که در خیابانهای تهران زنان از یك طرف ومردان از طرف دیگر عبور کنند . گاهی فریاد آمرانهٔ مأموران نظمیه به‌گوش می‌رسید که می‌گفت : « باجی روت روبگیر» ، « ضعیفه تند راه برو »



پوشش زنان عصر قاجار در بیرون منزل

سوار شدن زن و مرد به یك درشکه ، اگرچه زن و شوهر و برادر و خواهر بودند ، ممنوع بود . درشکه‌چی‌ها موظف بودند ، بهنگام سوار کردن زنان کروکی درشکه را بالا بکشند و . . . در یك جمله در این عصر زن بودن واقعاً بمعنای پست بودن بود .

در چنین اتمسفری است که زنان آگاه و مبارز برای باز کردن مدارس نوین وباسواد کردن هرچه بیشترهمجنسان خود به‌تکاپو می‌افتند تا فراگرفتن علم و آگاهی راکه در انحصار مردان اعیان و اشراف بود در میان زنان نیز رواج دهند .

یکی از این زنان روشنفکر و مبارز زنی است بنام بی‌بی‌خانم همسر موسی‌خان میرپنج . مدرسهٔ دوشیزگان به سبک نوین اولین بار بهمت او در سال ۱۳۲۴ قمری افتتاح می‌شود . این مدرسه که در نزدیك دروازه قدیم محمدیه ، بازارچهٔ حاجی‌محمدحسن جای داشت ، جنجال بسیاری برمی‌انگیزد . شیخ فضل الله نوری فتوا می‌دهد که : « تأسیس مدارس دختران مخالف با شرع اسلام است . »[1] سید علی شوشتری در آستانهٔ حضرت عبدالعظیم بست می‌نشیند و ضمن تکفیر نامه‌ای که صادر می‌کند ، می‌نویسد : « وای بحال مملکتی که در آن مدرسهٔ دخترانه تأسیس شود . این تکفیرنامه در آن زمان دانه‌ای یکشاهی فروش رفت و حتی بازار سیاه نیز پیدا کرد . »[2] دیگر این که شایع می‌کنند ، این مدرسه را بیگانگان به‌منظور رواج بی‌عفتی دایر کرده‌اند. در این مورد سرچارلزمارلینگ سفیر کبیروقت انگلستان به ادواردگری گزارش می‌دهد : « مسیودوهارتویگ پیش از ظهر امروز یك داستان ساختگی جالبی برایم گفت و آن این است که همسر یکی از غلامان ما الهام بخش اصلی یك انجمن زنان است که مخصوصاً ماهیتی زیان

---

۱ ـ دکترمهدی ملك‌زاده ، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ، جلد ۴ ، ص ۲۱۸ .

۲ ـ فخری قویمی ، کارنامهٔ زنان مشهور ایران ، ص ۱۳۲

بخش دارد . واقعیت مطلب این است که زن مزبور (بی‌بی‌خانم) در طبقهٔ خود برخلاف معمول زنی است که خوب تحصیل کرده و سه ماه است که یك مدرسهٔ دختران تشکیل داده و دختران اشخاص خیلی محترم در آن درس می‌خوانند . سن بیشتر دانش‌آموزان هم کمتر از ۱۴ سال است . »[1]

بی‌بی‌خانم از زنان انگشت‌شمار عصرمشروطه‌خواهی محسوب می‌گردد . وی در یك خانوادهٔ فقیر بزرگ شده و به‌گفتهٔ خود « زندگی را در عسرت‌گذرانده و عمری با یك لحاف ساخته است . »[2] بی‌بی زنی بود « فروتن ، شوخ طبع که عقایدش را بی‌پروا بیان می‌کرد . »[3] وی در رساله‌ای که از خود بیادگار گذاشته ، فرهنگ نظام پدر سالاری را سخت بباد انتقادگرفته است . این رساله در جواب نوشته‌ای است تحت عنوان « تأدیب نسوان » که بوسیلهٔ یك اندرزگوی خشك اندیش نوشته شده است نوشتهٔ بی‌بی نشانگر این حقیقت است که وی به احوال زنان ایرانی و ستمی که بر آنان می‌رفت ، آگاهی کامل داشته است . رسالهٔ وی که بنام « معایب الرجال » معروف است « از نظر افکار اجتماعی و سیاسی بسیار باارزش است ـ خاصه اگر به زمانه و موقعیتی که بی‌بی‌خانم در آن می‌زیست ، توجه داشتم باشیم ـ زبدهٔ کلام او این که : خواهران‌گوش به پند و اندرزهای نویسندگان تأدیب النسوان و افرادی از این قبیل ندهید این مربیان زنان که خود را نادرهٔ دوران واعجوبهٔ جهان می‌دانند ، بهتر آن‌که اول به اصلاح صفات رذیلهٔ خود برآیند . که گفته‌اند :

ذات نایافته از هستی بخش   کی تواند که بود هستی بخش

۱ ـ حسن معاصر ، تاریخ استقرار مشروطیت ایران ، ص ۷۴۸

۲ و ۳ ـ فریدون آدمیت و هما ناطق ، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار ، ص ۲۳

این عبارت پردازان مهمل گو که می‌خواهند بساط تمدن را برچینند و انسانیت را تمام کنند، در قالب مغز متحجر خود تمام عالم را مثل خود فرض نموده و به اندازهٔ وضع و خیالات خود ترتیب زندگانی و دستورالعمل به اهل عالم می‌دهند اما خوشبختانه مردم مختلف‌اند و رأی و طبایع متخالفند آنان می‌دانند که این نصایح برای تأدیب ما نیست. برای اثبات ظلم برمظلوم است و خداوند تعالی مردان را عاشق و معشوق با زنان خلق کرده و نه ظالم و مظلوم ! یك عمر به ما آموختند که: نصیحت پذیرید تا در دنیا و آخرت رستگار شوید. خداوند شما زنان‌را برای مردان‌آفرید تا کشت و زرع‌مردان باشید ونسل زیاد کنید که کاری دیگر ازشما بعمل‌نخواهد آمد. هم‌چنین مردان‌پوشاک ما را بنا به‌دلخواه وسلیقهٔ خود برمی‌گزینند: یک روز **عرقچین ترمه** بار دیگر **شلوار گشاد**. آنان‌اند که ما را می‌آرایند و بهر خوشایند خویش به آرایش مجبور می‌کنند. گویا این که خود را **مستفرنگ** هم می‌دانند. غافل از این که نه‌تنها **سیویلیزه** که **نیم‌ویلیزه**(!) هم نیستند وگرنه ما می‌دانیم که در فرنگ زنان را مثل دستهٔ گل نگه‌می‌دارند و هریك عالم به چندین علم‌اند. این مربیان، نه‌تنها برای ما کاری انجام نداده‌اند، بلکه مملکت را هم به نیستی کشانده‌اند، **رجال نیستند و دجال‌اند**. همه عمر گرانمایه را بجای‌خدمت‌خلق، صرف راحت خود کردند، نه از خلق شرمی و نه از خالق آزرمی دارند. به ما درس تقوی می‌دهند و خود فراموش می‌کنند که عبادت بجز خدمت خلق نیست. ما که در حرم اندرون و کنج مطبخ بودیم، پس این همه فساد را اینان بپا کردند. می‌بینیم از ثمرهٔ تبهکاری آنان است که امروز در این سرزمین هیچ نظم و نظامی درکار نیست. کارها همه به‌بخت و اتفاق است. تکالیف غیرمعلوم ... نفاق و شقاق موجود و الفت و اتحاد مفقود و چنان هرج و مرجی است که هیچ چیز شرط هیچ چیز



پوشش زن عصر قاجار در منزل

نیست . »[1]

بی‌بی سپس در جواب نویسندهٔ پندنامهٔ « تأدیب نسوان » چنین ادامه می‌دهد که ما زنان از تحصیل علم و کسب معرفت به دور مانده‌ایم و عمرمان تنها به‌کار خانه‌داری و بچه‌داری می‌گذرد . مردان « بجای

۱ ـ هما ناطق ، کتاب جمعه ، شماره ۳۰ ، سال اول ، ۲۳ اسفند ۵۸ .

این که راه و رسم انسانیت و مدنیت را به ما بیاموزند ، پند می‌دهند که : زن باید قدم آهسته بردارد و سخن را نرم و ضعیف بگوید ، مثل کسی که از ناخوشی برخاسته باشد . خوب اگر زنی به چنین حالتی درآید ، به یقین بایستی زن مردی خونخوار و شریر و مردم آزار بوده باشد وگرنه مردم رعیت با این همه کارهای مشکل و دشوار چگونه می‌توانند این قسم رفتار پیش گیرند . باز همان اندرزگر سفارش می‌کند : زن در سرخوان و برسرسفرهٔ نان دو زانو بنشیند و سرانگشتی غذا بخورد و حرف نزند و صدا نکند . یکی نیست از او بپرسد : اگر بر سرسفره ، بچه‌ها جمع بودند و یکی از آنان در کاسهٔ آش افتاد ، کی بایستی دست او را بگیرد ؟ اگر زن ساکت باشد و آن بچگان کاسهٔ خورش را در افشره ریزند و یا افشره را بر سرنگونسار کنند ، کیست آنها را نهی کند ؟ این شیوهٔ مؤدبانه باب فرنگ است که مرد و زن درمهمانخانه غذا بخورند وبه‌دستورالعمل اورفتار نمایند.

اما قضیهٔ نظافت و خوش‌بوئی که نویسندهٔ تأدیب نسوان طالب آن است ، باید به او حالی کرد که پاکیزگی آنجا میسر است که اسباب کثافت مفقود باشد . همان اندازه‌که فقر و فلاکت کثافت بار است ، غنا و ثروت است که موجب انواع نظافت می‌گردد . نه مثل ما مردم فقیر و محتاج به نحوی سی سال یك مرد و زن در زیر یك لحاف کرباس بسر می‌برند وبضاعت کهنه و نوکردن آن را ندارند و الا هر ذی‌شعوری پاکیزگی‌را دوست‌دارد ومرغوب‌رااز‌غیرمرغوب می‌شناسد. پس احتیاجی به این همه روده درازی و عبارت پردازی نیست ، منظور از این تأدیب و تربیت تثبیت ستمکاری مردان است ... »[1]

از مدارس دیگری که به دست زنان پیشتاز این عصر ، برای

---

۱ ـ فریدون آدمیت و هما ناطق ، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار ، ص ۲۵

زنان و دختران بنانهاده می‌شود باید از مدرسهٔ ناموس نام برد . این مدرسه به‌کوشش خانم طوبی آزموده در خیابان شاهپور سابق تهران افتتاح می‌شود . میرزا حسن رشدیه ـ پدر فرهنگ جدید ایران ـ در ادارهٔ مدرسه ، طوبی آزموده را یاری می‌کرده است مدرسهٔ ترقی بنات را که در کوچهٔ ظهیرالاسلام قرار داشت، خانم ماهرخ گوهرشناس بنیان می‌گذارد . مدرسهٔ تربیت نسوان را بانو امیر صحی ماه سلطان و مدرسهٔ درة المعالی را بانو درة المعالی باز می‌کند . زنان به این کارها بسنده نمی‌کنند آنها برای گسترش مدارس در سطح کشور و همگانی کردن سوادآموزی به ویژه « در خصوص اقدام در تسهیل تحصیل و ترقی معارف دخترهای مملکت » دست به دامن نمایندگان ملت می‌شوند . در تقاضائی که زنان در این باره به مجلس نوشته‌اند ، چنین آمده است : « ... برخداوندان حل و عقد و مدیران رتق و فتق امور واجب است که در این هنگام درخت سعادت ابدی در باغ مراد ملت بنشانند و اساس ترقی و پیشرفت این مملکت را برپایهٔ استوار نهند و به تربیت نسوان بپردازند ... در هزار سال پیش دولت اسلام نخستین دولت متمدن روی زمین بود و مسلمین اولین ملت عالم و معلمین عالم از اهل ایران بودند . در اسپانیول که نسبت به سایر نقاط اروپا نشرعلم اساس وتقدم داشت، بواسطهٔ حکما و دانشمندان بخارائی علم و حکمت سرایت کرده و هنوز نام حکمای آن عهد را اروپائیان با احترام تمام می‌برند ، پس چه شد که آنها به علت علمی که از ما گرفتند، پیش افتادند، سهل است که آنرا تکمیل کردند و از آموزگاران خود درگذشتند و آنها را محتاج بخودکردند ؟ آیا می‌توان گفت اهل ایران باهوش طبیعی و استعداد خداداد احتیاج نوع را به ترویج علم و صنعت احساس نکردند ؟ نه بلکه بواسطهٔ این بود که آنها زنهایشان را تربیت کردند ... ملت ایران زودتر از ملت ژاپون با اروپا مراوده

پیدا کرد، چرا مثل آنها ترقیات عصر جدید را فرانگرفت ؟ . . همه بواسطهٔ همین نکته است که زنهـای فرنگی بواسطهٔ علم معنـای هیأت اجتماعیه را می‌فهمند ولی ... زنهای مسلمان جز کینه‌ورزی با یکدیگر و تربیت کودکان به مقتضای سلیقهٔ کج خود ، چیز دیگری نمی‌دانند ... تا وقتی که آموزگاران و مربیان اولیه اطفال را تربیت نکنیم جوانان کاردان و پیران با تدبیر نخواهیم داشت . »[1]

مجلس به تقاضای زنان جواب مثبت می‌دهد و دولت به اقداماتی در این باره دست می‌زند .

۴ ـ روزنامه‌ها

پیش از برقراری رژیم مشروطه روزنامه‌هائی از قبیل **روزنامهٔ علمیهٔ دولت علیهٔ ایران** ، **روزنامهٔ فارس** ، **روزنامهٔ فرهنگ** ، **روزنامهٔ اطلاع** و . . . در داخل کشور چاپ می‌شدند . لکن در این روزنامه‌ها راجع به آزادی و عـدالت ، ستمگری حکومت و اوضاع نابسامان مملکت بندرت مطلبی درج می‌شد . بنـابراین نقش چندانی در بیداری افـکار بر عهده نداشتند . لکن روزنـامه‌هـائی که در خـارج از کشور انتشار می‌یافتند ، تأثیر بس عظیمی در نشر افکار آزادیخواهی و تجدد طلبی داشته‌اند . از معروفترین این روزنـامه‌هـا « اختر » چـاپ استـانبول ، «قانون» چاپ لندن ، « حبل‌المتین » چاپ کلکته و « ثریا » و «پرورش» چـاپ مصر بود . این روزنـامه‌هـا که بـوسیلهٔ مسافران و یـا در میان محمولهٔ تجـار ایـرانی به ایـران می‌رسید، دست بـه دست می‌گشت و نوشته‌های آنها درقهوه‌خانه‌ها، مساجد و دیگرمجامع عمومی از دهانی به دهان دیگر سپرده می‌شد . زنـان روشنفکر و بـاسواد ایرانی ایـن روزنامه‌ها رامی‌خواندند وگاه خود درآنهامطلب‌می‌نوشتند. این‌گونه

---

۱ ـ روزنامهٔ مجلس ، شماره ۶ ، ۱۶ شوال ۱۳۲۴

روزنامه‌ها در بیداری زنان نقش مؤثری داشتند . روزنامهٔ قانون در این باره می‌نویسد : « بیداری بخت ایران از این نکته نیز خوب معلوم می‌شود که زنهای ما معانی آدمیت را زودتر و بهتر از اغلب مردها درک می‌کنند و در همین عید گذشته یك خانم محترمی در یك مجلس مهمانی به آواز بلند گفته بود : شما را بخدا این قدر هم خریت می‌شود که روبروی ما از عرق جبین و از خون جگر مردم به آن ظلم مالیات بگیرند و به آن رذالت خرج بکنند وبه‌این تفرعن همهٔ ما را غلام و کنیز زرخرید خود قرار بدهند .

یك زن دیگری که از خانوادهٔ نجیب و شاعر بی‌عدیلی است ، می‌نویسد : از زنهای ایران مأیوس نباشید ما هنوز اینقدر نامرد نشده‌ایم که مثل شوهران و جوانان این زمان سرمایهٔ زندگی را منحصر به مشق بیماری قرار داده باشیم . در این اتفاق آدمیت در این اردوی نجات ایران خوب می‌بینیم تکلیف ما چیست ؟ بلی شکست این بازار بی‌ناموسی برعهدهٔ ماست تا بحال نمی‌دانستیم چه باید کرد . قانون چشم و دل ما را یك مرتبه روشن ساخت. مشعل آدمیت الآن در دست ماست و حالا با این مشعل مبارك در این خاك پژمرده چه آتش حیات مشتعل خواهد ساخت . »[1]

روزنامهٔ اختر چاپ استانبول از زبان زنان انگلستان می‌نویسد : « چرا باید مناصب دولتی و مأموریت‌ها مخصوص مردان باشد ؟ در حالی که همه محصول یك مزرعیم ، بچه سبب ما باید از این دایره کنار بمانیم ؟ »[2]

یك زن روشنفکر در روزنامهٔ حبل‌المتین از « تربیت بنات » سخن می‌گوید و از « هرمرد باغیرتی خواهش می‌کند ، این مقاله را

---

۱ ـ قانون ، شماره ۱۵ ، چاپ لندن ، به‌کوشش و با مقدمهٔ هما ناطق .

۲ ـ شماره ۲ ، ۱۸ صفر ۱۳۰۹

برای اهل بیت خود قرائت و توضیح نماید . » بنظر وی « از جملهٔ جهات کلیهٔ اختلالات ما که خیلی سعی و کوشش در رفع و ازالهٔ آن لازم است ، عدم تربیت نسوان است که عموماً از عموم فنون و طرق تسهیل امور معیشت و زندگی و ترتیبات و تدبیرات عائلگی بی‌بهره و محروم‌اند . عموم زنان حتماً باید این چند چیزی را که اصول معیشت مبتنی بر آن است ، بدانند :

اولا سواد و فائدهٔ آن ... دویم اطلاع جزئی از درجات اولیهٔ طب بقدری که بتوان به آن عمل بـه حفظ الصحه نمود . سیم داشتـن مختصر صنعتی که بیکاری او را مجبور به بعضی ارتکابـات جـاهلانـه و اقدامات مسرفانه ننماید . » سپس نویسندهٔ مقاله زنانی را که از سرنادانی روبه‌خرافات آورده‌اند وبرای افسون کردن شوهر یا برای ازدیاد محبت وجلوگرفتن از هوو به رمال و دعانویس وجنگیر پناه می‌برند، سرزنش می‌کند و مردها را نیزدراین باره گناهکار می‌شناسد : « ... سرهرکوچه‌و بازار بساطی‌از این‌خرافات (فالگیری ورمالی) پهن است . هرچه شوهر بدبخت به‌کد یمین وعرق جبین پیدا نماید ، صرف اینگونه کارهـای لاطائل می‌شود. این از بابت امور محرمانه است که شوهر باید نفهمد. ولی این بـدبختی که زن و شوهـر در آن علـی‌السوا هستند بیرحمی مردهاست که زنان را در پست‌ترین درجه از جهالت بازگذاشته‌اند . پدران ما که این عیوب را نمی‌دانستند و از این جهت اقدامی در رفـع آن نداشتند ، معذوراند . اما ما که می‌دانیم و نمی‌کنیم ، البتـه مقصر هستیم چرا به تربیت بنات خود نپردازیم ؟ اگر زنـان صاحب هنری بشوند ، چه ضرری به مردان دارد وچه منافعی که عاید مردان نمی‌شود ؟ این چه بخل وحسدی است که ما زنان را حیوانات لایشعر می‌خواهید ؟ من بشما برادران قول می‌دهم که خواهران شمـا هرقدر عقل و شعور پیدا نمایند، از ارث پدر بجز نصف حق پسرچیزی به‌آنها عاید نشود...

امید ما به زنان شیرمردی است که دستی از آستین برآرند و به‌تربیت بنات خود بپردازند. ای‌مادران وخواهران چرا غافل نشسته‌اید! جنبش کنید و از این کثافت خود را رهائی دهید. کسب کمال و هنری نمائید تا حیات ادبی را درک کنید و زندگی گوارائی داشته باشید . . . ای فقرا و مساکین و ای دوشیزگانی که دست شما از مال دنیا تهی است ، اگر بنات اغنیا بفکر تربیت خود نباشند ، مطلبی نیست چرا که کثرت ثروت و اندوختهٔ پدران جبران کسرات و جهالت دختران آنها را می‌نماید ، اما شما که دستتان تهی است و ثروتی که لکه‌های عیب و عار را می‌پوشاند در شما نیست ، چه خواهید کرد ؟ ... مأیوس نشوید، کسب کمال و هنری نمائید که بهترین جهیزهاست . »[1]

روزنامهٔ ثریا نیز پیوسته به لزوم بیداری و آگاهی زنان تأکید می‌کند . دریکی ازشماره‌های این روزنامه آمده است که : «اگر انسان را به دو جزء متساوی قسمت کنیم ، یك جزو آن رجال و جزو ثانی نسوان باشند و اگر بنات از شئونات انسانیت محروم مانند ، یك جزو ناقص و هیأت جامعهٔ انسانیت تمام نباشد و محال است ملتی به منتهی درجهٔ ترقی رسند، جز آن که نسوان در عالم ادبیات که اس اساس ترقی است ، شرکت داشته باشند . تنها نه نسوان با رجال در عالم ظاهر باهم شرکت دارند ، بلکه در عالم معنی و مراتب باطن نیز هم سلك و هم قداند . رابعه را در میان عرفای اسلامی آن قدر ومکانت است که به کلامش مثل زنند و مقامش را فوق آنچه تصور شود، می‌دانند و جنابش را صاحب کرامات می‌پندارند . . . تنها رابعه به این صفات متصف نیست ، بلکه صدها مانند رابعه از مخدرات اسلام آمده و رفته‌اند . »[2]

---

۱ - حبل‌المتین ، شماره ۴۶ ، ۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

۲ - ثریا ، شماره ۲۷ ، چاپ مصر ، ۱۹ ذیحجه ۱۳۱۶

روزنامه‌هائی که بلافاصله بعد از برقراری نظام مشروطیت در داخل کشور انتشار یافتند، همگی در بیداری زنان می کوشیدند و افکار مردان را به لزوم تربیت و آموزش و پرورش دختران آماده می‌ساختند. این روزنامه‌ها که اغلب بااقبال مردم‌روبروبودند، درخانه‌هادست به‌دست می گشتند. حتی افرادی که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، به یاری باسوادان از محتوای آنها باخبر می‌شدند و باهم به بحث و گفتگو می‌نشستند.

این روزنامه‌ها بطور کلی بشارتگر آزادی و برابری حقوق زن با مرد بودند و اعتقادشان بر این بود که: «زن افراد انسانی است و در خلقت به او ظلمی نشده و چیزی کسر ندارد و تفاوتی میان او و مرد در شرف انسانیت نیست.»[1]

در پایان این بخش نباید تأثیر مردانی را که طرفداری آزادی و رفع ستم از زن بودند، فراموش کنیم. صوراسرافیل، عارف قزوینی، ایرج میرزا، ابوالقاسم لاهوتی، میرزادهٔ عشقی، علی اکبر دهخدا، میرزا علی اکبر صابر، ملک‌الشعرای بهار و . . . با اشعار انقلابی و نوشته‌های انتقادی خودشان خدمت شایانی در این باره انجام دادند

۱ - ندای وطن، شماره ۱۲، ۱۳ محرم ۱۳۲۵

نقش زنان در لغو قرارداد رژی

ناصرالدین شاه در بازپسین سالهای سلطنت خود، در پی سیاست حراج بی‌دریغ منابع درآمد ملی ایران در بازار استعمار جهانی، امتیاز خرید و فروش توتون و تنباکو را درسراسر کشور به یك شرکت انگلیسی واگذار می‌کند . (۱۲۶۹ شمسی برابر با ۱۸۹۰ میلادی) . به موجب این قرارداد روستائیان توتون‌کار مجبور می‌شوند حاصل دسترنج خود را به‌بهای ارزانی به بیگانه‌ای بفروشند

قرارداد رژی امپریالیزم آزمند را بطور مستقیم با توده‌های مردم رودررو قرار می‌دهد . چراکه در این زمان کمتر کسی از ایرانیان پیدا می‌شد که توتون و تنباکو استعمال نکند . بنابراین مجبور بودند آنچه راکه محصول وطن‌شان بود ، به قیمت گزافی از بیگانگان بازخرند و مصرف نمایند از طرف دیگر قرارداد رژی برای بازرگانان ایرانی نیز بسیار زیانمند بود چراکه عدهٔ زیادی از آنان از راه خرید و فروش توتون و تنباکو زندگی می کردند . بهمین علت‌ها است که مردم میهن ما قاطع‌تر از دیگر قراردادهای اسارتبار ، از خود واکنش نشان می‌دهند .

ناصرالدین شاه و صدراعظم‌اش امین‌السلطان به نارضائی روز افزون خلق وقعی نمی‌گذارند .کارکنان شرکت انگلیسی رژی عازم شهرها می‌شوند تا مقدمات امر را فراهم آورند . ناخشنودی مردم روز بروز گسترده‌تر شود پیش از همه تبریز بپامی‌خیزد . بازار به عنوان

اعتراض بسته می‌شود. درودیوار پر از اعلامیه‌های انقلابی و ضد دولتی می‌شود. کودکان صورت قرارداد رژی را روی تکه کاغذی نوشته و به‌گردن سگ کوری می‌بندند و در کوچه و بازار می‌گردانند. مردم خواهان لغو فوری قرارداد رژی می‌شوند و تهدید می‌کنند: «اگر این تقاضا مورد قبول واقع نشود، خود با اسلحه از حقوق حقهٔ خویش دفاع خواهند کرد.»[1]

پس از تبریز اصفهان به تکان می‌آید. سپس شهرهای تهران و شیراز و ... سر به عصیان می‌گذارند بدین ترتیب اعتراض برضد این قرارداد به شکل جنبش وسیع توده‌ای درمی‌آید. قیام علیه قرارداد رژی نخستین وگسترده‌ترین جنبش توده‌ای ایران است.

روحانیت مترقی همگام با خلق‌های ستم دیدهٔ ایران در انقلاب شرکت می‌جوید. میرزای شیرازی فتوای تحریم استعمال تنباکو را صادر می‌کند. مردم همگی با رغبت تمام از مصرف سیگار و دیگر دخانیات سرباز می‌زنند. در یک جمله «مردم ایران از خرد و کلان، فقیر و غنی، پیر و جوان از هرطبقه و صنفی یک دل و یک زبان قیام می‌کنند. حتی زنان ایران که تاآن زمان خانه‌نشین و از اجتماع بر کنار بودند، در مبارزه با مردان شرکت می‌کنند.»[2]

ناصرالدین شاه به میرزا محمد حسن آشتیانی یکی از روحانیان مبارز تهران پیغام می‌فرستد که یا باید درمجامع ومحافل عمومی به‌منبر رود و پیش روی همگان قلیان بکشد و تحریم استعمال دخانیات را بکشند و در غیر این صورت از تهران خارج شود آشتیانی راه دوم را برمی‌گزیند و آمادهٔ حرکت از تهران می‌گردد. خبر تبعید وی به سرعت باد درشهرمی‌پیچد. بلافاصله بازار تهران می‌بندد وباآن که فصل زمستان

---

۱ ـ دکتر فوریه، سه سال در دربار ایران، ترجمهٔ عباس اقبال، ص ۲۲۲.
۲ ـ ابراهیم تیموری، تحریم تنباکو، اولین مقاومت منفی در ایران، ص ۱۰۸

بود و هوا سوز وسرد ویژه‌ای داشت ، تهرانیان از خرد و کلان مانند سیل سرازیرخانهٔ میرزا آشتیانی می‌گردند . « نزدیك ظهر زنـان نیز دسته‌دسته به‌منزل میرزای آشتیانی می‌آیند. وقتی جمعیت زیاد می‌شود، زنها از جلو و مردان از دنبال به طرف قصر سلطنتی روانه می‌گردند . منظرهٔ جمعیت زنـان که بـا روبندهٔ سفید و پیچه و چاقچور که اغلب روی سرخودلجن‌مالیده بودند وشیون وناله می‌کردند ویاعلی ویاحسین می‌گفتند ، بسی دلخراش بود . ولوله وجوش مردم در آن روز غیرقابل توصیف است . منزل میرزا حسن آشتیانی در قسمت جنوبی سنگلج واقع شده بود ، جمعیت برای رسیدن به ارك مجبور بودند از جلوی بازار بگذرند . زنها وقتی به سبزه میدان رسیدند ، بدون معطلی به بازار ریختند و بعضی از دکانها راکه هنوز باز بود ، بستند و اگرکسی از این دستور سرپیچی می‌کرد ، دکانش در معرض غارت و چپاول زنها قرار می‌گرفت . »[1]

سیل جمعیت به طرف میدان ارك به راه خود ادامه می‌دهد . در پیشاپیش تظاهرکنندگان گروهی کودك خردسال دیده می‌شدند که دسته جمعی می‌خواندند : « یاغریبَ‌الغربا می‌رود سرور ما . » پشت‌سر بچه‌ها زنان قرار داشتند که در صفوف منظمی راه می‌پیمودند . هنگامی که راه پیمایـان به میدان ارك رسیدند ، فریادها رساتر شد . زنـان باصدای بلند خطاب به‌ناصرالدین‌شاه داد می‌زدند: «ای شاه باجی‌سبیلو، ای لچك بسر ، ای لامذهب ، ما ترا نمی‌خواهیم ! »[2]

کامرانمیرزا ـ نایب‌السلطنه ـ به‌خیال این که می‌تواند باپندواندرز آتش خشم و کین مردم را فرونشاند ، از ارك بیرون می‌آید و باصدای گرفته و لرزان خطاب به زنان می‌گوید : « همشیره‌ها شاه بابا فرمودند ،

---

۱ ـ همان منبع ، ص ۱۵۲

۲ ـ همان منبع ، ص ۱۵۳



چادر زنان عصر قاجار به رنگ سیاه یا بنفش بود که از روی چاقچور بسر می‌کردند و صورت را با روبنده می‌پوشانیدند .

فرنگی‌ها را بیرون می‌کنم. هیچ یك از علما را نمی‌گذارم بیرون بروند، خاطرتان جمع باشد این همه فریاد و فغان نکنید . . . »[1] پیش از آن‌که سخن کامران میرزا به پایان برسد ، زنان او را به‌باد فحش و ناسزا می‌گیرند و به سویش حمله‌ور می‌شوند . کامران میرزا که هوا را پس

---

۱ ـ همان منبع ، ص ۱۵۳

می‌بیند ، به داخل ارک می‌گریزد

پس از اندک زمانی زنها به طرف مسجد شاه راه می‌افتند . آنها هنگامی به مسجد شاه می‌رسند که زین‌العابدین امام جمعه - یکی از روحانیان مرتجع درباری - در بالای منبر سخن می‌راند و مردم را به آرامش و سکوت دعوت می‌کرد و از دست زدن به تظاهرات و راه‌پیمائی‌ها منع‌شان می‌نمود . « وقتی زنها او را بدین حال دیدند ، شروع به فحاشی کردند . مقداری حرفهای رکیک به او تحویل دادند و چند نفر نیز به طرف منبر دویدند و امام جمعه را پایین کشیدند . »[1] لکن امام جمعه زرنگی کرده و فرار را برقرار ترجیح می‌دهد . و بدین ترتیب از کشته شدن به دست زنان نجات می‌یابد .

بعداز فرار امام جمعه ، زنان بار دیگر به سوی میدان ارک برمی‌گردند جمعیتی که در مسجد شاه گرد آمده بودند ، پشت‌سر زنان راه می‌افتند . آن روزمیدان ارک چنان از جمعیت پربود که جای سوزن انداختن نبود . زنان حرم شاهی وقتی که از دور ازدحام جمعیت را می‌دیدند وفریاد خشمگین آنها را می‌شنیدند، ازترس می گریستند . آن روز عده‌ای از زنان حرم از شدت ترس غش کردند

شاه بار دیگر به مردم پیام می‌فرستد و آنان را به آرامش فرامی‌خواند . لکن تأثیری نمی‌کند . لحظه به لحظه به جسارت جمعیت افزوده می‌شود تا جائی که یکصدا فریاد می‌زنند : « ما شاه را نمی‌خواهیم ! » سرانجام شاه دستور می‌دهد گارد محافظ قصر به سوی مردم تیراندازی کنند و خود نیز تفنگی به دست می‌گیرد و آمادهٔ تیراندازی می‌شود .

عده‌ای از گاردنگهبان که از ترکان تبریزی بودند ، شجاعانه از فرمان شاه سرمی‌پیچند و به‌کشتن خلق بی‌سلاح و ستمدیدهٔ خود

---

۱ - همان منبع ، ص ۱۵۳



انیس‌الدوله همسر ناصرالدین شاه

راضی نمی‌شوند[1]. لکن دسته‌ای دیگر که مردم آنها را «فوج بی‌پدران» لقب داده بودند و از درنده‌خوئی دست کمی از نرون و چنگیز نداشتند، مردم را زیرباران گلوله می‌گیرند. صدای گلوله، آتش خشم جمعیت را شعله‌ورتر می‌کند. آنان با چوب و سنگ به طرف سربازان حمله

۲ ـ بنگرید به همان منبع، ص ۱۵۹

می‌کنند و می‌کوشند بهرقیمتی که شده خود را به قصرشاه برسانند لکن با دست خالی کاری از پیش نمی‌برند و با دادن تعداد زیادی کشته و زخمی عقب می‌نشینند. تعداد کشته شدگان این درگیری را جیره‌خواران درباری ۶۰ تا ۷۰ نفرنوشته‌اند. لکن تعداد کشته شدگان خیلی بیش از این رقم بوده است؛ چراکه فراشان و سربازان برای پنهان نگهداشتن این جنایت هولناک، اغلب کشته‌شدگان را جمع آوری و پنهانی گم وگور می‌کردند. اعتمادالسلطنه که خود از دور ناظر این درگیری بوده است، می‌نویسد: «وقتی که به توپخانهٔ قدیم نگاه می‌کردم و این قشون و جمعیت را می‌دیدم ... برسلطنت مستقلهٔ ۱۲۰ سالهٔ قاجار فاتحه می‌خواندم.»[1]

فرمان تحریم تنباکو را مردم با قاطعیت تمام اجرا می‌کنند. دکانهای توتون فروشی تخته می‌گردد. قلیان و چپق به‌کنارگذاشته می‌شود. حتی زنان حرم شاهی نیز از استعمال دخانیات سرباز می‌زنند. اعتمادالسلطنه می‌نویسد، در یکی از این روزها ناصرالدین‌شاه به یکی از زنان اندرون دستور می‌دهد، قلیانی برایش آماده کند. زن با تعجب می‌گوید: مگر نشنیده‌اید که کشیدن قلیان حرام است؟ شاه متغیر شده می‌گوید: «کی قلیان را حرام کرده؟ اینها چه حرفی است؟ یکی از خانم‌ها عرض می‌کند: همان کس که ماها را به شما حلال کرده، همان کس قلیان را تا در ادارهٔ خارج مذهب است، به ما حرام کرده.»[2]

استقبال زنان اندرون شاهی از تحریم توده‌ای توتون و تنباکو، جای شگفتی نیست اغلب زنان اندرون ناصرالدین شاه را دهقان زادگان تهیدست و فلک زده‌ای تشکیل می‌دادند که شاه بهنگام رفتن به‌گردش وشکار تصادفاً آنها را می‌دید ومی‌پسندید وبه اندرون می‌آورد.

---

۱ - روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۷۸۶

۲ - همان منبع، ص ۷۸۱

اکثر زنان درباری وضع نکبت‌باری داشتند. آنان اغلب در طول عمر خود بیشتر از یکی دوبار روی همسر نمی‌دیدند و مانند زندانیان از همهٔ آزادیها محروم بودند. عده‌ای از آنان «گاهی اتفاق می‌افتاد که یك قل و دو قل و سه قل بچه می‌آوردند و شاه را از آن‌خبر نمی‌شد.



خجسته خانم، آخرین زن ناصرالدین شاه

و حتی وقتی می‌مردند و دفن می‌شدند ، برای این که گردملالی خاطر مبارك اعلیحضرت شاه را آزرده نکند ، مطلع نمی‌شدند . »[1]

تعداد زنان حرم شاه[2] به اندازه‌ای بوده است که « هرروز عصر زنان به صف دشتبان (شانه به شانهٔ هم ایستادن) می‌ایستادند و شاه از ایشان سان می‌دید و یك یا چند نفر از آنان را که مورد نظرش واقع می‌شدند با اشارهٔ عصا انتخاب می‌کرد و جهت همبستری در اختیار مشاطه‌ها و عملهٔ خلوت قرار می‌گرفتند . »[3]

توران تاج‌السلطنه باتوجه به سرنوشت نکبت‌بار زنان اشراف و زنانی که درحرم‌پدرش ـ ناصرالدین‌شاه ـ زندانی بودند، می‌نویسد : « زنان ایران از نوع انسان مجزا شده و جزو بهایم و وحوش هستند و از صبح تا شام ناامیدانه در یك مجلس زندگی می‌کنند . این جماعت یا از دور تماشا می‌کنند یا در روزنامه‌ها می‌خوانند که زنهای حقوق طلب در اروپا چه قسم از خود دفاع کرده وحقوق خود را با چه جدیتی می‌طلبند . حق انتخاب می‌خواهند حق رأی مجلس می‌خواهند . دخالت در امور سیاسی و مملکتی می‌خواهند و به همین قسم موفق شده‌اند چه خوب بود سفری به مغرب پیش می‌آمد و به آن زنان حقوق طلب می‌گفتم : وقتی که شما غرق سعادت و شرافت از حقوق خود دفاع می‌کنید و فاتحانه به مقصود موفق شده‌اید ، نظری هم به گوشهٔ ایران افکنید و ببینید در خانه‌هایی که دیوارهایش از سه تا پنج ذرع ارتفاع دارد ، مخلوقاتی سرودست شکسته ، بعضی با رنگهای زرد و پریده ، برخی گرسنه ، برخی برهنه ، قسمتی در تمام شبانه‌روز منتظر

---

۱ ـ جعفر شهری ، گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی تهران قدیم ، ص ۴۸

۲ ـ ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان، شمارهٔ زنان ناصرالدین شاه را ۱۸۳ نفر نوشته است

۳ ـ جعفر شهری ، همان منبع ، ص ۴۹

و گریه کننده ... در زنجیر اسارت بسر آرند. آیا اینها هم‌زن هستند؟
زندگی زنان ایران یا به رنگ سیاه است یا سفید. یا پردهٔ سیاه تن کنند
و به هیکل موحش عزا درآیند یا کفن‌های سفید پوشند و از دنیا رخت



تاج‌السلطنه در روز نامزدی

بربندند ... در مقابل این زندگانی تاریک ، مرگ روز سفید ماست . »[1]

بی‌سبب نیست که پس از ترور ناصرالدین شاه ، زنان درباری نیزدر مظان‌اتهام قرار می‌گیرند بهنگام محاکمهٔ میرزا رضای کرمانی از او سؤال می‌شود که آیا « راست است که این کلفت‌های اندرون با تو متحد بودند و به‌تو خبر می‌دادند ؟ »[2] گرچه میرزا این اتهام‌را رد می‌کند و نم پس نمی‌دهد ، لکن با توجه به وضع فلاکت بار اکثر زنان درباری که شرحش گذشت ، احتمال این که میرزا رضای کرمانی را در این مورد عده‌ای از زنان درباری کمک می‌کرده‌اند ، چندان دور از واقعیت نمی‌نماید . این احتمال را طرفداری تاج‌السلطنه از افکار سید جمال‌الدین اسد آبادی[3] در ضدیت با حکومت پدرش و پشتیبانی وی از اقدام میرزا رضای کرمانی[4] و انتقاد تند او از وضع نابسامان مملکت و ستمگری عمال حکومت ، بیش از پیش تقویت می‌کند . به ویژه این نکته که وی در عصیانهای مردم علیه حکومت و سلطنت پدرش فریاد می‌زد: «درود بر سلطنتی که درحال زوال است . »[5]

---

۱ ـ فریدون آدمیت ، هما ناطق ، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار ، ص ۱۵۷

۲ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، چاپ ۲ ، ص ۹۵

۳ و ۴ ـ فریدون آدمیت و هما ناطق ، اثر یاد شده ، ص ۱۶۲ و ۱۵۶

۵ ـ هما ناطق ، کتاب جمعه ، شماره ۳۰ ، سال اول ۲۳ اسفند ۵۸ .

عصیان زینب پاشا

زینب پیشتاز بیداری زن قرنها ستم دیدهٔ ایرانی است . وی نود سال پیش مهر سکوت تاریخ را از لب برمی‌دارد ، زنجیر سنن و قوانین فئودالی را می‌گسلد و برای نخستین بار در تاریخ با چهل نفر از زنان قهرمان تبریز علیه ستم ستم پیشگان داخلی و استعمارگران خارجی و به موازات آن علیه نابرابریهای جنسی به جنگ مسلحانه دست می‌زند .

زینب معروف به «بی‌بی شاه زینب» ، «زینب باجی» ، « ده‌باشی زینب» ، «زینب پاشا» دریکی ازمحلات‌قدیمی تبریز ـ عموزین‌الدین ـ در یك خانوادهٔ روستائی بدنیا آمده است . پدرش شیخ سلیمان دهقان بی‌چیزی بوده که مانند دیگر روستائیان‌به سختی‌روزگار می‌گذرانیده . از زندگی زینب پیش از واقعهٔ رژی ، بیش از این اطلاعی در دست نیست . همان طور که از زندگی افسانه‌آمیز دیگر عیاران بنام این عصر ـ حلاج اوغلی ، حاج اللهیار ـ چیز زیادی نمی‌دانیم . آنچه‌که مسلم است زینب در رنج و محنت بزرگ شده و سالها به علل شوربختی خود و خلق زجر کشیده‌اش فکر کرده و از تجارب غنی قرنها مبارزهٔ خلق‌اش ، ساده و بی‌واسطه ، مانند بابك وکوراوغلی ، قاچاق‌نبی‌و. . . درس آموخته است

گفتیم‌که شهرت زینب از زمانی آغاز می‌شود که ناصرالدین‌شاه امتیاز خرید و فروش توتون وتنباکو را درسرتاسر ایران به‌یك شرکت

انگلیسی واگذار می‌کند. «انگلیسیان به ایران آمده، مانند دولتی که ایران را فتح کرده باشند به تمام بلاد مأمور می‌فرستند.»[1] امتیاز رژی کاسهٔ صبر مردم را لبریز می‌کند تبریز نخستین شهری است که عکس‌العمل تندی نشان می‌دهد و پرچم مخالفت را بلند می‌کند. بازار این شهر به علامت اعتراض بسته می‌شود و «متجاوز از بیست هزار نفر مسلح می‌شوند.»[2] و به شاه تلگراف می‌کنند که به هیچوجه زیربار این قرارداد نخواهند رفت. پس از چند روزی که از بسته شدن بازار می‌گذرد، مأموران دولتی به زور ارعاب و تهدیدو وعده‌و وعیدبازاریان را مجبور به بازکردن مغازهٔ خود می‌کنند. لکن چند ساعتی از باز شدن بازار نگذشته بود که «دسته‌ای از زنان مسلح با چادر نمازی که گوشه‌های آن را به کمر بسته بودند، در بازار ظاهر می‌شوند و دست به اسلحه می‌برند و بازار را مجبوراً می‌بندند.»[3] و سپس به سرعت در کوچه پس کوچه‌ها از نظرها پنهان می‌شوند. رهبری این زنان را زینب به عهده داشت. مأموران دولتی بارها سعی در بازکردن بازار می‌کنند ولی گروه زینب هربار با اسلحهٔ گرم و سنگ وچماق به بازار می‌ریزند و رشته‌های دولتیان را پنبه می‌کنند. میرزا فرخ یکی از شعرای معاصر زینب که خود شاهد مبارزات زینب و یاران او بوده، در این باره شعری دارد که آن روزها ورد زبان مردم تبریز بوده است:

حکم ایله‌دی زینب پاشا	فرمان بداد زینب پاشا
جمله اناث و فراشا	به شیر زنان و فراشا
سیز بازاری باسون داشا	بازار به سنگ بندید شما

---

۱ ـ شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، به‌کوشش عبدالحسین نوائی، ص ۱۸۲

۲ ـ همان‌اثر، ص ۱۸۳

۳ ـ قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، مهندس کریم طاهرزادهٔ‌بهزاد، ص ۸۴

دگنگی یاغلیوم گلیـــم   من چماقو حـاضر کنم
پاتاوامی یاغلیوم گلیم   پاتابه [1] را پیچم به پا

سرانجام در اثر مخالفت شدید مردم، ناصرالدین شاه ، با سرشکستگی تمام حرف خود را پس می‌گیرد و قرارداد رژی باطل اعلام می‌گردد . لکن مبارزهٔ زنان تبریز و زینب پاشا کماکان بدون وقفه ادامه می‌یابد . زینب هرازگاهی به همراه دیگر زنان رزمجو در کوچه و بازار و محل ازدحام مردم ناگهان ظاهر می‌شود و مردان را به مبارزه و کندن ریشهٔ ظلم تشجیع و تشویق می‌کند : « اگر شما مردان جرئت ندارید ، جزای ستم پیشگان را کف دستشان بگذارید ، اگر می‌ترسید که دست دزدان و غارتگران را از مال و ناموس و وطن خود کوتاه کنید ، چادر ما زنان را سرتان کنید و در کنج خانه بنشینید و دم از مردی و مردانگی نزنید ، ما جای شما با ستمکاران می‌جنگیم . » سپس زینب روسری خود را به جانب مردان پرتاب می‌کرد و در میان بهت و حیرت حاضران از دیده‌ها ناپدید می‌شد .

در روزگار زینب یکی از رسوم رایج این بود که فئودالها و اشراف ، ارزاق عمومی به‌ویژه غلات را احتکار می‌کردند ، یعنی غلات را فصل خرمن به قیمت نازلی از روستائیان می‌خریدند و در انبارها جمع می‌کردند و به‌هنگام زمستان که ذخیرهٔ آرد مردم تمام می‌شد ، به بهای گران عرضه می‌داشتند . از این‌رو « یکی از گرفتاریهای زمان خودکامگی انبارداری بوده که در آذربایجان رواج بسیار یافته بود و بیشتر دیه‌داران و ملایان و اعیانها و بازرگانان به آن می‌پرداختند و دولت که می‌بایست جلو گیرد ، نمی‌گرفت . زیرا خود محمدعلی‌میرزا دیه داشت و او نیز از گرانی غله بهره‌مند می‌گردید ، در نتیجه نان همیشه کمیاب و جلوی نانوائی‌ها پر از انبوه زن و مرد بود که فریاد و هیاهوی

---

۱ - پاتابه = مچ‌پیچ

آنان از دور شنیده می‌شد »[1]

در این روزهای سیاه قحطی و گرسنگی ، در حالی که مردم بی‌چیز برای خریدن چند قرص نان از پگاه تا شامگاه در جلوی نانوائی‌ها صف می‌بستند و گریه کودکان گرسنه گوش فلك را کر می کرد ، محتکران هزاران خروار غله را در انبارها پنهان کرده‌بودند . چنانکه یکی از آنها ، « مجتهد اول تبریز ، قریب ۷۰ هزار خروار گندم در انبار داشت . »[2]

کمبود نان در تبریز بارها آشوب بپا می کند . در این شورشها زنان تبریز قهرمان‌خیز به رهبری زینب نقش فعالی را بازی می کنند . در یکی از این آشوب‌ها « در حدود سه هزار زن چوب بدست در بازارها به راه افتادند و کسبه را به بستن دکان و پیوستن به راهپیمایان مجبور کردند . حکومت قشون مراغه را خبر کرد . دستور تیراندازی داده شد . در دم پنج زن و یك سید کشته شدند . در این‌جا روحانیت معترض‌هم علیه مجتهد بزرگ به‌زنان پیوست و در قونسولگری روس تحصن کردند و سه‌بار از فرار ملائی که می‌خواست صحنه را ترك کند ، ممانعت کردند و با او به خشونت تمام رفتار نمودند . فردای همان روز تظاهرات را از سر گرفتند ؛ این بار نیز سه زن کشته وتعدادی زخمی شدند . شعار نان تبدیل به شعار سیاسی و علیه سلطنت قاجارها شد . »[3]

محتکران وگرانفروشان تبریز ضرب شصت زیادی از زینب دیده‌اند . هنوز هم که هنوز است کهنسالان تبریزی هرزنی راکه ابراز رشادتی کند ، درتعریف‌اش می گویند : « زنی است‌مثل زینب پاشا . »

---

۱ ـ تاریخ مشروطهٔ ایران ، کسروی ، ص ۱۴۱

۲ ـ خاطرات کلنل کاساکوفسکی ، ترجمهٔ عباسقلی جلی ، ص ۲۴۰

۳ ـ هما ناطق ، کتاب جمعه ، شماره ۳۰ ، سال‌اول ، ۲۳ اسفند۵۸ ، ص ۵۳ .

وهروقت با محتکر آزمندی مواجه شوند و از عهده‌اش برنیایند باحسرت می‌گویند : « فقط زینب پاشا از پس شما نامردان برمی‌آید . »

زینب در روزهای قحطی وگرسنگی ، انبار غلهٔ محتکران را شناسائی‌می‌کرد و در فرصت مناسبی به‌همراه دیگر زنان تبریز به‌آنجا حمله می‌برد و آنچه راکه احتکار و پنهان شده بود، بین بی‌چیزان تقسیم می‌کرد . در این مورد از معروفترین عملیات زینب‌گشودن در انبار قائم‌مقام والی آذربایجان است قائم‌مقام و اطرافیانش از محتکران بزرگ و معروف تبریز بودند . ناگفته پیداست جائی‌که والی دست به احتکار بزند ، دیگران تا می‌توانند خون مردم را در شیشه می‌کنند و دمار از روزگار آنها درمی‌آورند .

بهرحال بارها خانهٔ قائم‌مقام در اعتراض علیه‌گرانی و احتکار بوسیلهٔ زنان سنگسار می‌شود . در یکی از این شورشها ، قائم‌مقام دستور می‌دهد به سوی مردم تیراندازی کنند . دستهٔ زنان مسلح به رهبری زینب به دفاع از مردم برمی‌خیزند . در این درگیری « به روایتی سی نفر کشته می‌شوند ... قائم‌مقام از ترس ، پناه به عمارت ولیعهد می‌برد . »[1] خانه و انبار قائم‌مقام به وسیله مردم‌گرسنه و بی‌چیز شهر غارت می‌شود . اعتمادالسلطنه در خاطرات روز چهارشنبه ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۱۳ دربارهٔ حوادث تبریز چنین می‌نویسد : « ... فتنهٔ تبریز خیلی غلیظ شده است . خانهٔ قائم‌مقام را مردم غارت‌کرده‌اند . وکیل‌الملک و دبیرالسلطنه را بیرون‌کرده‌اند . مردم بدواً خیال غارت خانهٔ قائم‌مقام را نداشته‌اند از کوچهٔ او عبور می‌کرده‌اند که به سید حمزه یا قدمگاه صاحب‌الزمان به بست روند . قائم‌مقام که ۲۰ـ۳۰ نفر الواط اسکوئی را برای حفظ خانهٔ خود مسلح‌کرده بود ، همین‌که صدای این جمعیت را شنید که از کوچهٔ خانهٔ او می‌گذرند ، خودش اول از در دیگر فرارکرد و

---

۱ ـ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه ، ص ۱۰۲۷

به الواط اسکوئی حکم شلیک داد . سی نفر مقتول ، شصت نفرمجروح شدند . »[1] ماجرای گشوده شدن در انبار غلهٔ والی آذربایجان و عصیان شجاعانهٔ زنان تبریز را بهرهبری زینب ، میرزا فرخ با زبان شعرچنین توصیف می کند :

قالدی تبریزده چون تخت حکومت خالی
گتیریب ایلـه دیلـر قـائم‌مقـامی والی
ئـوزی وئرمیردی کونول ولی اقبـالی
حکمـران اولـدی عجب مملکت ایـرانه
تبریزده حاکم اولاندا بو ، اولوب شهر شلوق
اولمامیشدی بو تئچه وقتده بو نوع باهالوق
گؤردیلر یوخدی بهغیرت کیشیلرده کیشیلوخ
غیرت ال وئردی انـاثه کی‌چیخا میدانه
گؤردیلریوخدی علاجی دایانوب بنده پیچاخ
ئوزیانیندا دئدیلر بیز نهقدر صبر الیَ‌یاخ ؟
ایل‌گونی‌آخشاماجان بش‌شاهی‌پانیخ ایبراخ
اونی بیز شمعه وئراخ یا کوموره یا نانه ؟
« دهباشی زینب» الدوبدور خبر هربیوه زنه
هـاموسی آلت حرب ایلـه سراسر بزنه
دئدی:سیزشورش‌ائدون‌تاسوخولاخ«دللهزنه»[2]
«راستابازاری» گورون باغلادیرام من یانه ؟
زینب حکم ائتدی «دگنک‌لری» تا یاغلادیلار
خوف‌الدوبدور بازاراهلی‌باشاباش باغلادیلار
گؤردیلر بو ایشی‌گه گولدیلر گه آغلادیلار
دادورا بیلمهدی قاچدی هرهسی بیر یانه
راستا بازاری ادم باغلادی چون اهل اناث
«قاری‌کورپوسی » نون اوستی بئله باساباس

---

۱ ـ همان اثر ، ص ۱۰۳۱

۲ ـ « دللهزن » یا « دلاله زن » یکی از بازارهای قدیمی تبریز است . اکنون نیز این بازار پابرجاست و بهمین نام خوانده می‌شود .

بوصدانی ایشیدوب قالم‌مقام اولدی هراس
قورخدی اجماع ایلیه خلق ، اثوی تالانه
حکم‌ایدوب بیر نئچه الواطه‌کی چیخسینلاداما
هره بیر «آینالی»[1] اللرده گوتوردی آداما
گولله‌بازلیق‌ایشه‌دوشدی‌چوخی‌گیردی‌حاماما
چوخونا گولله دیوب ئولدی بولاشدی قانه
بو ایشی وئردی بیری حضرت والایه خبر
نئجه‌راحت اولوروبسان خبرون‌یوخدی مگر؟
قالم‌مقامین ائوینی خلق ایلییوب زیروزبر
گولله‌دن پاک ائله‌مز خلق گلوبدور جانه
بویوروب حضرت والا کی دیون خلقه تمام
بوگونی صبر ائله‌سین‌لر هامی اولسون آرام
کی صاباحدان چکه‌رم من بو ایشه بیر انجام
ساللام هر نرخی یقیناً من ئوزوم میزانه
وئرمه‌دی «ده‌باشی زینب» بوسوزه اصلاگوش
دئدی جمعیته تا تازه‌دن التسینله خروش
ایچمیشم آندکی قویمام قالاساغ بیرگوددوش
کیشی یوخ بیز دئدی چیخماز سوزوموز یالانه



بوحقیر[2] ائوده‌اوگون‌قورخودان‌آواره‌قالوب
تازه‌دن توپ و تفنگین سسی ناگه اوجالوب
رنگی تغییر تاپوب حالتی یکسر دولانوب
آز قالوب قورخودان اول وقته اولا دیوانه

---

۱ - نوعی تفنگ بود

۲ - این دوبیت‌آخر را شاعردروصف‌حال خود سروده است . وی که ازنزدیک شاهد عصیان زنان تبریز بوده ، صادقانه اعتراف می‌کندکه در آن روزگار ، در مبارزه با ستم اجتماعی ، زنان تبریز بیشتر از مردان از خود جسارت و شجاعت بخرج می‌داده‌اند

برگردان فارسی اشعار چنین است

چون به تبریز بماند تخت حکومت خالی
برگزیدند به شهر قـائم‌مقام را والـی
نبدش میل چنین ، داشت چنان اقبالی
حکمران گشت عجب مملکت ایران را !
تا که شد والی تبریز بشد شهر شلوغ
آنچنان قحط و غلاء شد که نبوده هرگز
چون ندیدند زنان جوش وخروش از مردان
غیرتی گشته و رفتنـد به‌سوی میـدان
جان به لب آمده چون هیچ ندیدند علاج
همه را شکوه چنین بود: چقدر صبر و چه‌سان؟
سال و ماه پشم بریسیم زصبح تا به غروب
لقمه نانی و زغالی بخریم یا شمعی ؟
داد زینب همهٔ بیوه زنـان را پیغام
همه بـا آلت قتـاله مسلـح گردیـد
جمله شورش بکنید وارد بـازار شوید
بکنید « راسته بازار » سراسر تعطیل
حکم کرد زینب آمـاده کنید زود چماق
اهل بازار ز ترس بست سراسر بـازار
هر که این‌صحنه بدید گاه گریست گه خندید
چون نبدجای درنگی به کناری بگریخت
«راسته بازار» چو تعطیل شد از قهر زنان
«پل گاری» به تکان آمد از غلغهٔ پیروجوان
چو شنید قائم‌مقام بر دلش افتاد هراس
که کنند مـردم جوشیده سرایش تـالان
چند اوباش به امرش بشدند برسر بام
«آینالی» دست یکی دشنه ، تبر دست یکی
تیرباران بد و هرکس به مکانی بگریخت
شدبسی کشته و بس گشته به‌خونش غلطان

خلمت حضرت والا عسسی بــرد خبر
که چه آسوده نشستی خبرت نیست مگر؟
منزل قــائم‌مقــام گشته بکل زیروزبــر
جان‌به‌لب آمده، کس‌را ز تفنگ نیست هراس
امر که حضرت‌والا که بگویند به‌خلــق
که یك امروز کنند صبر و بگیرند آرام
صبح فردا بکنم چــاره بسازم درمــان
نرخ نان ، قیمت اجناس نمایم ارزان
ننمود ، زینب بر این سخنان اصلا گوش
گفت با مردم عاصی که نمایند خروش
من قسم خورده‌ام هرگــز ننشینم آرام
ما چو مردیم و نباشد قسم مرد دروغ



بنده درخانه درآن روز بماندم از ترس
شد دگر باره بپا غلغلهٔ توپ و تفنگ
رنگ رخسارم عوض گشت و دگر شد حالم
نیست بس دور که از ترس شوم دیوانه

در یکی از اشعاری که خلق دربارهٔ زینب و قهرمانی‌های وی سروده است ، ۷ نفر از یاران نزدیك او معرفی شده‌اند . هریك از این زنان فرماندهی عدهٔ دیگری از زنان مبارز تبریز را برعهده داشتند و به فرمان زینب مستقلا دست به عملیاتی می‌زدند . چنانکه در زیر خواهد آمد ، در این اشعار زینب رهبری است آگاه به ستم زمانه . در فکر سیر کردن شکم خیل گرسنگان است . حاکمان را نوکر خلق می‌داند . دشمن سرسخت محتکران است . به یاران‌اش توصیه می‌کند در ریختن خون زالو صفتانی که خون خلق را در شیشه کرده‌اند ، کوچکترین تردیدی بخود راه ندهند . اشعار به این شرح است :

« زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
گویا کی دشمن اوز قویوب اوردوی تاتار اوستونه

چادرشبین باغلوب بئله هم چیرمیوب قوللارینی
یاشماقیله دوتموش یوزین ، هم سالانان پوللارینی
تنظیم ایدیب اوز نقشه‌سین ، هم گیتدیگی یوللارینی
فرمان وئریب یولداشلارین اوینا تدی اغیار اوستونه
زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
گلدی « عموزین‌الدینون[1] » مسجد قاباغنده دوروب
یدی نفر یولداشلارین جمع ایلیوب حلقه ووروب
«فاطما نساء»،«سلطان بیگم»و«ماه‌شرف» باش‌اندیروب
«جانی بگیم» گلمک همان اگلشدی دیوار اوستونه
زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
«خیرالنسا»یه سویله‌دی زینب پاشا ، گل دوش یولا
ای «ماه‌بگیم» ، هرکس گله دورقوگیلن‌ساغدان سولا
بازاری باغلاتماق گرک تا آجلیغا چاره اولا
آنباردارین باشین یاریب همده چکک‌دار اوستونه
زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
آی«شاه‌بگیم» ، سن‌ده‌یری‌دون «راسته‌بازاره» طرف
سن‌ده « صفی‌بازارینی» باغلاتگیلن قیز «ماه شرف»
فراش گله ، سرباز گله یار باشینی ایله تلف
هرکیم گله دور ییخ گیلن غداری غدار اوستونه
زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
بو ملتین هر حقینی اولدیقجا قاندیرماق گرک
آنباردارین تکلیفی‌نی چوخ یاخشی آندیرماق گرک
آخردا هیچ‌زاد اولماسا لاپ اوددا یاندیرماق گرک
آذوقه‌نی ییغمیش قویان دیناری دینار اوستونه
زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
ملت گرک هرحالده راحت اولوب ، مسعود اولا
نوکردی حاکم ملته خلق ایچره بو مشهود اولا
هرکیم سورور ملت قانین یکسرگرک نابود اولا
وورماق گرک، ییخماق گرک بی‌عاری بی‌عار اوستونه
زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه

---

۱ ـ نام یکی از محلات تبریز ، زادگاه زینب پاشا

آخر جوانلار بیرگورون بو شیردل آرواد‌لاری
سیزده‌ایدین‌غیرت ، یخین بیر بو الوی بربادلاری
ظالملر ایچمیش قانلارین گلمیر دخی فریادلاری
سن‌ده اویان بیرجه آتیل اشرار خونخوار اوستونه
زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه»[1]

ترجمهٔ اشعار به‌شرح زیر است :

زینب پاشا با یک چماق روکرده بر بازارها
گویـا که رو کرده عدو بر اردوی تاتارها
چـادر ببسته بر کمر بـالا زده دستارهـا
رخ زیر دستارش نهان هم زیور و گوشوارها
تنظیم کرده نقشه‌اش هم راه و رسم کارهـا
فرمان یورش داده بر یاران سوی غدارها
زینب پاشا با یک چماق روکرده بر بازارها
نزدیک مسجد چون رسید بر پیش یاران ایستاد
گرد سرش جمع آمدند آن هفت یار هم قسم
فاطمه نساء ، **سلطان بیگم** ، **ماه شرف** هم درمیان
جانی بیگم چون سررسید برشد بر آن دیوارها
زینب پاشا با یک چماق روکرده بر بازارها
زینب بگفت : **خیرالنساء** برخیزد و زانجا رود
برخیزو کن حمله توهم ، ای **ماه بیگم** هرکو رسد
این فقر مردم چاره‌اش تعطیل بازار است و بس
بشکاف فرق محتکر بنزکش تـن‌اش بردارها
زینب پاشا با یک چماق روکرده بر بازارها
راسته‌بازار را پیش‌گیر اینک‌توهم **آی شاه بیگم**
ماه شرف باید تو هم بندی **صفـی بازار** را
هرکس‌که سد راه شد ، فراش یا سرباز را
بشکن سرش ، بفکن تنش نابودکن غدار را
زینب پاشا با یک چماق روکرده بر بازارها

---

۱ ـ مجلهٔ ماهانهٔ آذربایجان ، شماره ۹ ، سپتامبر ۱۹۴۶

ملت به حق خویشتن باید همی آگه شود
باید بفهمد هم چنین تکلیف خود انباردار
آخر نفهمیدش اگر باید به سوزانی به نار
انباشته بر روی هم آذوقه و دینارها
زینب پاشا با یک چماق روکرده بر بازارها
ملت شود در هر زمان خوشبخت و راحت شادمان
خدمتگزار ملت است حاکم، تو این را نیک‌دان
خون جماعت گرمکند نابود باید کردشان
از بیخ‌وبن برکن تو هم بی‌دادها ، بی‌عارها
زینب پاشا با یک چماق روکرده بر بازارها
آخر جوانها بنگرید این شیردل‌ها این زنان
از روی غیرت سرنگون سازید کاخ اغنیا
آن سان مکیده خونشان ناید زکس فریادها
بیدار باش و حمله‌کن بر روی این اشرارها
زینب پاشا با یک چماق روکرده بر بازارها

دیگر از عملیات معروف خلقی زینب حمله به خانه و انبار نظام‌العلما یکی دیگر از مقتدران و محتکران آزمند تبریز است . نظام‌العلما از شاه اجازه داشت که غلهٔ خود را هروقت دلش خواست بفروشد . زینب پس از شناسائی محل انبار ، نقشهٔ حمله را از پیش آماده می‌کند . در روز مقرر ، در ساعت معینی در حالی که روسری خود را از سرباز کرده بود و از آن پرچمی ساخته بود[1]، در پیشاپیش بیوه زنان وخیل گرسنگان شهر به سوی خانهٔ نظام‌العلما راه می‌افتد و آنجا را به محاصره درمی‌آورد . « نظام‌العلما و کسانش که از پیش خبردار شده بودند و چند نفر تفنگچی آماده کرده بودند ، دستور به شلیک دادند . »[2] زینب

۱ ـ بنگرید به مجلهٔ جهان زنان ، شماره ۳ ، دهم آبان ۵۸
۲ ـ تاریخ مشروطهٔ ایران ، کسروی ، ص ۱۴۲

و یاران مسلح او نیز به حمایت از مردم دست به اسلحه بردند . جنگ سختی درگیر شد . چندین نفر کشته و زخمی شدند . سرانجام انبار انباشته از گندم نظام‌العلما به تصرف زینب درآمد و بین گرسنگان تقسیم شده (مرداد ۱۲۷۷ = ربیع‌الثانی ۱۳۱۶) . طاهرزادهٔ بهزاد که خود این حادثه را بچشم دیده است ، می‌نویسد : « آن زمان من شاگرد مدرسه بودم . شنیدم خانهٔ نظام‌العلما را آتش زده‌اند . از دائی‌ام خواهش کردم مرا به محل حادثه ببرد و آنجا را نشانم دهد . همراه دائی‌ام به محل حادثه رفتم خانهٔ نظام‌العلما کنار میدان چائی واقع شده بود . یکی از نوکران نظام‌العلما که در پشت‌بام سنگر گرفته بود ، در حال مدافعه تیرخورده و کشته شده بود . خون او روی ایوان خانه مشاهده می‌شد و از درو پیکر خانهٔ ویران شده نیز هنوز بوی آتش‌سوزی به مشام می‌رسید . »[1] کاساکوفسکی نیز در یادداشتهای خود به این درگیری اشاره کرده، می‌نویسد: «محرکان اصلی حمله به‌خانهٔ نظام‌العلما ۳ نفر از زنان اشراف (!) تبریز بوده‌اند . »[2] پرواضح است که برخلاف نظر کاساکوفسکی این حمله از سوی زنان بی‌چیز تبریز به عمل آمده بود که رهبری آنها را چنانکه اشاره رفت ، زینب به عهده داشت و نه از طرف زنان اشراف . بهرحال زینب انفجار عقدهٔ دردناک و به تنگ آمده زن ایرانی است که برای اولین بار سنت زمانه را نادیده گرفت و برای گرفتن داد خود و خلقش دست به اسلحه برد . زینب فارغ از هرگونه قیدوبند موذی‌فئودالی مانندعیاران مرد به‌قهوه‌خانه‌ها رفت‌و آمد می‌کرد و بی‌محابا در جمع مردان می‌نشست و قلیان می‌کشید

چنین برمی‌آید که وی زنان را تشویق می‌کرد که علیه نابرابریهای

۱ ـ قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران ، مهندس کریم طاهرزادهٔ بهزاد ، ص ۸۵ .

۲ ـ خاطرات کلنل کاساکوفسکی ، پیشین ، ص ۲۴۰

اجتماعی و ستم چند لایه‌ای که برزن وارد می‌شد ، به پیکار برخیزند .
زینب در آخر عمر همراه کاروانی عازم زیارت کربلا می‌شود .« در خانقین عساکر عثمانی که برای تفتیش زوار آمده بودند ، سخت‌گیری را دربارهٔ آنها از حد می‌گذرانند . زینب باجی از این رفتار آزرده می‌شود و دست به‌عصیان می‌زند ودیگران را هم به‌دنبال خود می‌کشاند و به عساکر حمله می‌کند . آنان ناگزیر به فرار می‌شوند و این خانم با قافله به‌کربلا می‌رود . »[1] پس از این رویداد ، دیگر از زندگی این زن رزمجو خبری در دست نیست .

---

۱ ـ مجلهٔ جهان زنان ، شماره ۳ ، دهم آبان ۵۸

کوچ سیاسی روحانیان و یاری زنان

درباز پسین روزهای سال ۱۳۲۳ه.ق. وحشیگریهای شعاع السلطنه درشیراز، سیاهکاریهای آصف الدوله درخراسان، دژ رفتاری ظفرالسلطنه درکرمان ، کردار ددمنشانهٔ وزیراکرم در قزوین و افتادن عکس نوز بلژیکی با عبا و عمامه به دست روحانیان ، سرانجام کتک خوردن چند نفر از تجار معتبر تهران به بهانهٔ گرانفروشی ، کاسهٔ صبر مردم را لبریز می کند . عده‌ای از روحانیان در اعتراض به ستم اجتماعی حاکم در مسجد شاه تهران بست می‌نشینند . « بزازان چادر بزرگی آوزده و دُر حیاط مسجد افراشتند و سماور وکاچال آنچه در می‌بایست از خانه‌ها آوردند . در این پیشامد زنان پا در میان داشتند و درآوردن ملایان به مسجد با مردان همراهی می کردند . در مسجد نیز کسانی از آنان می‌بودند . »[1] در این حرکت زنان اغلب عهده‌دار حفاظت از جان روحانیان مبارز بودند. یکی از این زنان ، زن نیرومند وبزن‌بهادری بود که همهٔ او را به‌اسم « زن‌حیدرخان‌تبریزی » می‌شناختند وی از طرف زنان آزادیخواه تهران وظیفه داشت « هروقت آقایان روحانی برای سخنرانی بالای منبر می‌رفتند ، چماقی زیر چادر خود می گرفت و با عده‌ای دیگر از زنان چماق بدست که همه از آن زن پیروی می‌نمودند ، پای منبر را اشغال می کردند تا اگر طرفداران استبداد خواستند هیاهوئی براه اندازند ، آنها را ساکت کنند . »[2]

---

۱ ـ تاریخ مشروطهٔ ایران ، کسروی ، ص ۹۷
۲ ـ قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ ، غلامرضا انصاف‌پور ، ص ۲۴۱

بست‌نشینان از دولت می‌خواهند ، اولا هرچه زودتر عدالت خهانه‌ای دایر شود تا داد ستمدیدگان از ستمگران گرفته شود و کسی را یارای ستم بردیگری نباشد . ثانیاً عین‌الدوله از مسند وزارت برافتد .

دولت بست‌نشینان را چندان جدی نمی‌گیرد. عین‌الدوله دستور می‌دهد با بست‌نشینان به خشونت رفتار کنند و از یاری مردم به آنان پیش‌گیرند . وی که به نقش مؤثر زنان در برپاداشتن و ادامهٔ بست‌نشینی آگاهی داشت ، قبل از همه فرمان داد ، « از بیرون آمد زنان جلو گرفتند ، و هر که از ایشان را می‌دیدند می‌گرفتند و در قراولخانه نگه‌می‌داشتند . دیروز میانهٔ یك دسته از آنان با سربازان و قزاقان کشاکش روی داده بود . »[1]

دراین روزها زنان بیشتری دستگیر وزندانی شدند. ازنوشته‌های حاج سیاح چنین استنباط می‌شود که درزندانهای دولتی از زنان مبارز کم نبوده‌اند . او می‌نویسد : « زنهای مسلمه را حبس می کنند ، کسی نمی‌پرسد ، تقصیرشان چه بوده است . »[2]

عین‌الدوله به‌بست‌نشینان اولتیماتوم می‌دهد که دست از لجاجت بردارند و به خانه‌های خود باز گردند . لکن روز به روز برتعداد آنان افزوده می‌شود سرانجام بست‌نشینان به درخواست مردم راهپیمائی پرشکوهی را ترتیب می‌دهند . عین‌الدوله دستور می‌دهد ، سربازان بهرنحوی است جلوی راهپیمائی را بگیرند لکن خلق خشمگین به‌اولتیماتوم عین‌الدوله گوش نمی‌دهند . سربازان به سوی راهپیمایان شلیك می کنند. راهپیمایان نیز بادست‌خالی به‌طرف سربازان حمله‌ور می‌شوند . جنگ مغلوبه‌ای درمی‌گیرد . کودکان از پشت‌بامها سربازان

---

۱ ـ تاریخ مشروطهٔ ایران ، کسروی ، ص ۹۹

۲ ـ خاطرات حاج سیاح ،حاج سیاح ، ص ۳۴۷ .

را سنگ باران می‌کنند[1] در این گیرودار زنان بسیار گرد علما را می‌گیرند[2] تا آنها را از گزند محفوظ دارند . در نتیجهٔ این برخورد درحدود صد نفر کشته بجای می‌ماند. مردم دوباره به‌مسجد برمی‌گردند. فردای آن روز بست‌نشینان آهنگ شاه عبدالعظیم می‌کنند . « زنان همین را عنوان کرده ، در این گوشه و آن گوشه خروشهائی می‌نمودند . فرصت‌الدولهٔ شیرازی می‌گوید : خودم دیدم زنی مقنعهٔ خود را برسر چوبی کرده بود و فریاد می‌کرد که بعداز این دختران شما را مسیونوز باید عقد نماید والا دیگر علما نداریم . »[3]

زنان از عزم کوچ سیاسی بست‌نشینان به حضرت عبدالعظیم نهایت بهره‌برداری را می‌کنند . « بسیاری از آنان که کفن پوشیده ؛ جمع می‌شوند و ضمن سینه‌زنی و نوحه‌سرائی سربازان را به‌باد دشنام می‌گیرند و در بازارها به راه می‌افتند دولت سپاهیانی به محل می‌فرستد تا از تعطیل مغازه‌ها به دست مردم جلوگیری شود . اماکاری از پیش نمی‌برند . »[4]

در شاه عبدالعظیم نیز زنان ، بست‌نشینان را یاری می‌دهند . امیربهادر از طرف دولت مأمور می‌شود به شاه‌عبدالعظیم برود و به زور و تهدید جمعیت را از آنجا پراکنده سازد وی به محض رسیدن به شاه عبدالعظیم تعدادی از سربازان مسلح خود را در اطراف صحن محل سکونت بست‌نشینان مستقر می‌سازد آنان در حالی که تفنگ خود را به سمت بستیان و مردم همراه آنان نشانه‌گرفته بودند ، آماده می‌ایستند . از طرف دیگر « زنهای حضرت عبدالعظیم نیز با سنگ بالای بامهای صحن رفته ، انتظار دارند ، اگر سربازان بخواهند شلیك

---

۱ و ۲ ـ بنگرید به تاریخ مشروطهٔ ایران ، کسروی ، ص ۱۰۱ و ۱۰۰

۳ ـ همان منبع ، ص ۱۰۷

۴ ـ حسن معاصر ، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران ، ص ۸۱

کنند ، چون بی‌احترامی به مرقد مقدس شده است ، تفنگچیان را سنگ‌باران نمایند »[1]

گفتگوی امیربهادر با بست‌نشینان به نتیجه‌ای نمی‌رسد . با این حال‌وی با توجه به‌جوش وخروش مردم و پشتیبانی آنها از بست‌نشینان ، جرئت نمی‌یابد ، دست به اعمال خشونت آمیزی بزند. سرانجام دست از پا درازتر به تهران برمی‌گردد

درچنین روزهائی که هنوز کشاکش بین بست‌نشینان شاه‌عبدالعظیم و دولت به پایان نرسیده بود ، امیربهادر شاه را به خانه‌اش در تهران به مهمانی دعوت می‌کند در روز موعود وقتی که مردم دوروبر محل از آمدن شاه به خانهٔ امیربهادر خبردار می‌شوند ، هزاران نفر از زن و مرد در دو سمت محل عبور کالسکهٔ شاه صف می‌بندند و به نفع بست‌نشینان شاه‌عبدالعظیم و‌علیه عین‌الدوله شعار می‌دهند . هنگامی که کالسکهٔ شاه در برابر خانهٔ امیربهادر توقف کرد ، شاه پیاده شد در این حال « یك زن تنومند که پاکتی در دست داشت ، صف قراولان را شکافت و داد زد : من می‌خواهم عریضه‌ای به شاه بدهم . سواران خواستند اورا دور کنند ولی مظفرالدین‌شاه اشاره کرد که مانع نشوند . یکی از پیشخدمت‌ها کاغذ را از دست آن زن گرفت و با احترام تقدیم شاه نمود زن پس از دادن نامه در میان جمعیت گم شد . شاه عریضهٔ آن زن را در حالی که هم‌چنان در دست داشت ، وارد طالار بزرگ شد و روی صندلی مخصوص که از طلای ناب ساخته شده بود ، جای گرفت . شاهزادگان و رجال درجه یك دولت هم دست به سینه دور تا دور طالار ایستاده بودند . شاه پس از آن‌که قدری استراحت کرد کاغذ آن زن را که در دست داشت و با آن بازی می کرد، با بی‌اعتنائی باز کرد . مؤیدالملك شیرازی - داماد صاحبدیوان - که یکی از

---

۱ - یحیی دولت‌آبادی ، تاریخ معاصر یا حیات یحیی ، جلد دوم ، ص ۲۶

پیشخدمت‌های شاه بود ، می‌گوید : من در چند قدمی شاه ایستاده و متوجه شاه بودم. شاه همین که سرپاکت راگشود وبخواندن آن مشغول شد ، بی‌اختیار حرکتی کرد و رنگش پرید و با عجله کاغذ را در پاکت گذاشت و چند دقیقه در فکر فرورفت . سپس باردیگر با دستی لرزان کاغذ را بیرون آورد و طوری جلوی چشمش گرفت که مندرجات کاغذ از نظر دیگران پوشیده بماند و پس از آن‌که به دقت از سرتاته کاغذ را خواند ، با ملایمت آنرا در پاکت گذاشت و در جیب بغلی خود جای داد . »[1]

آن روز کسی از مضمون آن نامه باخبر نشد و نویسندهٔ آن را نشناخت . لکن بعدها معلوم شد که « آن زن عمهٔ میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و مادر اسدالله خان جهانگیر بود که در جنگ مجلس کشته شد . این خانم یکی از زنهای آزادیخواه وجسور وفداکار دورهٔ مشروطیت و انقلاب ایران بود. خانهٔ این خانم در دورهٔ انقلاب محفل آزادیخواهان وسینهٔ او مخزن اسرار انقلابیون بود . چنانچه در دورهٔ استبداد صغیر که ملت با محمد علیشاه در جنگ و ستیز بود ، مجامع سری در آن خانه تشکیل می‌یافت و اسلحه‌های آتشین و بمب زیادی برای روزهای جنگ در آنجا ذخیره کرده بودند . مقداری از این بمب‌ها که بکار نرفته بود ، تا بعداز خاتمهٔ انقلاب همچنان در این خانه نهان بود و برای این‌که از دسترس دور باشد و خطری پیش نیاید ، این خانم کلیهٔ بمب‌ها و اسلحه‌ها را در یك صندوقخانه گذاشته ومدخل آنرا تیغه کرده بود »[2]

نامه‌ای که این شیرزن قهرمان به دست شاه داد ، بوسیلهٔ « کمیتهٔ انقلاب» نوشته شده بود و در بالای آن نامه ، عکس یك دست سرخ

---

۱ ـ دکترمهدی ملك‌زاده ، تاریخ‌انقلاب‌مشروطیت ایران ، جلد۲ ، ص ۲ــ۶۱ .
۲ ـ همان اثر ، ص ۴ــ۶۳

رنگ‌که ششلولی درچنگ داشت ،کشیده شده بود ومضمونی به‌این شرح داشت :

« ای شاه بی‌خبر و عیاش که تمام عمر خود را به عیش و برباد دادن خزانهٔ ملت می‌گذرانی و فکری به بدبختی وسیه‌روزی ملت خود نمی‌کنی ، اگر به اسرع اوقات دست ستمگرانی که دور تو جمع‌اند وخون ملت ترا می‌مکند ، از سرمردم کوتاه نکنی ومجلسی از منتخبین ملت برای بسط عدالت مثل سایر ممالك متمدن جهان که در سفرهائی که به فرنگستان کرده‌ای و به چشم دیده‌ای ، مفتوح نکنی ، یقین بدان که ترا خواهیم کشت . »[1]

به‌هنگام بست‌نشینی روحانیان درشاه عبدالعظیم ، عدهٔ دیگری نیز در تهران در سفارت انگلستان بست می‌نشینند و از دولت می‌خواهند که :

۱ـ بست نشینان شاه عبدالعظیم به تهران برگردند .

۲ـ شاهزاده عین‌الدوله از مقام صدارت معزول شود .

۳ـ مجلس شورایملی افتتاح گردد

۴ـ قاتلان شهدای میهن دستگیر و مجازات شوند

در این جا نیز زنان فعالانه می‌کوشیدند . به ویژه همسران ، خواهران ومادران کسانی که بست نشسته بودند، بیشتر در تکاپو بودند. درکتاب خاطرات من ، راجع به وقایع روز دوشنبه ۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ چنین آمده است که : « امروز انتشار پیدا کرد که زنها خیال اجتماع دارند. برای این که شوهران آنها مدتی است که در سفارتخانه مانده‌اند و نیز از طرف تجار مبلغی تهیه و برای شاگردهاشان فرستادند که در زحمت می‌باشند . امروز یك زن ناشناس آمد درب سفارتخانه

---

۱ ـ همان اثر ، ص ۶۴

و حاجی‌محمدتقی[1] را خواست و یک بسته اسکناس به او داد و گفت: این پول برای مخارج متحصنین است . حاجی‌محمدتقی پول را گرفت وهرچه خواست آن زن را بشناسد که ازکجا آمده ، زن امتناع کرده ، بدون‌گرفتن رسید مراجعت نمود »[2]

سرانجام مظفرالدین شاه که از رشد روز افزون جنبش خلق به وحشت افتاده بود ، تسلیم نظر بست‌نشینان می‌شود و با دادن وعدهٔ تأسیس عدالتخانه و اجرای اصلاحات و عزل حاکم تهران و مجازات حاکم‌کرمان ، بست‌نشینان به تحصن خود پایان می‌دهند و به خانه‌های خود برمی‌گردند . لکن شاه از اجرای وعده‌های خود سرباز می‌زند. بنابراین باردیگر بست‌نشینی و تظاهرات ضد دولتی اوج می‌گیرد. در محرم سال ۱۳۲۴ مردم پس از ۴ روز بست‌نشینی در مسجد جامع تهران به قم مهاجرت می کنند . این مهاجرت به مهاجرت کبری معروف است. بالاخره در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ فرمان مشروطه صادر می‌شود و هجرت کبری نیز پایان می‌گیرد

---

۱ ـ ادارهٔ امور بست‌نشینان و بیشترین مخارج آنان را حاجی محمد تقی بنکدار و برادرش حاجی حسن رزاز عهده‌دار بود

۲ ـ حسن اعظام قدسی ، کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله ص ۱۳۰-۱۲۹

تلاش زنان برای تکمیل قانون اساسی

قانون اساسی که در ۵۱ ماده و با عجله تدوین و تصویب شده بود، دارای معایب زیادی بود. نمایندگان از نقص قانون اساسی باخبر بودند، لکن می‌ترسیدند تا تکمیل وتصویب یك قانون بی‌عیب ونقصی، مظفرالدین شاه که سخت مریض بود و واپسین روزهای حیات خود را می‌گذرانید ، بمیرد و فرزندش محمدعلی‌میرزا را نتوانند به امضای آن راضی کنند . در قانون اساسی به برابری مردم اشاره‌ای نشده بود و از آزادیهای فردی و عمومی سخنی بمیان نیامده بود . و هم‌چنین قوای حکومت از هم تفکیك نشده بود . مظفرالدین‌شاه ده روز پس‌از امضای قانون اساسی درگذشت و فرزند سیاهکارش که هیچگونه سرسازگاری باآزادی وحکومت مشروطه نداشت ، به‌جای او برتخت نشست وبا سرسختی به برچیدن مشروطه وسرکوب مشروطه‌خواهان همت‌گماشت . نمایندگان مجلس نیز بلافاصله پس از رسمیت یافتن قانون اساسی، خواستار قانون‌کاملتری شدند. بهمین منظور کمیسیونی مأمور این‌کارگردید . در جریان بررسی وتصویب متمم قانون اساسی عاملان ارتجاع وحامیان استبداد در زیرلفافهٔ حمایت از دین وشریعت رودرروی‌آزادیخواهان قرارگرفتند وکوشیدند قانون اساسی را هرقدر که می‌توانند از بار دموکراسی خالی کنند . در نتیجهٔ کشاکش مشروعه خواهان و مشروطه‌طلبان تصویب قانون اساسی به تأخیر افتاد

و ناامنی و اغتشاش هرازگاهی در یك گوشهٔ کشور سربلند کرد .

برای تصویب متمم قانون اساسی و خنثی کردن اقدامات ضد انقلابی و ارتجاعی « مشروعه‌خواهان » ، فعالیت گسترده‌ای از جانب آزادیخواهان از جمله زنان صورت گرفت . «گروهی از زنان دسته‌ای بستند و برای طلبیدن قانون اساسی به مجلس رفتند . این باردیگر بود که زنان روپوشیدهٔ ایران با چادر وچاقچور ، همپائی در جنبش آزادی می‌نمودند . »[1] این کار چندین بار تکرار می‌شود . روزنامهٔ حبل‌المتین در این باره می‌نویسد : باز « زنها روز چهارشنبه ازدحام غریبی کرده به بهارستان آمده ، مطالبهٔ قانون اساسی نمودند و در ازاء این جرأت مردانه جواب محرك دارید شنیدند . »[2]

یکی ازسازمانهای زنانه که فعالیت زیرزمینی داشته وبه «اتحادیهٔ غیبی نسوان» معروف بوده است ، طی نامه‌ای که به روزنامهٔ ندای وطن فرستاده ، از نمایندگان ملت خواسته است هرچه فوری متمم قانون اساسی را تدوین وتصویب کنند وبه بی‌سروسامانی کشور خاتمه دهند و اگر چنانچه از عهدهٔ این کارها برنمی‌آیند ، استعفا دهند وکار مملکت را به دست زنان بسپارند . عین نامه بشرح زیر است

« خدمت جناب مستطاب مدیر محترم روزنامهٔ مقدس ندای وطن ! مستدعی است این عریضه را در روزنامهٔ مبارکهٔ خود درج فرمائید . مزید تشکر و امتنان خواهد شد . و اگر رد فرمایند و یا از درج آن مضایقه کنند ، عرض خواهم کرد که معلوم می‌شود جراید آزاد نیست

مدت ۱۴ ماه است که اوضاع مشروطه برپا شده ، شب و روز عمرشریف خودمان را صرف خواندن روزنامه‌ها می‌کنیم که بفهمیم

۱ ـ تاریخ مشروطهٔ ایران ، کسروی ، ص ۳۱۵

۲ ـ حبل‌المتین ، یکشنبه ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ ، شماره ۱۸

مجلس شورای ملی چه گفت و چه کرد . تمام را می‌خوانیم که همه وقت مجلس منعقد و وزراء و وکلا حاضر شدند . هزاران لایحه از اطراف خوانده شد و در خصوص آنها مذاکرات زیاد شد . جواب و نتیجه چه شد ؟ هیچ . یعنی چه ؟ آیا می‌شود تصور کرد که مدت ۱۴ ماه این خلق بینوا این عبارت را بخوانند و بشنوند : انشاء الله پس فردا همه حاضر و قرار صحیحی در این باب داده خواهد شد . اخ به این دلها ... وای به این قساوتها ! آیا هنوز موقع جواب دادن آن عرایض جانسوز مردم نرسیده است ؟ آیا هنوز پس فردا متولد نشده است ؟ آیا این وکلای ما تصور نمی‌کنند که گوش سی کرور نفوس که چون گوش روزه‌دار بر الله اکبر است ؟ آیا نمی‌دانند که چشم این مردم به‌راه است که ببینند این حضرات با چه ید بیضائی از بهارستان بیرون می‌آیند، افسوس

شب تاریك و بیم موج و گردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما سبك بالان ساحل‌ها

داد از این وضع و از این روزگار که یك مشت خلق پوسیده و تمام شدهٔ ایران خراب چه چیزها می‌بینند و چه عالمی را سیر می‌کنند. خوب ای آقایان محترم پس می‌خواستید دراین مدت یکی دوتا کار کوچك را اقلا تمام کرده ودرمقام اجرا گذارید تادل این مردم قدری خوش شده و با خود خیال کنند که شاید مدت ۲۸ ماه دیگر دوکار اصلاح شود خوب آقایان انصاف بدهید اگر ما می‌خواستیم شاه و وزرا کار کنند ، پس این بازی چه بود ؟ پس این دردهای بی‌درمان‌مان چه بود ؟ قدری فکر کنیم و ببینیم به قول همهٔ خلق آن وقتی که پایهٔ ظلم مستبدین کل ایران را فروگرفته بود ، بهتر بود یا حالا ؟ در سنوات ماضیه هر کس ظلم می‌کرد و مال واموال مردم را می‌برد ، او را که تعقیب می کردند ،

فوراً یا درب اندرون حضرت قدسیه یا امین اقدس[1] یا عزیزالسلطان یا حضرت علیاها یا خازن اقدس[2] تحصن یافته ، پنج هزار تومان هم به‌آغاباشی ، آبدارباشی وخان نایب داده با چندین‌دستخط جهان مطاع و یك کرورمال مردم که نوش جان کرده ، از آنجا بیرون می‌آمد و احدی را قدرت نفس کشیدن نبود ولی با آن همه ظلم ، در آن زمان این اندازه ظلم به‌مردم نشد (چند نفر را شمرده‌اند ازقبیل: اقبال‌السلطنه ماکوئی وغیره وغیره) به‌به به‌این انصاف . وای به‌این غیرت . مرحبا به‌این مردانگی . الحق معنی مشروطه وقانون همین است که ما می‌بینیم؟ معلوم می‌شود وکلای ما مجلس را برای تفنن خاطر خودشان برپا کرده‌اند . مجلس ، پارلمنت برای اجرای قانون است . پس کوقانون شما ؟ پس چه شد ؟ مجلس سنای شماکو ؟ عدلیهٔ شماکو ؟ یا تمام را را مصالحه کرده‌اند فقط به‌خواندن لایحه ونـدادن جواب ؟ آیا مگر نمی‌دانیدکه اگر هرکدام از شما یك بیزمارکی[3] شوید ، بدون قانون امکان ندارد احدی اطاعت امر شماها را بکند ؟ در مملکت دو چیز لازم است یا استبداد یا قانون . ماکه نقداً هیچکدام را نداریم . یك استبدادکاملی داشتیم ، از دست ماگرفتید . در عوض قانون لازم بود ، آنرا هم ندادید . در مملکت ما زروزور لازم است . زرکه ندارید ، پس شما وکلا زورتان بر ما ملت است ؟ بچه دلیل توجه بحال این ملت‌ندارید ؟ چرا راه ۶ ماهه را ششصد سال طی می‌کنید ؟ چرا قانون بدست ما نمی‌دهیدکه هرکس در هرکجاکه هست تکلیف خود راً بداند . آیا ما مردم بیچاره چه‌کرده بودیم‌که به این عذاب الیم‌گرفتار شدیم ! یعنی رفتید سرمه‌اش‌کنید ،کورش‌کردید . دیگر از شاه‌کسی

---

۱ و ۲ ـ زنان ناصرالدین‌شاه

۳ ـ Bismarck (۱۸۱۵ـ۱۸۹۸ ، م) صدراعظم فردریك ویلهلم پادشاه پروس بود . وی دولت‌واحدآلمان را تشکیل‌داد. سالها سیاست اروپا در دست اوبود .

وحشت ندارد از مجلس هم تا قانون نیست احتیاطی نمی‌کند . پس همین می‌شود نتیجه را که می‌بینی ! وای بحال ما ! نان که نداریم ، آب که نداریم ، امنیت که نداریم ، مواجب که نداریم ، ناموس که‌نداریم ، خواب راحت وخیال راحت که نداریم. خانه‌و اثاث‌البیت که نداریم، قوهٔ زیست که نداریم، پای فرار که نداریم، شاه که نداریم، وکیل که نداریم چهار نفر پدر روحانی ما یك مأمن و پناهی برای ما بیچارگان بودند، آنها را هم بحال خود نمی‌گذارید. پس چه کنیم؟ پس چه‌داریم ، بگوئید ! در عوض همه چیز . خبرهای موحش ، ناله‌های جگرسوز ، خواهران بـه اسیری برده ، دختران بی‌عصمت شده ، اطفال قطعه‌قطعه شده ، مال‌های به غارت برده ، خانه‌های‌ویران شده . به این فهم و دانش و تدابیر شما ای داد و بیداد

گرمسلمانی همین است که مردم دارند

وای اگر از پی امروز بود فردائی

اگرجزائی هست ، چه جوابی خواهیدگفت . اگر به جزا قایل نیستید با مکافات چه خواهید کرد ؟ حوادث برای ما تنها نیست، مگر شماها از مردم این خاك نیستید ؟ روز بد برای‌شماها نیست ؟ به‌خدا قسم که تااین ملك‌هست واین روزگار ، همه‌نوع‌سختی برای همه کس هست . بیشتر از این عرض نمی‌کنم . مطلب از میان می‌رود . همین قدر عرض می‌کنم اگر چه زن هستم و بقول آقایان ناقص عقل و در ردیف بشر محسوب نمی‌شویم ، از مرحمت پدران‌مان هم که فضل و کمالی نداریم ولی نادان درهرطبقه هست ... امروز براحدی پوشیده نیست که هربیوه زنی به این مجلس دارالشورای ملی حق دارد و ما امروز حقوق خودمان را می‌خواهیم . بقول خودتان ۱۴ ماه است مردم ایران از خواب هشتهزار ساله بیدار شده‌اند و نتوانسته‌اند تاکنون کاری ازپیش ببرند. الا این که نطق و کلای ماگویا شده است وبعلاوه

یك انـدازه نظم و تـرتیبی که در میـان بود ، برداشتـه شد ایـن مردم بیچاره ، این توانائی را ندارند که هرساعت خبرمرگ هزاران نفر را بشنوند . امروز یك پسر برای ما یك مغز دارد و ما باید قدر او را بدانیم . شاه یك مغز دارد . بنده هم‌که نمایندهٔ اتحادیهٔ نسوانم یکی تنها . او شاه است و من گداً . در هرحال تمام مطلب را ساده بیـان‌کرده تـا هرطفلی ملتفت شود وبفهمد حالا دیگرشیشهٔ صبر ما بیچارگان به سنگ رسیده است. دیگرتاب وتوانائی نداریم. دیگرصبروحوصله نداریم .
تندرست‌چه‌داندبخواب‌نوشین‌در که‌شب‌چگونه‌بپایان‌همی‌برد رنجور

شما کجـا از حال ما ضعـفا خبرداریـد . اما حـال دیگر تکلیف مـا این است‌که فشار به وکلا بیاوریم و وکلا خود دانند بـا وزرا و وزرا با شاه . ما با شاه و وزرا کاری نداریم . زیراکه آنها همه وقت بودند. اگر وکلای محترم‌ماتوانستند یا می‌توانند تا سلخ رمضان قانون را تمام‌کرده و درسایرکارها ترتیبی بدهندکه‌آسایش خلق فراهم شود، زهـی شرف و سعـادت والا اگر در خود چنین پیشرفـتی نمـی‌بینند و می‌خواهند باز هم به ترتیب سابق پیش بروند ما بتوسط همین عریضه خبرمی‌دهیم‌که همه استعفا ازکار خود بدهند و رسماً به توسط روزنامهٔ ندای وطن به مـاها خبرداده ، چهل روزی هم کار را بدست مـا زنها واگذارند و بشرط آن‌که عار نداشته باشند . زیراکه وجود مـا بسته بوجود یك دیگر است . اگر مـا نباشیم ، شماهـا نیستید . اگر شماهـا نباشید ما ها نیستیم.خلاصه‌ماوکلا را انتخاب‌می‌کنیم ووزرا را انتخاب می‌کنیم ولی نـه مثـل شمـاکه استعفـای نـاصرالملك را قبول‌کنیـم و قوام‌الدوله را بجای او برقرار . و وقتی خبردار شویم که چه عیـوب درکار اوست دوکرور ضرر بخودمان زده‌ایم . باری قانون را صحیح می‌کنیم. نظمیه را صحیح می‌کنیم. حکام تعیین می‌کنیم . دستورالعمل ولایات را می‌فرستیم. ریشهٔ ظلم و استبداد را ازبیخ می‌کنیم. ظالمین

را قتل می‌کنیم انبارهای جو و گندم متمولین را می‌شکنیم . کمپانی برای نان قرار می‌دهیم . خزانه‌های وزراء را که از خون خلق جمع و در سرداب‌ها گرو کرده‌اند ، بیرون می‌آوریم . بانک ملی را برپا می‌کنیم. عثمانی را عقب می‌نشانیم. اسرای قوچان را عودت به‌خانه‌های خود می‌دهیم . قنوات شهری را صحیح می‌کنیم و آب سالم به مردم می‌خورانیم . کوچه و خیابان‌ها را تنظیف می‌کنیم . کمپانی برای شهر معین می‌کنیم و بعد از تمام این کارها تا سلخ رمضان کارها منظم شده و ماها از خدمت خود استعفا کرده ، رسماً اعلان و اعلام می‌کنیم که بقیه را دیگران اصلاح کنند والا اگر تاسلخ رمضان خودتان اسباب آسایش حال عموم را فراهم نکردید و بما هم واگذار نکردید همین قدر عرض می‌کنم که زنها می‌توانند آنچه را که می‌خواهند بیشتر ازاین عرضی ندارم. اتحادیهٔ غیبی نسوان . »[1]

زنان قهرمان تبریز نیز برای تصویب متمم قانون اساسی سخت تلاش می‌کنند . انجمن تبریز طی تلگرافی به نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی خبر می‌دهد که مردم تبریز برای تصویب متمم قانون اساسی لحظه‌ای از جوش و خروش باز نمی‌ایستند : «وضع و انقلاب شهر از امروز صبح به تحریر نمی‌آید . تمامی اهل شهر در هیجان حتی طایفهٔ نسوان با بچه‌های شیرخواره در مساجد محلات جمع اهالی بی‌طاقتی و بی‌صبری را به اعلی درجه رسانده . تسکین و تسلی اهالی امکان ندارد . حق تعالی تفضل فرماید انجمن ملی تبریز . »[2]

در چنین روزهای بحرانی ، اقبال‌السلطنه به دستور اتابک در ماکو عده‌ای را به جرم مشروطه‌خواهی می‌کشد و جسدشان را آتش می‌زند و بیوک‌خان پسر رحیم‌خان نیز آبادیهای قره‌داغ را می‌چاپد و

---

۱ ـ ندای وطن ، سال اول ، ۲۳ شعبان ۱۳۲۵ ، شماره ۷۰

۲ ـ روزنامهٔ انجمن ، سال اول ، یکشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ ، شماره ۸۷ .

پا مال سم ستوران می کند . زنان و کودکان بی‌دفاع قره‌داغ سرازیر تبریز می‌شوند . قتل وغارت مردم قره‌داغ به‌قدری دهشت‌انگیز است که سراسر ایران را به‌حرکت درمی‌آورد. به‌ویژه نامه‌ای از بیوك‌خان به‌دست می‌آیدکه مسلم می‌دارد ، تاراج دهات وتاخت‌وتازها به‌دستور و به صلاحدید دولت بوده است

تهرانیان ، به طرفداری از ستمدیدگان مردم قره‌داغ و ماکو بپامی‌خیزند زنان تهران نیز در خیزش پا در میان داشتند . چنانکه حبل‌المتین نوشته : «پانصد تن از ایشان درجلوخان بهارستان‌گردآمده بودند. فریاد عامه به زنده‌باد مشروطه، پاینده‌باد قانون، نیست ونابودباد استبداد ، معدوم‌باد مستبدین بلند بود . »[1]

خبر کشتار بیوك‌خان در قره‌داغ و قصابیهای اقبال‌السلطنه در ماکو، درمردم آزادیخواه اصفهان نیزشوروهیجانی شدید پدیدآورد . بازار بسته شد وکسبه در چهل ستون اجتماع‌کردند . «جمعی از زنان اصفهان طلا و جواهرآلات و ظروف مس و فرشهای خود را درمحل انجمن‌آورده ، می‌گفتند: اثاثیهٔ ما را فروخته و از برادران وخواهران ماکوئی ما رفع ظلم‌کنید ... و چیزی‌که نویسنده را بیشترمتأثرکرد ، این بودکه پیرزنی یك بادیهٔ مسی‌که چهل مثقال و زن آن بود ، برای تقدیم به انجمن آورده بود و بسیار آشفته و غمگین بنظر می‌رسید . من در اینجا بیاد حضرت یوسف وکلاف ریسمان پیرزن* افتادم . »[2]

---

۱ ـ حبل‌المتین ، ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ ، شماره ۲۷

۲ ـ دکتر نورالله دانشور علوی ، تاریخ مشروطهٔ ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری ، ص ۵

* داستان « حضرت یوسف وکلاف ریسمان پیرزن » از زبان عطار چنین است:

گفت یوسف را چو می بفروختند — مصریان از شوق او می‌سوختند
چون خریداران بسی برخاستند — ده رهش همسنگ زر می‌خواستند

←

چنین بنظر می‌رسد که در این ایام بین زنان و تشکیلات سری آنان درشهرهای‌مختلف ارتباط برقراربوده‌است. چنانکه«سالارالسلطان پسر قوام در ملاقاتی که با قنسول انگلیس مقیم شیراز کرده بود ، چنین گفته بود : زنهای تبریز به زنهای شیراز نامه نوشته و آنها را برضد اعیان و اشراف تحریك به انقلاب کرده‌اند . در نتیجه ناامنی وتعدیات قوام‌الملک واطرافیانش مردم بازارها را بسته وتعطیل عمومی نمودند وهزارها نفر درتلگرافخانه متحصن شدند و از مجلس تبعید قوام‌الملك را از شیراز درخواست نمودند »[1]

در این روزهاگذشته از جوش و خروش قانون طلبی و مبارزه با مستبدان ستم پیشه ، موضوع کمیابی نان و ستیز با احتکار محتکران غله سخت مورد توجه زنان قهرمان میهن‌مان بوده است .

احتکار وکمیابی وگرانی این حربهٔ همیشگی دشمنان خلق گرفتاری بزرگی برای خانواده‌ها به‌ویژه خانواده‌های کم درآمد بوجود آورده بود. ازاین‌رو همه‌روزه دسته‌هایی از زنان تبریز روبه‌تلگرافخانه

←

زان میان زالی به خون آغشته بود — ریسمانی چند برهم رشته بود
در میان جمع آمد با خروش — گفت کای دلال کنعانی فروش !
ز آرزوی این پسر سرگشته‌ام — ده کلابه ریسمانش رشته‌ام
این ز من بستان و با من بیع کن — دست در دست منش نه بی‌سخن
خنده آمد مردرا گفت ای سلیم — نیست در خورد تو این در یتیم
هشت صد گنجش بها درانجمن — چه تو و چه ریسمان ای‌پیرزن !
پیرزن گفتا که دانستم یقین — کاین پسر راکس نفروشد بدین
لیك اینم بس که چه‌دشمن چه‌دوست — گوید این زن ازخریداران اوست.»

منطق‌الطیر عطار ، تصحیح‌مشکور، چاپ ۲ ، ص ۱۷۳

۱ - دکترمهدی‌ملک‌زاده ، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۲ ، ص ۲۶۰

و میدان توپخانه می‌آوردند و با یکدیگر برای رفع این مشکل چاره اندیشی می‌کردند . روز چهارشنبه ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ انبوه زنان بیشتر از روزهای پیشین بود اتفاقی در این روز رخ داد که در نوع خود بی‌نظیر است . قضیه از این‌قرار است که : « حاجی قاسم اردبیلی که یکی از بازرگانان توانگر ودیه‌دار تبریز و به انبارداری بدنام می‌بود ، به تلگرافخانه آمد و چون از میان مردم می‌گذشت ، زنی یك تکه نان سیاهی را که در دست می‌داشت ، به حاجی نشان داده ، زبان به دشنام و نفرین باز کرد ، و به این بس نکرده دست بلندگردانیده چکی به پشت‌گردن او نواخت . همین‌که دست این زن بلندگردید ، دیگران برسرحاجی ریخته بی‌باکانه مشت و لگد و پشت‌گردنی بسیار زدند وچون‌کسی ازمجاهدان یاازسرکردگان برای جلوگیری نمی‌بود، آزار بسیار رسانیدند لیکن در این میان‌کسانی از مجاهدان رسیده حاجی قاسم را از دست زنان‌گرفته، نیمه‌جان به‌یکی از اطاقهای بالائی تلگرافخانه بردند و درآنجا نهان‌اش‌کردند و میرزا غفار زنوزی برای آرام‌گردانیدن مردم به‌گفتاری پرداخت . ولی مردم همچنان در شورو تلاش می‌بودند و کینه‌جوئی می‌خواستند در این هنگام یکی از میان ایشان تیری به‌هواانداخت و ازآن سوی یکدسته از زنان‌که در بازارها نانی پیدا نکرده بودند ، با شیون و فریاد به تلگرافخانه رسیدند . آن آواز تیر و رسیدن زنان چنان تکانی به دستهٔ بینوایان وگرسنگان داد که دیگر جلوگیری نشدنی بود وکسانی از آنان به اطاقها شتافته ، به جستن حاج قاسم برخاستند و چون یافتند ، در زمان به حیاط‌اش کشیدند و بی‌دریغ به مشت و لگد پرداختند و هم‌چنان‌کشان‌کشان می‌بردند تا در دم خانهٔ نیرالسلطان ـ خانهٔ پهلوی تلگرافخانه ـ روان از تنش بیرون رفت ولی مردم دست برنداشتند و تا میدان توپخانه برده و در آنجا وارونه آویزانش‌کردند و یکی از اندام‌هایش را بریدند و

به دهانش دادند مردم از بس خشمناك و بر آشفته می‌بودند ، کسی جلوگیری نمی‌توانست ونمی‌یارست. بسیاری از آنان جستجوی حاجی میرزا رفیع خان ، دارندهٔ دیه‌ها وانبارهای محمدعلی‌میرزا را می کردند که‌ازپهلوی حاجی قاسم بیاویزند . »[1] این رخداد ، عمق انقلاب مردم



یك زن مسلح در عصر مشروطه‌خواهی

---

۱ ـ احمد کسروی ، تاریخ مشروطهٔ ایران ، ص ۳۵۴

و ژرفای کینهٔ فقرای به‌ستوه آمده را از سرمایه‌داران و فئودالها بخوبی نشان می‌دهد .

درجریان «آشوب‌میدان توپخانه» نیز به‌هنگامی که واپسگرایان و عاملان استبداد میدان توپخانه را بصورت میخانه درآورده بودند و فراشان جیره‌خوار دولتی مست بادهٔ ناب هریك چماق و قداره در دست عرصه را برمشروطه‌خواهان ومساوات‌طلبان تنگ کرده بودند ، آزاده زنی مجاهد که شنیدن سخنرانی فتنه‌انگیز سید محمد یزدی ـ رمال و دعانویس‌دربارمظفرالدین‌شاه ـ را نمی‌توانست تحمل کند ، با ششلولی که بهمراه داشته وی را نشانه می‌رود لکن تیرهایش بخطا می‌رود . در این حال «کسانی که گرد منبر سید یزدی بودند ، به طرف آن زن هجوم بردند و او را با قداره قطعه‌قطعه کردند و برخلاف آئین مسلمانی با او بی‌احترامی کردند . »[1] متأسفانه نام این زن قهرمان معلوم نمی‌شود و بستگانش از ترس جان در این باره سکوت می‌کنند

---

۱ ـ دکتر مهدی ملك زاده ، انقلاب مشروطیت ایران ، جلد ۳ ، ص ۱۴۱

تأسیس بانک ملی و یاری بی‌دریغ زنان

یکی دیگر از کارهای بزرگی که مجلس اول به آن اقدام کرد تصمیم به تأسیس بانك ملی بود. با تأسیس بانك ملی یکی دیگر از بندهای وابستگی به کشورهای استعماری پاره می‌شد. بنابراین این کار مجلس با استقبال پرشور میهن پرستان، به ویژه زنان قهرمان ایران روبرو شد

موضوع تأسیس بانك ملی زمانی مطرح شد که دولت در نظر داشت بار دیگر دست نیاز به جانب بیگانگان دراز کند و تقاضای وام نماید و در این باره با دول روسیهٔ تزاری و انگلستان وارد مذاکره شده بود.

مخبرالسلطنه از جانب مشیرالدوله ـ صدراعظم وقت ـ موضوع وام را در مجلس مطرح می‌کند و نظر نمایندگان را در این باره جویا می‌شود. پیشنهاد دریافت وام ازبیگانگان نمایندگان را سخت عصبانی می‌کند. حاجی‌معین‌التجار زیانهای این کار را شرح می‌دهد و جواب نمایندگان به دولت این می‌شود که: توده نمی‌تواند خانه و لانهٔ خود راگروگذارد و وامی دریافت کند و با آن کیسهٔ کاهلان درباری را پر کند. سپس نمایندگان تصمیم به تأسیس بانك ملی می‌گیرند تا اگر دولت نیازی به پول داشته باشد، از این بانك تأمین کند. وقتی که خبر تأسیس بانك ملی در کشور پخش می‌گردد، با استقبال پر شور

مردم روبرو می‌شود. « انبوه مردم از توانگران و کم چیزان خشنودیها نمودند و همراهی نشان دادند . سپس بازرگانان زمینهٔ آنرا آماده گردانیدند. بدینسان که سرمایهٔ آنرا سی کرور تومان گرفتند که هر کسی از پنج تومان تا پنجاه هزار تومان سهم تواند داشت . نظامنامهٔ آنرا نوشته برای دستینهٔ (امضاء) شاه فرستادند و چند حجرهٔ بازرگانی را برای گرفتن پول مردم شناسانیدند . مردم رو به‌آنجاها آوردند و پول پرداختن آغاز کردند. توانگران که پولهائی می‌پرداختند، بجای خود، کم‌چیزان هم از همبازی نمی‌ایستادند. طلبه‌ها نشست برپا کرده و پول از میان خود گرد آورده و می‌فرستادند و گفته می‌شد کسانی کتابهای خود را فروخته و پول بسیجیده‌اند . شاگردان دبستانها همین کار را می کردند . »[1]

زنان ایران نیز کمك‌های تحسین برانگیزی برای پاگرفتن بانك ملی به عمل آوردند . روزنامهٔ مجلس در این باره می‌نویسد : « بیوه زنان کشور ماگوشواره و دستبند خود را برای ادای قرض دولت و تأسیس بانك داخله حاضر کرده و هریك می‌خواهند که در این باب بردیگری سبقت گیرند . »[2]

روزنامهٔ دیگری در این باره گزارش می‌دهد : «ملت غیور ایران به ملاحظهٔ این که محلی برای ادای این قرضهٔ جدید در نظر نیست و این قرض باعث زیادی ذلت و پریشانی ایران و ایرانیان شده ، ملت را درخانهٔ مذلت نشانده، انتظام مملکت را به دست اجانب خواهد سپرد، بلاتأمل به هیجان آمدند و در تهران در منابر ومساجد ، مردان و بیوه زنان به فریاد آمده ، اظهار کردند که : ما لباس ، فرش و مخلفات خود را فروخته بلاعوض به دولت داده ، راضی نخواهیم شد که دوباره از

۱ ـ کسروی ، تاریخ مشروطهٔ ایران ، ص ۱۸۲
۲ ـ روزنامهٔ مجلس ، دهم شوال ۱۳۲۴ ، شماره ۲

خارجه قرض کنند و ... فوراً تشکیل بانك ملی را اظهار نموده‌اند . »[1]

در یکی از این روزها به‌هنگامی که سیدجمال‌الدین واعظ ، دربارهٔ قرض از بیگانگان و زیانهای آن ، سخن می‌راند ، پیرزنی از میان جمعیت بپاخاست و گفت : « دولت ایران چرا می‌خواهد از دولت‌های خارجی پول‌قرض کند؟ مگرما مرده‌ایم؟ من‌یك زن رختشوی هستم و به سهم خود یك تومان می‌دهم . »[2]

آزاده زن دیگری از قزوین ، زینت آلات خود را به مجلس شورای ملی می‌فرستد و از وکلا می‌خواهد آنها را فروخته و پولش را صرف تأسیس بانك ملی کنند . متن نامهٔ شورانگیز این زن راکه همراه اشیاء اهدائی‌خودبه‌مجلس فرستاده است ، در زیر می‌آوریم

« حضور مبارك پدر مهربان ملت ایران ، حضرت آقای سعدالدوله دامت شوکة . بندهٔ کمینه که جان ناقابل خود را بانهایت افتخار برای پیشرفت مقاصد حضرات امنای دارالشورای ملی حاضرم فدا نمایم ، درروزنامهٔ مبارکهٔمجلس دیدم که درخصوص مراقبت عموم دربانك ملی کم کم خواطرمبارك وکلای محترم دارد مکدر ومأیوس می‌شود این جان‌کمینه فدای آن ساحت مقدس بادکه‌گویا هنوز از فقر و پریشانی ملت اطلاع ندارید والله و بالله‌که ظلم و تعدی چیزی از برای ما باقی نگذارده است والا تا این درجه ایرانیان بی‌غیرت و بی‌همت نیستند بعلاوه همه‌کس دسترس به تهران نداردکه بتواند به‌اندازهٔ استطاعت سند سهام بانك را دریافت نماید و این کمینه مقدار ناقابل از زیور آلات خود راکه برای ایام سخت ذخیره کرده بودم ، فقط برای افتخار به‌جهت بانك ملی فرستادم. از حضور عالی عاجزانه استدعا داردکه هدیهٔ مختصر کمینه را بانظربلند خودتان دیده، بفرمائید

---

۱ ـ جریدهٔ ملی ، ۱۵ شوال ۱۳۲۴ ، سال اول ، شماره ۱۳

۲ ـ دکتر مهدی ملك‌زاده ، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۲ ، ص ۲۰۴

اشیاء مرسوله را اعضاء محترم بانك ملی به امانت و شرافت خودشان فروخته و هرچه قیمت آنها شد ، سند سهام بانك برای کمینه روانه فرمایند . چه‌کنم که زیاده از این قادر نبودم . مگر آنکه جان خودم را در موقع ، فدای ترقی وطن عزیز بنمایم . امضای کمینه‌در خدمت شما در دفتر بانك محفوظ باشد. زنی هم از همسایگان کمینه همت وغیرت نموده با آنکه شوهر ندارد و یك پسر صغیر دارد ، این بیچاره هم پول نقد نداشت ، سه فقره اسباب که در صورت ، علیحده ثبت شده ، به توسط کمینه تقدیم حضور مبارك نموده که آنها را هم فروخته ، سند سهام بانك ملی به اسم صغیر مشارالیها مرحمت فرمائید استدعا دارد کمینه را از قبول اینها و تسلیم به‌بانك ملی قرین شرف و افتخار بزرگ فرمائید. زنده بمانید! خیلی نیکبختی وافتخار این کمینه خواهد شد که اشیاء ناقابل را مخصوصاً به وسیلهٔ دارالشورای مقدس ملی و وکلای محترم ملت حراج فرمایند و قیمت هرچه باشد ، اسناد بانك بخرند . این‌مطلب‌فضولی‌بود ،آنچه ارادهٔ حکیمانه خود حضرت عالی اقتضا فرماید ، برای کمینه سعادت و شرف خواهد بود . امر امرقدس عالی مطاع »[1].

فهرست اشیاء اهدائی زن قزوینی و چگونگی حراج آن به‌نقل از یکی از روزنامه‌های آن عصر به شرح زیر است

« اسبابهای مخدرهٔ مفخمه را آوردند ، در انجمن اتحادیه که فضلای کرام وطلاب عظام تشکیل داده‌اند و از عموم طبقات و اصناف آنجا جمع می‌شوند ونطق‌ها می‌کنند وخطابه‌ها می‌خوانند وفی‌الواقع آن انجمن پاسبان ونگاهبان انجمن مقدس شورای ملی است وحراج کردند. حالت تأثیر مردم از دیدن آن‌اسباب قابل نگارش نیست . اگر کسی معنای وطن‌پرستی را دانسته باشد ، ناگفته می‌داند و ننوشته

۱ ـ انجمن ، سال اول ، شماره ۵۹ ، سه‌شنبه ۱۱ صفر ۱۳۲۵

-می‌خواند و اگر نداند هرچه بنویسیم از تصورش عاجز است وشاید حمل براغراق نماید . لهذا می‌گذاریم و می گذریم . صورت اسباب مرقومه از این قرار است و خریداران آنها اشخاص مفصله هستند : جناب آقای میرزا سید علی حجت‌الاسلام زاده مجاناً مرحمت کرده ده تومان . جناب‌حاجی فرج‌الله مجاناً پنج تومان . حاجی‌سید ابوالحسن النگوی طلا راکه هیجده تومان و پنجهزار قیمت داشت به مبلغ سی تومان خریداری نمود. دوطاقه شال وبعضی اسباب دیگررا هم دیگران خریدند و اسباب‌ها را بخود مخدره برگردانیدند وقریب به نود تومان به اسم او به بانك ملی دادند . »[1]

در برابر این همه استقبال پرشور مردم میهن ما ، استعمارگران تزاری‌وامپراطوری انگلستان،هم‌چنین‌محمدعلیشاه‌قاجارباکارشکنی‌های گوناگون مانع تأسیس بانك شدند .

---

۱ - ندای وطن ، شماره ۱۵ ، شنبه ۲۴ محرم ۱۳۲۵

بمباران مجلس ، قیام زنان

سرانجام تضاد و دشمنی بین محمدعلیشاه ومجلس به اوج خود می‌رسد. ترقی‌خواهان از گوشه‌و کنار کشور به‌یاری‌مجلس برمی‌خیزند. انجمن تبریز صراحتاً اعلام می‌دارد که دیگرمحمدعلیشاه را به پادشاهی نمی‌شناسند دیگر انجمن‌ها نیز کار انجمن تبریز را تأیید می کنند . محمدعلیشاه از کار انجمن‌ها سخت خشمگین می‌شود و فریاد می‌زند :

« این کشور را پدران من با شمشیر گشادند . من نیز پسر همان پدرانم وکشور را دوباره با شمشیر خواهم‌گشاد . چنانکه انجمن‌ها مرا از پادشاهی برمی‌دارند، من نیزخود را پادشاه نمی‌شناسم تا دوباره تاج و تخت را به دست آورم . »[1]

در این روزهای بحرانی ، تبریز بیش از دیگر شهرها به عمق فاجعه‌ای که در حال وقوع بود پی‌برده بود . بنابراین جوانان خود را برای مبارزه آماده می کرد . کسروی می‌نویسد که دراین روزها «وضع شهر حالتی پیدا کرده که از تحریر و تقریر عاجزیم . از طرفی جوانان ملت داوطلبانه ، سواره و پیاده برای وقایهٔ مقصود مقدس و حراست دارالشورا جان بر کف گرفته ، در حال حرکتند و از طرفی کمیسیون اعانه تشکیل داده و اهالی با کمال بشاشت به دادن اعانه بر یکدیگر سبقت می‌جویند علم الله و شهد زن‌های غیورهٔ آذربایجان امروز

۱ ـ کسروی ، تاریخ مشروطهٔ ایران ، ص ۶۱۰

شرف ملیت را از تمام عالمیان ربوده و اتصالاً گردنبند وگوشواره و دست‌بند است که به صندوق اعانه با هزار نیاز تقدیم می‌کنند و تمام اهالی با جان و مال در حفظ مقصود مقدس حاضرند . »[1]

مردم تهران نیز خطر حملهٔ قریب‌الوقوع دشمنان بهروزی خلق را به‌کعبهٔ آمال ملت ـ مجلس ـ احساس می‌کردند بنا به نوشتهٔ ادوارد براون در یکی از گردهم آئی‌های آزادیخواهان در مسجد سپهسالار و میدان بهارستان ، عده زیادی از آنان « در نهان ابزار جنگ با خود داشتند . »[2] اینان برای پاسداری از دستاوردهای قیام جمع شده بودند. لکن ممتازالدوله رئیس مجلس به‌همراه مستشارالدوله و سید حسن تقی‌زاده با پند و اصرار آنان‌را وادار می‌کنند در کمال آرامش به‌خانه‌های خود برگردند و دست به‌اعمال خشونت‌آمیز نزنند. «مجلس می‌خواست با [illegible] از راه مسالمت و مصالحت پیش آید . »[3] بنابراین « مردم با کمال غمگینی و باگریه‌وزاری بطرف خانه‌های خود می‌روند . یکنفر موسوم به مهدی گاوکش از زور ناراحتی خود را می‌کشد . »[4] مهدی به دوستانش گفته بود که او « نمی‌تواند نزد زنش برگردد و بگوید بدون آن‌که داوطلبان ملی ضرب شستی نشان دهند ، مجلس را ول کردند . »[5]

به این ترتیب زمینه کاملا برای پیاده شدن نقشهٔ شوم استبداد و استعمار آماده می‌شود و کعبهٔ آمال ملت به‌توپ بسته می‌شود . جوانانی که به‌دفاع ازمجلس می‌شتابند ،کاری از پیش نمی‌برند و درخون خود

---

۱ ـ کسروی ، تاریخ مشروطهٔ ایران ، ص ۶۱۰

۲ ـ ادواردبراون ، انقلاب ایران ، ص ۱۹۶

۳ و ۴ ـ معتمدالسلطان ، تاریخ زحمات ملت ایران برای تحصیل مشروطیت ، ص ۳۳

۵ ـ ادوارد براون ، انقلاب ایران ، ص ۱۹۷

می‌غلتند . نعش جوانان به‌کوچه وخیابانهای اطراف مجلس می‌ریزد. « خبر می‌آورند که نعش جوانـان مجاهد را مردان جرئت ندارند ، بردارند . زنها همت کرده ، آنها را برمی‌دارند . »[1]

در نتیجهٔ سیاست غلط و سازشکارانهٔ جناح لیبرال نمایندگان ، زحمات چندین سالهٔ آزادیخواهان برباد می‌رود آزادیخواهان شکار می‌شونـد و بطرز وحشیـانه‌ای کشته می‌شوند و عـده‌ای دیگر راه فرار پیش می‌گیرند . ظاهراً استبداد بار دیگر حاکم می‌گردد . تنها در تبریز محنت خیز است که شعلـهٔ انقلاب بدست فرزنـدان برومندش فروزان نگهداشته می‌شود . محمد علیشاه سپاه عظیمی را به فرماندهی شاهزاده عین‌الدوله به‌سروقت تبریزمی‌فرستد. تبریزمحاصره می‌شود. عین‌الدوله اولتیماتوم می‌دهد که اگرتا ۴۸ ساعت تبریزیان تسلیم نشوند، تبریز را با خاك یکسان خواهدکرد . لکن مردم این شهر از زن و مردگرفته تا کودك و پیر و جـوان سرتسلیم فـرود نمی‌آورنـد و به نبـرد دلیـرانه برمی‌خیزند .

گروهی از زنان تبریز زیرعنوان کمیتهٔ زنان طی تلگرافی وضـع نابسامان تبریزمحاصره شده وخطری که مردم این‌شهررا تهدید می‌کرد، به‌کمیتهٔ زنان ایرانی مقیم استانبول گزارش‌می‌کنند واز آنها می‌خواهند ستم دیدگی تبریزیـان را به‌گوش جهانیـان برسانند و افکار عمومی را به این امر جلب کنند متن اصلی این تلگراف را به دست نیاوریم . لکن از مضمون تلگرافی که کمیتهٔ زنـان ایرانی مقیم استانبول به ملکهٔ آلمان نوشته‌اند ، می‌توان به محتوای آن پی‌برد

دراین‌تلگراف خطاب به‌ملکه ویکتوریا آمده‌است: «علیاحضرت ملکه آگوستا ویکتوریا ، قصر جدید (پوتسدام) ،کمیتهٔ زنان ایرانی درقسطنطنیه بنام خواهران خود درایران‌آن علیاحضرت را فرامی‌خواند

---

۱ - یحیی دولت‌آبادی ، تاریخ معاصر یا حیات یحیی ، جلد ۲ ص ۳۷۵

تا بنام زنان و بشریت لطف کرده با اعمال نفوذ بزرگوارانهٔ خویش در دفاع از خواهران ما به پایان دادن جنایت وخونریزی وصف‌ناپذیر درایران وظلم علیه خواهران ماتوسط نیروی‌شاه اقدام کنند. علیاحضرتا! تشکرات‌بی‌پایان چاکران خودرا بپذیرید. رئیس کمیتهٔ عالیه ـ زهره.»[1]

همین کمیته تلگراف مشابه دیگری را به وسیلهٔ سرجراردلوتر به پادشاه انگلستان ارسال می‌دارد . مضمون تلگراف چنین است :

«عالیجنابا ما ایرانیان ساکن قسطنطنیه به نمایندگی از طرف ناسیونالیست‌های ایران به اتکاء روابط دوستانهٔ تاریخی و باستانی که همیشه بین ما و دولت و ملت انگلستان وجود داشته است ، از آن جناب استدعا داریم به موضوع زیر بذل توجه فرمائید :

به موجب تلگرافی که آخر وقت دیشب مستقیماً از تبریز بما رسیده و رونوشت آن به ضمیمه تقدیم است ، عین‌الدوله اولتیماتومی به مدت ۴۸ ساعت به ناسیونالیست‌های تبریز داده و تسلیم بی‌درنگ آنها را خواستار شده است . در متن این اتمام حجت اشاره شده است که درغیراین صورت سپاهیان عین‌الدوله به‌قتل‌عام دست خواهند زد . مدت اولتیماتوم از دیروز شروع شده است .

برای استحضار آن جناب به عرض می‌رساند که ما هیچگاه بخود اجازه نداده‌ایم که تقاضاهای افراط‌آمیز و فوق‌العاده‌ای از شاه بنمائیم . به عکس خواستهای ما موجه و قابل تصدیق می‌باشد خواستهای مافقط عبارت از اعادهٔ انتظامات وتجدید برقراری مشروطیت است که ازطرف اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه بما اعطاءگردیده است. رفتار شاه‌کنونی طی دو سال‌گذشته نیاز به انتقاد از طرف ما ندارد . چه عالیجناب بخوبی بدان واقف هستند . ضمناً باید باستحضار آن جناب برسانیم که کمیتهٔ زنان ما در این جا یك اطمینان تقریباً رسمی

۱ ـ مارکسیست‌ها و مسألهٔ زنان ، نشرمزدك ، ص ۶

از علیاحضرت ملکه آلکساندر را دریافت داشته است ، مبنی بر این که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان باهمکاری دولت روسیه هم‌اکنون مشغول اقداماتی برای پایان دادن به عملیات خونریزی ، راهزنی و چپاولگری علنی سپاهیان شاه در تبریز هستند . متأسفانه باید بگوئیم که شاه نه‌تنها به‌یك چنین یادداشت مشترکی ترتیب اثر نداده ، بلکه اعتنائی هم به‌آن نکرده است . دلایلی در دست داریم که نشان می‌دهد، مقامات رسمی روسیه به‌طور غیررسمی به شاه کمك می‌کنند و در امر اعادهٔ انتظامات و برقراری مجدد مشروطیت در ایران مداخله و کارشکنی می‌کنند . مهرشورای عمومی ایرانیان مقیم در قسطنطنیه .»[1]

ادواردگری به‌رئیس کمیتهٔ زنان ایرانی درقسطنطنیه چنین جواب می‌دهد : «علیاحضرت ملکه به اینجانب امر نمودند که وصول تلگرام شما راکه به‌اینجانب محول شده است ، اعلام دارم . بایستی به‌اطلاع شما برسانم که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با همکاری دولت روسیه اینك مشغول اقداماتی است تا انتظامات برقرار گردد . با تقدیم احترامات ، ادواردگری »[2]

استعمار حیله‌گر انگلستان ازآنجائی که در این روزها با روسیهٔ تزاری کنار آمده بود ، دیگرهیچگونه مخالفتی با سیاست محمدعلیشاه و روسیهٔ تزاری در ایران از خود نشان نمی‌داد و تنها راه « برقراری انتظامات » و مشروطه را در این می‌دانست که ستارخان سلاح خود را برزمین‌گذارد و به قوای دولتی تسلیم‌گردد !

به‌هنگام محاصرهٔ یازده ماههٔ تبریز، زنان این شهر اغلب کارهای پشت جبهه را برعهده داشتند . آنان برای مجاهدان غذا می‌پختند ، لباس می‌دوختند ، جوراب می‌بافتند ، پوکه‌های خالی فشنگ را پر

۱ ـ تاریخ استقرارمشروطیت در ایران، استخراج وتهیهٔ حسن معاصر، ص۸۲۲ .
۲ ـ همان اثر ، ص ۸۲۳ .

می‌کردند ، از سنگری به سنگر دیگر خبر و غذا می‌رساندند ، شبنامه پخش می‌کردند . پرستاری و مداوای زخمیان را نیز برعهده داشتند. یکی از این زنان می‌گوید: در بحرانی‌ترین روزهای قیام مجبور بودیم برای رعایت اصول پنهانکاری «تکه‌های نان را از زیر چادر به سینه و شکم‌مان ببندیم و به سنگر مجاهدان برسانیم . »[1]

زنان دیگری نیز بودند که مجاهدان را کمك مالی می‌کردند . آنان حتی از بذل زینت‌آلات و جهیزیهٔ خود در راه پیشبرد انقلاب مضایقه‌ای نداشتند .

در روزهائی که محلهٔ دوه‌چی در دست میرهاشم و دیگر حامیان استبداد قرار داشت ، زنان دوه‌چی نامه‌ای به ستارخان می‌نویسند و به انضمام یك طاقه روسری زنانه به انجمن حقیقت ارسال می‌دارند . آنان در نامهٔ خودشان از گرد آزادی می‌خواهند که درزدودن کوی دوه‌چی از لوث وجود مستبدان عجله کند. عین نامهٔ زنان دوه‌چی خطاب به‌ستارخان که در روزنامهٔ ترقی چاپ شده، چنین است: « سیزین بیزیم باره میزده بیرتدبیر گورمه مه‌نیزعیب دگیلمی؟ رحیم خانی وباشقلارینی قووا بیلدیگینیزحالدا عجبا نه‌ایچون بیزلری ۵۰ گون مدتینده (تبریزده انقلابین باشلاندیغی‌گوندن‌کچن دوره اشاره‌دیر.) زندانداکی‌کیمی ساخلاییر سینیز ؟ گلیز بیزلـری خلاص ایدیـز ، بیزیـم هـامی میزین محبتی سیز طرفده‌دیر »[2]

۱ ـ محمد رضا عافیت ، سردار ملی ستارخان ، ۱۹۶۸ م ، ص ۷۰

۲ ـ همان اثر ، ص ۷۰ برگردان فارسی‌اش چنین است : « آیا از این‌که تا حال فکری به حال ما نکرده‌اید ، احساس ناراحتی نمی‌کنید ؟ در حالی‌که شما می‌توانید به راحتی رحیم‌خان و دیگر دشمنان مشروطه را از تبریز برانید ، تعجب‌آور نیست که در طول پنجاه روز (منظور مدتی است که از شروع قیام مسلحانهٔ تبریز می‌گذرد) ما را از زندان مستبدان نجات نداده‌اید ! بیائید ما را نجات دهید ما همه طرفدار شما هستیم »

یکی از مجاهدان که در انجمن حقیقت ناظر ماجرا بوده ، می‌گوید : همین که ستارخان از مضمون این نامه باخبر شد ، روسری را به دقت نگریست اول لبخندی برلبانش نقش بست سپس قیافهٔ جدی بخود گرفت و با اشاره به روسری و خطاب به حاضران گفت : «این را زنان دوه‌چی فرستاده‌اند که اگر نتوانستیم این محله را از چنگ مستبدان خارج کنیم ، سرمان کنیم . »[1]

ستارخان تحت تأثیر زنان دوه‌چی قرار گرفت و فرمان حمله را به‌آنجا زودتر از روز مقرر صادر کرد . نیروی استبداد و ارتجاع یارای ایستادگی را درخود ندیده ، راه فرار درپیش گرفتند . مجاهدان پرچم آزادی را در دوه‌چی به اهتزاز درآوردند .

علاوه براین کارها ، گروهی از زنان نیز در سنگرها می‌جنگیدند و بی‌محابا از کشتن و کشته شدن هراسی به دل راه نمی‌دادند . زنان و دخترانی نیز بودند که در لباس مردانه می‌جنگیدند تا شناخته نشوند . حبل‌المتین می‌نویسد « در یکی از نبردهائی که بین اردوی انقلابی ستارخان با لشکریان شاه رخ داد ، بین کشته‌شدگان انقلابیون جنازهٔ بیست زن مشروطه‌طلب در لباس مردانه پیدا شده است . »[2]

دست تصادف یکی از این زنان را برای ما شناسانده است قضیه از این قرار است که روزی یکی از مجاهدان را که ازناحیهٔ ران زخمی شده بود ، به انجمن حقیقت می‌آورند . پرستاران می‌خواهند لباس از تنش درآورند و زخم‌اش را مداوا و پانسمان کنند . مجروح تقاضا می‌کند دست به لباس او نزنند ، پرستار می‌گوید تا لباس از تن‌ات بیرون نیاید ، معالجه ومداوا مشکل است. مجاهد زخمی بهیچوجه

---

۱ ـ همان اثر ، ص ۷۰

۲ ـ م پاولویچ و . . ، سه مقاله دربارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران ، ترجمهٔ م . هوشیار ، ص ۵۵

قبول نمی‌کند . هرچه اصرار می‌کنند ، فایده‌ای نمی‌بخشد . خون از جای زخم پیوسته بیرون می‌زند . خطر مرگ لحظه به لحظه بیشتر می‌شود . سرانجام ماجرا به‌گوش‌گرد آزادی ـ ستارخان ـ می‌رسد ستار از سنگر به انجمن حقیقت برمی‌گردد . زبان به نصیحت مجاهد زخمی می‌گشاید : پسرم تو نباید بمیری . ما به نیروی تو ، به ارادهٔ آهنین تو نیاز داریم چرا راضی نمی‌شوی زخمت را مداوا کنند ؟ مجاهد به ستار اشاره می‌کند که‌گوشش را نزدیك دهان او ببرد . ستار خم می‌شود . مجاهد درگوش او نجوا می‌کند : سردار من دخترم . نگذارید لباس ازتنم درآورند و رازم برملا شود. اجازه بدهید باخیال راحت بمیرم . چشم ستار به اشك می‌نشیند و پدرانه می‌گوید: «قیزیم من دیری اولا اولاسن نیه دعوایه‌گئتدون = دخترم من که هنوز زنده‌ام، تو چرا بجنگ رفتی ! »[1]

پیرمردان و پیرزنان تبریزی می‌گویند که نام این شیرزن مجاهد تلی بوده است تعداد تلی‌ها چند نفر بوده است ؟کسی نمی‌داند لکن مسلم است که تلی‌های زیادی گمنام در سنگرها جنگیده‌اند و گمنام شهید شده‌اند .

پاولویچ می‌نویسد که یکی از سنگرهای تبریز را زنان چادربسر تبریزی اداره می‌کرده‌اند . او عکس ۶۰ نفر از این زنان مجاهد تبریزی را دیده است[2]

پیش از آنکه‌سخن را درباره‌ٔمبارزات‌زنان‌تبریزی بپایان‌رسانیم، بهتر است نامی نیز از عزت‌الحاجیه این شیرزن کهنسال تبریزی بمیان آید.

---

۱ ـ مهندس کریم طاهرزادهٔ بهزاد ، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ، ص ۳۲۷

۲ ـ م پاولویچ و ، سه مقاله دربارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران ، ترجمهٔ م . هوشیار ، ص ۵۵

عزت‌الحاجیه براستی یك قهرمان بزرگ بود . نمونهٔ یك مادر تبریزی بود. این زن ظاهراً درجنگهای مشروطه‌خواهی شرکت نداشته است. کسی چه می‌داند شاید هم یکی از آن زنانی بودکه پنهانی در لباس مردانه می‌جنگیدند . شاید هم او ، هم‌رزم تلی بود . شاید هم یکی از یاران نزدیك « زینب‌پاشا » بود .

عزت‌الحاجیه در راه آزادی ایران دو فرزند خود را قربانی داد و خم به ابرو نیاورد . کلنل محمدتقی‌خان پسیان یکی از فرزندان او بود . وقتی خبر مرگ کلنل را برایش می‌آورند ، عزت‌الحاجیه مجلس جشنی ترتیب می‌دهد دوستان و آشنایان را به جشن دعوت می‌کند و خود لباس سفیدی می‌پوشد و از آنهائی‌که برای دیدارش می‌آمدند تا دل دردمندش را تسلی دهند ، با چای و شیرینی پذیرائی می‌کند . کسی جرأت سیاه پوشیدن و تسلیت گفتن نمی‌یابد او چنان شاد و خندان از مهمانان پذیرائی می‌کندکه‌گوئی جشن عروسی کلنل را راه انداخته است . درحین پذیرائی ناگهان چشمش برپیراهن سیاهی می‌افتد که از زیر چادر یکی از حاضران نمایان بود حال شیرزن تبریزی به دیدن آن دگرگون می‌شود و رو به او کرده گله‌مند می‌گوید : « چرا لباس سیاه به تن کرده‌ای ؟ من که مادر او هستم سفید پوشم . » در این اثناء بیادش می‌آیدکه این آخرین جشنی است که در مرگ عزیزان‌اش ، فرزندان قهرمان‌اش می‌گیرد . دیگر این جشن‌ها تکرارنخواهدشد. اوقبلا چنین جشنی را برای یکی دیگرازفرزندان‌اش گرفته بود. یاد این خاطره دل‌اش را سوزاند. رنگش پرید. اعتدال‌اش را از دست داد . وی در این خیال بودکه دیگر نخواهد توانست ، فرزندی بزاید و بپرورد و در راه خلق و میهن‌اش قربانی دهد و در مرگش به جشن بنشیند . دیگر کسی بخاطر شهید شدن فرزندش کارت تبریکی با حاشیهٔ سرخ برایش نخواهد فرستاد . ناگهان آخرین کلام

کلنل محمد تقی خان پسیان بیادش آمد: «مادر همان طور که در مرگ برادرم گریه نکردی، به‌هنگام شنیدن خبر مرگ من نیز نباید گریه کنی . گریه کردن برای کسانی که در راه میهن کشته می‌شوند ، گناه نابخشودنی است . به همهٔ دوستان نوشته‌ام و سفارش کرده‌ام که پس از مرگ سرخ من کارت تبریکی برای تو بفرستند حرفم را تکرار می کنم کارت تبریك ، نه‌کارت تسلیت . حاشیهٔ کارتها هم نباید سیاه باشد . بلکه باید به رنگ سرخ باشد . »

یاد این سخنان کلنل محمد تقی خان پسیان دل مادر داغدیده را تسلی داد او دیگر آرام شده بود . تعادل خود را بازیافته بود . وقتی سرش را بلند کرد ، نگاه دختران و زنان جوان به صورت او بود عزت‌الحاجیه به‌دقت چشمان آنها را نگاه کرد. چهرهٔ خود را در تك‌تك مردمك آنها دید. خنده برلبش نقش بست . دیگر او احساس جوانی می کرد ، قلبش سرشار از امید بود

خانم آستفیک دخترخواندهٔ یپرم‌خان نیز ماجراهای جالبی از جانبازیهای زنان میهن ما نقل می کند: به‌هنگام استبداد صغیر ودرجریان نبرد بین محمد علیشاه و ارتجاع با آزادیخواهان ، بخشی از اردوی مجاهدان برای پاکسازی شهر رشت به‌آن شهر اعزام می‌شوند . وقتی که مجاهدان به دروازهٔ رشت می‌رسند ، «یك گروه ۱۲۰ نفری از آنها بفرماندهی یپرم‌خان درانتهای غربی شهر درباغ بزرگی مستقرمی‌شود . البته از این عده ۱۹ نفر دختروزن جوان بودند که مجاهدان را همراهی می کردند بمحض استقرار در باغ ، مجاهدان فوراً آرایش جنگی بخودگرفتند و به روی دیوارهای پهن باغ و روی پشت‌بام خانه‌های باغ آشیانه‌های مسلسل نصب کردند و عده‌ای را به نگهبانی گماردند چهار روز به این منوال و تا حدی بی‌دغدغه و بی‌حادثه گذشت . در این مدت دخترها و زنها به جز پرستاران که داوطلب شرکت در پیکار

نبودند ، به فراگیری فنون جنگی ، سنگرگیری و تیراندازی مشغول بودند سحرگاه روز چهارم بطور ناگهانی با حملهٔ غافلگیرانهٔ دشمن روبرو شدیم آنان با استفاده از تاریکی شب سراسر اطراف باغ را در محاصره گرفته بودند و در پشت تپه‌های مجاور و درآبروهای طویل جلوی باغ به سنگر نشسته بودند حملهٔ آنان جمع ما را در وهلهٔ اول بسختی بهم ریخت و بیشتر زنها و هم چنین من خودم که در آن زمان بیش‌از ۱۳ سال نداشتم، سراسیمه به زیرزمین‌ها دویدیم. غلغله‌ای برپا شد ومجاهدان وپدرم با عجله به سوی سنگرهاشان شتافتند وبطور نامرتب و تك‌تك شروع به تیراندازی کردند ، زیرا یپرم‌خان در همان آغاز به مسلسل‌چی‌ها و بیشترین نفرات اجازهٔ شلیك نداد ، و از کار بمب‌اندازها که به عهدهٔ گریشای بمب‌انداز و گری‌خان بود ، ممانعت کرد تاافراد دشمن به‌قدرت جنگی‌ما پی‌نبرند وازپناهگاههایشان بیرون آیند و به یورش بپردازند. این حیلهٔ جنگی پدرم مؤثر افتاد. مستبدان به سوی سنگرهای ما به حمله پرداختند . در همین‌جا بود که باران گلولهٔ مسلسل‌ها و بمب‌ها از طرف ما باریدن‌گرفت نزدیك ظهر مستبدین تارومار شدند دراین پیکار چندین ساعته ۲۰ نفر از بهترین مجاهدان خود را از دست دادیم . ضمناً ۱۵ نفر زخمی داشتیم که دو نفرشان زن بودند . زنانی که با شهامت جنگیده بودند و توانسته بودند با حملهٔ خود دو نفر از مسلسل‌چی‌های دشمن را از پای درآورند

یکی از زنان زخمی، زنی بود از اهالی کردستان بنام عذرا که بدجوری زخمی شده بود و دیگری زن جوان بسیار زیبائی از روستائیان گیلان بنام لیلا بود. دوستانش به رسم شوخی او را لیلا شهلا صدا می‌کردند. عذرا زن زخمی کرد سرگذشت پیچیده‌ای داشت. شوهرش ازمجاهدان کردستان بود که در تبریز به دست مستبدین گرفتار شد و همراه دیگر مبارزان تبریز همانجا به دارآویخته شد . عذرا پس از شهادت شوهرش

تفنگ به دست گرفته و به صفوف ما پیوسته بود . او در جنگ صبح روز چهارم با چنان جسارت و بی‌پروائی میان جهش گلوله‌ها پیش می‌تاخت که گوئی برای پذیرش مرگ بسیار عجول بود

گفتیم که زخمی‌دیگری از گروه زنان، دختر بیست ساله‌ای بود بنام لیلا لیلا با این که در دهات بزرگ شده بود ولی از لحاظ هوش و دراکه از همه بالاتر بود درآبادی‌ای که زندگی می‌کرد ، بخاطر زیبائی‌اش همیشه دچار دردسر بود. چون خانواده‌اش زندگی فقیرانه‌ای داشت ، بهمین جهت ارباب ده توانست به‌آسانی وی را مورد تجاوز قرار دهد و اعتراض و تقلای خانواده‌اش بجائی نرسید و او هیچ راهی نداشت جز این که به جمع ما بپیوندد . با این که زخم وی بسیار مهلك بود ولی زیاد ناراحت نبود . شاید هم دلش می‌خواست هرچه زودتر از قید این زندگی خلاص شود ولی با معالجات دکتر سهراب وکمك پرستاران هردوی آنها زندگی تازه‌ای یافتند . اما باید بگویم که آن روز من بطرز وحشتناکی ترسیده بودم . رنگم پریده بود و مدام حالم بهم می‌خورد . پدرم چون مرا چنین دید، یکباره فریاد زد: شما چتون است ؟ چرا در این معرکه‌ای که لازم بود همهٔ شما به‌کمك ما می‌آمدین و جنگ می‌کردین ، در زیرزمین قایم شدین ؟ سپس خطاب به‌من گفت : تو دیگربچه نیستی . سیزده سالت است . تعجب می‌کنم تو با این ضعف روحی چطور می‌خواهی که بعد از مرگ من بزندگی خود ادامه دهی؟ چطور می‌خواهی از عرض و ناموست دفاع کنی ؟ همیشه آمادهٔ دفاع باش که در مدافعه کشته شدن خیلی بهتر از تسلیم شدن به ننگ است . از فردای آن روز من هم اونیفورم جنگی پوشیدم و به فراگیری فنون جنگی پرداختم »[1]

زمانی که اردوی مجاهدان از رشت عازم تهران و فتح این شهر

---

۱ ـ روزنامهٔ اطلاعات ، شماره ۵۳۸۴ ، چهارشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۵۶

بودند، زنان زیادی نیزهمراه پیرم‌خان مردآسا می‌جنگیدند ، درطول این جنگ سرنوشت‌ساز زنان مجاهد سراپا مسلح بودند و همراه مجاهدان مرد بسوی تهران شب و روز راه می‌پیمودند، درنزدیکی‌های قزوین ، پیرم‌خان باگروهی از قوای دولتی روبرو می‌شود . درجنگی که اتفاق می‌افتد ،گروه زنان مجاهد برخلاف دیگر وقت‌ها در جبهۀ مقدم جای می‌گیرند . خانم آستفیک در این باره می‌نویسد : « من و لیلا و عذرا مثل همیشه درکنار هم برای درگیری در این پیکار دقیقه شماری می‌کردیم . آفتاب تازه برآمده بود که دیدیم از میان‌گردوغبار جاده طلایۀ قشون مستبدان در برابرمان ظاهر شد ... پدرم فرمان آتش داد . بازهم توپها و شصت‌تیرها بکار افتاد من و عذرا پشت‌سر پیرم و دیگر مجاهدان به‌پیش می‌تاختیم ... در این موقع فرمانده قشون مستبدین را دیدم‌که همراه چند نفر قصد داشت فرارکند پدرم خود را به او رساند و با موزری که به دست داشت ، جلویش راگرفت . در این موقع یکی از نفرات مستبدین پیش دویده و خواست از عقب پیرم را هدف قرار دهد ولی عذرا فریاد زنان در یك لحظۀ کوتاه خود را جلوی اسلحۀ مردمهاجم قرارداد.گلوله‌ها سینۀ عذرا را شکافت. در این هنگامه بود که من و لیلا فرصت یافتیم تا سرباز مستبد را باشلیك تفنگ از پای درآوریم در این لحظه پدرم مجال یافت تا باگلولۀ موزر خود فرمانده قشون مستبد را بکشد . قشون مستبدین تلفات زیادی متحمل شده بود .گروهی از آنها اسیر و عدۀ قلیلی نیز موفق شدند که فرارکنند . . وقتی من و لیلا بالای سر عذرا که هنوز هم‌نفس می‌کشید ، رسیدم ، دیدم‌که اوآخرین لحظات زندگی را می‌گذراند . در آن حال با نگاه عجیبی ما را می‌نگریست وکلماتی به زبان می‌راند که‌گویا می‌خواست بگوید که بالاخره ما موفق شدیم . او در این حال سعی داشت لبخند بزند . فریادهای پیروزی و غلغلۀ مجاهدین از هرسو

بگوش می‌رسید . من نمی‌دانستم شادی کنم یا بخاطر آنان که در این راه جانشان را ازدست داده بودند، بگریم . »[1]

مجاهدان پس از این پیروزی ، وارد قزوین می‌شوند و غیاث نظام راکه از سردمداران استبداد و از هواخواهان جدی محمدعلیشاه بود ، دستگیر و بجرم سیاهکاریهایش تیرباران می‌کنند. کنسول روسیهٔ تزاری به‌محض شنیدن خبر تیرباران شدن غیاث نظام به‌خانهٔ وی می‌رود و از همسرش می‌خواهد که پرچم روسیه را بربالای درش بزنند وتحت حمایت این کشور قرارگیرد . ولی زن غیاث نظام حمایت روسیه را نمی‌پذیرد و به‌کنسول می‌گوید : من تبعهٔ دولت ایرانم و به حمایت دولت شما احتیاجی ندارم « اگر مجاهدین هموطنم فرزندان مرا نیز بکشند ، زیربیرق بیگانه نخواهم آمد . »[2]

همسرغیاث‌نظام باعدم قبول حمایت روسیهٔ‌تزاری امکان هرگونه سودجوئی و بهره‌برداری سیاسی را از این‌دولت می‌گیرد بنابراین مجاهدان این زن را مورد حمایت خود قرار می‌دهند و از هیچگونه احترامی نسبت‌به‌وی‌وخانواده‌اش کوتاهی نمی‌کنند. زمانی که ستارخان از تبریز عازم تهران بود ، این زن قزوینی یعنی زن غیاث نظام به‌دیدار وی می‌رود و از خدمات سردار نسبت به ایران قدردانی می‌کند و سردار نیز دلاوری ومیهن‌پرستی اورا می‌ستاید وخطاب به او می‌گوید: « شیر نر و ماده ندارد . هر دو شیر است . تو آن شیرزنی هستی که باید شیرمردان به بزرگواری و شهامت ذاتی تو افتخارکنند . »[3]

۱ ـ روزنامهٔ اطلاعات ، شماره ۵۳۸۴ ، ۱۹ مرداد ۱۳۵۷

۲ ـ نصرالله فتحی ، دیدار همرزم ستارخان ، ص ۷۰

۳ ـ اسماعیل امیرخیزی ، قیام آذربایجان و ستارخان ، ص ۴۶۷

کوتاه سخن در سایهٔ چنین شور انقلابی و میهن‌پرستی زنان و مردان این سرزمین بود که پوزهٔ استبداد بخاك مالیده می‌شود و یوسف مشروطه از چنگال گرگ خودکامگی رهائی می‌یابد و دیومهیب استبداد با نیروی ایمان و شجاعت فرزندان غیور این آب و خاك راه فرار درپیش می گیرد .

سقوط تهران و گسترش فعالیت‌های زنان

۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ، مجاهدان وارد تهران می‌شوند و محمد علی میرزای خودکامه به دامن حامی خود تزاریسم پناه می‌برد . تهرانیان به علامت پیروزی بالای سر در خانه‌هایشان پرچم قرمز نصب می‌کنند «زنها در این اقدام علاوه بر این‌که با همکاری مردان‌شان بالای‌سر در خانه‌های خود پرچم قرمز زدند ، وقتی هم از خانه بیرون می‌آمدند ، یك بیرق کوچك قرمز نیز در دست می‌گرفتند »[۱]

بدین‌ترتیب پرتو آزادی دوباره بر سرزمین ما می‌تابد . مجلس دوم تشکیل می‌شود. سازمانهای زنان به‌ویژه درتهران گسترش می‌یابد. نقش زنان در زندگی سیاسی کشور رو به ازدیاد می‌گذارد . آنان بموازات مبارزه بااستعمار واستبداد، علیه ستم جنسی نیز پیکارمی‌کنند. در این زمان «زنان غالباً ناطقان معروف را برای ادای نطق و خطابه به‌کلوب‌های خویش دعوت می‌کردند. درمواردی‌که از حقوق مقدس زنان دفاع به عمل می‌آمد ، با استقبال حقیقی آنان مواجه می‌شد . »[۲]

نمایندگان دورهٔ دوم مجلس‌که از شرایط غم‌انگیز و سیاه امپریالیزم زدگان آمریکای لاتین ـ نخجیرگاه خصوصی آمریکا ـ بی‌خبر بودند ، به این خیال‌که آمریکا کشوری بی‌طرف و ضد استعمار است،

---

۱ ـ غلامرضا انصاف پور ، قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ ، ص ۴۴۱

۲ ـ م پاولویچ و ... ، سه مقاله دربارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران ، ص ۵۶ .

مستشارانی را برای اداره کردن امور مالیهٔ ایران از این کشور استخدام می‌کنند. مستشاران آمریکائی به‌ریاست مستر شوستر به‌ایران می‌آیند. شوستر دامن همت به‌کمر می‌زند و به‌کار اصلاح امور مالیه می‌پردازد. در این موقع انجمن‌های زنان که برخی از آنان سری بودند در تهران به دقت جریانات سیاسی را می‌پائیدند و به موقع عکس‌العمل مناسب را بروز می‌دادند به نمونه‌های چندی در این باره اشاره می‌کنیم

شوستر می‌نویسد: «روزی صبح، موقعی که در ادارهٔ خود نشسته بودم، گفتند که یکی از منشیان ایرانی دفتر خزانه برای مذاکره امر لازمی خواهش ملاقات دارد. اجازه دادم. آن مرد جوان داخل شد. تا آن زمان او را ندیده بودم. بعد از آن‌که اجازهٔ صحبت گرفت، آزادانه گفت: مادر من طرفدار شماست و از من خواسته است که بشما بگویم به‌زنت اجازه ندهی به‌خانهٔ فلان ایرانی برود. زیرا وی دشمن مشروطه است و رفتن زن شما باعث بدگمانی ایرانیان از شما خواهد بود. از او تشکر کردم و پرسیدم که مادرش از کجا از این‌کار مخفی و شخصی زن من اطلاع یافته است؟ جواب داد که مادرش در انجمن سری زنان عضویت دارد.»[1]

یکبار نیز «بسیاری از زنان فقیر و پریشان ایرانی به پارک اتابک آمدند تا به من اظهار کنند ادارهٔ خزانه نمی‌تواند وظایف و مستمری‌های دولتی مردم را بپردازد، بنابراین مخالف من می‌باشند. من به یکی از انجمنهای زنان توضیح مشکلات مالیه و ممکن نبودن تأدیهٔ آن وظایف را به سبب حوائج مهمهٔ دولت مشروطه فرستادم به انضمام این خواهش که درآینده از این‌گونه شورش و هیاهو علیه خزانه جلوگیری نمایند ... از آن ببعد از طرف زنان، دیگر اجتماع و شورشی علیه من به عمل نیامد در تهران معروف بود که هروقت

۱ - مورگان شوستر، اختناق ایران، ترجمهٔ اسماعیل رائین، ص ۲۳۸

زنها علیه کابینه یا دولت بلوا وشورش می کنند ، حالت دولت وکابینه بسیار خطرناك و سخت می‌شود . »[1]

شوستر آمریکائی در اندك مدتی به امور مالی ایران سروسامانی می‌دهد. روسیهٔ تزاری وانگلستان «احساس می کنند اگراین اصلاحات ادامه پیداکند ، مسلماً منافع و امتیازات اقتصادی و در نتیجه نفوذ سیاسی آنان در ایران به آخر می‌رسد . از طرف دیگر آمریکاکه با ماسک هواداری ازملل استعمارزده بسرعت برای خود جا باز می کرد ، حریف تازه نفس وخطرناکی به امپریالیسم روسیهٔ تزاری و انگلستان بشمار می‌رفت »[2] روی این اصل دولت تزاری اولتیماتوم ننگین ذیحجهٔ سال ۱۳۲۹ را به همداستانی دولت انگلیس ، مانند تیرخلاصی برپیکر استقلال ایران خالی می کند . بموجب این اولتیماتوم از ایران خواسته می‌شودکه شوستر و همراهانش از ایران اخراج گردند و دولت ایران بعد از این بدون رضایت روسیه و انگلستان مستشار و مستخدمی ازکشور بیگانه استخدام نکند و مخارج لشکرکشی دولت روسیه را بخاك ایران ، دولت ایران پرداخت کند .

برای دریافت جواب اتمام حجت ، تنها ۴۸ ساعت وقت تعیین می‌شود. ضمناً دولت روسیه تهدید می کند که اگردراین فاصلهٔ زمانی جواب مثبتی دریافت ندارد ، قزاقان روس سرازیر ایران خواهند شد.

انتشار خبر اولتیماتوم ، تهران را تکانی سخت می‌دهد. مدارس تعطیل می گردند بازاریان دست ازکار می کشند . زن و مرد ، کوچك و بزرگ به خیابانها می‌ریزند . «سیصد نفر از زنان ایران با چادرهای سیاه ونقابهای مشبک سفید درحالی که هریك تپانچه‌ای با خود داشتند ، به ساختمان مجلس درآمده ، با رئیس مجلس ملاقات نمودند . این

۱ ـ همان منبع ، ص ۲۳۹

۲ ـ رحیم رئیس‌نیا ، عبدالحسین ناهید ، دو مبارز جنبش مشروطه ، ص ۲۴۷

مادران و زنان و دختران محجوب ایرانی ناگهان نقابهای خود را پاره کرده ، تپانچه‌های خود را نمایش داده و قصد حتمی و ارادهٔ قطعی خود را چنین اظهار نمودند که اگر وکلای مجلس در انجام وظایف خود و حفاظت از شرافت ملت ایران تردید کنند ، مردان و فرزندان



زنان مسلح در جلوی مجلس دست به تظاهرات زدند و از نمایندگان خواستند که در رد اولتیماتوم روس و انگلیس تردیدی به خود راه ندهند .

خود را کشته و اجسادشان را در همین مکان خواهند انداخت . »[1]

در این تظاهرات گسترده که بوسیلهٔ « انجمن مخدرات وطن » ترتیب یافته بود، زنان زیادی با سخنرانی‌های پرشور خود از استقلال و آزادی میهن دفاع می‌کنند. یکی از دانش‌آموزان دختر بنام زینت امین با حرارت اشعار زیر را برای حاضران می‌خواند :

« ای پسران پدر ناخلف — مرگ به از زندگی بی‌شرف
زندگی آن است که باشد بنام — ور نبود زندگی انسان حرام
آه که اندر تنتان درد نیست — غیرت مردانگی و مرد نیست
تن که در او رگ نبود خاک به — خاک از این هیکل ناپاک به
آنکه در او غیرت و ناموس هست — کی به‌دلش وحشتی از روس هست؟
موقع جانبازی و مردانگیست — ترس ز بیحسی و دیوانگیست
آنکه بترسد گه‌سختی و جنگ — نام وی البته برآید به ننگ
جنگ‌چو شیران و دلیران کنیم — نام خود آرایش دوران کنیم
موقع کار است حمیت کنید — می‌رود اسلام معیت کنید »[2]

روز بعد زنان عازم تلگرافخانه می‌شوند و اعتراض خود را از دخالت روسیهٔ‌تزاری طی‌تلگرافی به‌تمام کشورهای‌بزرگ جهان مخابره می‌کنند . سپس دسته‌جمعی به خانهٔ سردار اسعد بختیاری می‌روند. در آنجا یکی از زنان نطقی به شرح زیر ایراد می کند

« ما ایرانیان با این همسایهٔ حق شکن و حریص خود (روسیهٔ تزاری) با نزاکت و ملایمت رفتار کرده‌ایم و تا ممکن بوده متحمل حرکات زشت و وحشیانهٔ . این همسایه شده‌ایم . آنها به همدستی سلاطین نفس‌پرست و وزرای وطنفروش، استقلال و حیثیت مارا تحلیل برده و می‌برند و نمی‌گذارند این علیل چند ساله که تازه رفته است

---

۱ ـ همان منبع ، ص ۲۴۹

۲ ـ بدرالملوک بامداد ، مشعلداران و پیشتازان آزادی زنان ، جلد ۲ ، ص ۱۷

کسب صحتی کند و حیات تازه‌ای پیدا نماید ، نفسی آسوده بکشد ، هرساعت در جلوی چرخ تجدد و ترقی ما سنگی می گذارد و هردقیقه در مقابل ارتقاء ما سدی می‌بندد . بازهم به اینها قناعت نکرده ، امروز یادداشتی وحشت‌انگیز می‌دهد و درخواست‌های ایران نابودکن می‌نماید . در این صورت بر هر ذی حس با وجدان و هر وطندوست ناموس‌پرست لازم است که تن به ذلت نداده و راضی به خواری و مذلت نشود . تا جان دارد وطن خود را حفظ کند و ناموس خود را از دستبرد اجانب محروس دارد . یعنی برای جنگ و جانبازی حاضر شود و در صفحات تاریخ نام بزرگ و عالی از خود بیادگار بگذارد .

خانم‌های عزیز ! نترسید و جداً بکوشید تا پای اجنبی را از خاك پاك مملکت‌مان دور سازیم . »[1]

سخنرانی این زن با ابراز احساسات دیگر زنان پایان می‌یابد . درپی تظاهرات زنان تهران، مصرف کالاهای روسی و انگلیسی تحریم می‌شود[2]. شیشه‌های دکانهائی که کالای این دولت‌ها را می‌فروختند ،

---

۱ ـ همان منبع ، ص ۱۸

۲ ـ تحریم کالای غربی و استفاده از محصولات و مصنوعات وطنی قبل از صدور اولتیماتوم روس و انگلیس نیز مورد توجه زنان بوده است . در این باره در روزنامهٔ انجمن ، چاپ تبریز چنین گزارش شده است : « خواتین مکرمهٔ تبریز جمعی قرار گذاشته‌اند که در ایام هفته جمع شده در باب ترتیبات لباس خودشان وغیره صحبت کرده ، حتی‌المقدور سعی نمایند بلکه کمتر ، خود و صاحبان‌شان را محتاج متاع ومنسوجات خارجه کرده ، ازثروت خودشان نکاهند و درصورت امکان مدتی بهمان البسهٔ قدیم که دارند، قناعت کرده، بسر برند تا بفضل خداوندی و همت مردمان غیور فابریکها در مملکت ایران تشکیل یابد که از احتیاج خارجه بکلی بی‌نیاز شوند » سال اول ، شماره ۴۱ ، ۲۵ ذیحجهٔ ۱۳۲۴

در رأس این زنان میهن‌پرست تبریز زنی بنام حاجی علویه خانم، همسر ←

با سنگ و چماق و مشت مردم خرد می‌شود حتی تراموای تهران به‌گمان این که متعلق به روسها است ، بدون مسافر می‌ماند .

انجمن مخدرات وطن که این تظاهرات را رهبری می کرد، اعتراض خود را از دخالت بیگانگان و از وضع نابسامان کشور، همچنین علاقهٔ وافر خود را نسبت به رد اولتیماتوم ، بطور کتبی نیز به اطلاع مجلس شورایملی می‌رساند . زنان در طومار خود چنین نوشته‌اند

« از طرف انجمن مخدرات وطن به مقام منیع مجلس مقدس شورایملی شیدالله ارکانه . وکیل وظیفه‌اش وضع قوانین مملکتی و نظارت و توجه در اعمال وزراء و افعال کارکنان دولت است . قریب یکسال‌ونیم است که معلوم نیست اوقات گرانبهای ما صرف چه می‌شود؟ قشون‌روس درداخلهٔ مارحل اقامت انداخته. انگلیس به‌غیرحق یادداشت مخالف حسن‌نیت و انسانیت می‌دهد و ما را تهدید می کند . عدلیه ما بطوری مغشوش است که قانون‌اش را اگر نزد بودائی‌ها و بربرهای بی‌تمدن بگذاری ، از دیدنش وحشت می کنند چه رسد به قبولش ... چرا در خصوص اخراج قشون روس اقدامات لازمه نشده و نمی‌شود ؟ چرا در صدد تأمین راهها و شهرها برنمی‌آیند که دست‌آویز بدست دشمن ندهند ؟ چرا عدلیه را تسویه نمی‌نمائید که باآن همه اضافات و وکسور چندین کرور تومان خرج نداشته باشد . چرا درکارها مآل بینی

← حاجی میرزا علی قرار داشت وی در توجیه تحریم کالای غربی از طرف زنان تبریز می گوید : « اولا متاع خارجه کسادی پیدا می کند و نقدینهٔ ما به‌کیسهٔ اجانب نمی‌رود . ثانیاً در مخارج اهل مملکت تفاوت کلی حاصل می‌شود . » روزنامهٔ عدالت ، سال ۲ ، شماره ۳۷ ، ۱۷ محرم ۱۳۲۵

مجلس شوروتبادل‌افکار زنان تبریز بیشتر درخانهٔ حاجی‌علویه خانم تشکیل می‌شد و «کلیهٔ خواتین محترم بالاتفاق به‌اقتضای حسن‌نیت باسرور قلب ، گفتار و نصایح ایشان را به‌گوش هوش و جان و دل قبول می کردند » همان منبع

نمی‌شود که در هرکار جزئی باید دچار محظورات کلی بشود ؟ چرا نمی‌پرسید حالا که سرخرمن است چرا با صعوبت و سختی نان بد و گران به‌ملت بیچاره می‌خورانند؟ ملت تمام شد. ملت نفس‌اش به‌آخر رسید اگر فی‌الحقیقه از عهدهٔ خدمت به ملت برنمی‌آئید ، کناره بگیرید . تا ملت فکری به حال روز سیاه خودش بکند یا با تعیین وقت متعهد راحت و آسایش ملت شوید که اگر درآن مدت ایفا نکردید ، استعفا بدهید که ملت بوسیلهٔ دیگر به مقام چاره برآید »[1]

در سایهٔ چنین جوش وخروش حماسه آفرین خلق قهرمان میهن ما بود که نمایندگان مجلس در رد اولتیماتوم مصمم‌تر می‌شوند و دست رد برسینهٔ بیگانگان می‌زنند .

---

۱ ـ همان اثر ، ص ۲۰

تأثیر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر
در بیداری زنان ایران

گفتیم که زنان ایران به‌اشکال گوناگون درپیکارهای مشروطه‌طلبی شرکت کردند. گروهی از آنان که اغلب وابسته به طبقات پائین اجتماع بودند، اسلحه به‌دست، دوش به دوش رزمندگان مرد جان بازی کردند و یا با راه انداختن تظاهرات وسیع سیاسی ، پخش شبنامه‌ها وگاه با بخشیدن زینت‌آلات حتی جهیزیهٔ خودشان ، در راه به‌ثمر رساندن انقلاب ، فعالانه کوشیدند . زنان طبقهٔ متوسط بورژوازی و روشنفکران وابسته به‌آن نیز بادایر کردن مؤسسات علمی وفرهنگی، ازقبیل مدارس دخترانه ، قرائتخانه ، نشر روزنامه و کتاب و ... سعی کردند پردهٔ سیاه نادانی و خرافات را به‌کنار زنند و با اسلحهٔ آگاهی به پیکار با ستم اجتماعی وجنسی برخیزند. هم‌چنین اینان باحمایت مادی بی‌دریغ‌شان ازمجاهدان وفدائیان، راه پیروزی بررژیم خودکامه را هموار ساختند .

تأسف این که با این همه جانبازیها وتلاشهای خستگی‌ناپذیر ، زنان ستم‌کش‌وطن‌ما به سبب سمپاشی‌های واپسگرایان و احتیاط کاری نمایندگان مجلس، نمی‌توانند به‌آزادی‌ای که ازیك انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک انتظار می‌رفت، دست یابند. لکن عشق به‌آزادی واقعی هرگز از دل زنان ایرانی بیرون نمی‌رود. آنان‌پیوسته‌جهت دست یافتن به نقش شایستهٔ خود در اجتماع وکسب حقوق انسانی‌شان بهمراه

دیگر محرومان مبارزه می کنند .

شروع نخستین جنگ امپریالیستی جهانی موقتاً مانع گسترش نهضت زنان ایران می گردد . لکن با پایان گرفتن جنگ ، و پیروزی انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ ، جنبش‌های آزادی بخش ملی جان تازه‌ای می گیرند .

دولت جوان شوروی «درسال ۱۹۲۱ کلیهٔ قراردادهای اسارتبار تزاریسم را با ایران ملغی ساخت وهمهٔ اموال منقول وغیرمنقول دولت و سرمایه‌داران تزاری را ـ به ارزش ۶۰۰ میلیون منات پول طلا ـ که در ایران موجود بود، بلاعوض به خلق‌های ایران بخشید . »[1]

این کار موجی از شادمانی را در ایران بوجود آورد . نمایندهٔ دیپلماتیک شوروی در تهران گزارش می‌دهد : « تأثیر این خبر را بر ایرانیان نمی‌توان توصیف کرد. تهران غرق درشادی و سرور همگانی شده است . هیأت‌های نمایندگی و افرادی که برای تبریک گوئی به‌نزد من می‌آیند ، دیگر کوچکترین فرصتی برایم نگذاشته‌اند . مردم در خیابانها دسته‌دسته ستایش کنان به استقبال من می‌آیند . »[2]

روزنامهٔ تجدد ـ ناشر افکار دموکراتهای آذربایجان به رهبری روحانی آزادیخواه شیخ محمد خیابانی ـ در مقاله‌ای تحت عنوان « ایران و روسیهٔ آزاد » نوشت : « بعد از یأس و حرمان چندین ساله در سایهٔ این انقلاب جدید انسانیت پسند روسیه ، ایرانی یك ساحهٔ امیدی برای فعالیت ملیهٔ خود خواهد دید و خواهد یافت امروز قلوب ایرانیان آزادیخواه بایك نیك‌بینی وخیرخواهی صمیمی معطوف

---

۱ ـ م . ی . شمسی ، بویوك اکتیابر وشرق خالقلاری‌نین ملی آزادلیق مبارزه‌سی ، (مجموعه مقاله)، ص ۷۵ ، باکی، ۱۹۷۷

۲ ـ برخین‌چوباریان، تاریخ مختصر جهان، جلد ۴ ، ترجمهٔ محمد تقی فرامرزی، ص ۵۰

ملت ترقی‌خواه روس گشته وبرای استقلال وسعادت ملیهٔ خود فالهای نیك و آمال نیك دردل می‌پرورانند . »[1]

در یکی از مواد قرارداد دوستی که بین ایران وشوروی درسال ۱۹۲۱ بسته شد ، آمده است که دولت ایران از املاك و مؤسساتی که دولت شوروی به ایران واگذار می‌کند برای تأسیس مؤسسات ملی و عام‌المنفعه استفاده خواهدکرد[2] بهمین جهت قسمتی از این بناها به مؤسسات فرهنگی و علمی اختصاص داده شد . «چنانکه دبیرستان فردوسی شهر ارومیه درسال ۱۹۶۹ درساختمانی که بوسیلهٔ مسیونرهای مذهبی روسیهٔ تزاری ساخته شده بود ، قرار داشت . »[3]

علاوه براین ، « روسیهٔ شوروی در تهران مدرسه‌ای بنام **مدرسهٔ شوروی** باز می‌کند مدارس دیگری را هم در تبریز و انزلی دایر می‌کند . **مدرسهٔ اتحاد ایرانیان** نیز که در سال ۱۹۰۶ در باکو تأسیس شده بود ، بنام **مدرسهٔ ایران و شوروی** تغییر نام می‌دهد . »[4]

ترقیخواهان ایران که سخت تحت تأثیر استقرار نخستین حکومت کارگری در روسیه ، به ویژه در آذربایجان شوروی قرار داشتند ، با شوروشوق بی‌نظیری سازمانهای گوناگون سیاسی و فرهنگی را در نقاط مختلف کشور بوجود می‌آورند . این سازمانها که اغلب به‌وسیلهٔ نیروهای چپ رهبری می‌شدند، برای کسب حقوق سیاسی و اجتماعی زنان ایران فعالانه می‌کوشیدند. تاریخ جنبش انقلابی و دموکراتیک زنان ایران از این پس بسیار پرشور می‌گردد

انقلاب کبیر اکتبر را زنان روس با شعار « نان » شروع کردند

---

۱ ـ روزنامهٔ تجدد ، ۹ شعبان ۱۳۳۵ ، شماره ۱۳ برابر با مه ۱۹۱۷

۲ ـ بنگرید به: زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، نوشتهٔ حسین مکی، ص۲۶۶. سال ۱۳۵۷

۳ و ۴ ـ م ی شمسی ، اثر یاد شده ، ص ۷۵

وکارگران باخلع تزاریسم واستقرار نظام سوسیالیستی بپایان رساندند. پیروزی انقلاب اکتبر تساوی واقعی زنان شوروی را با مردان در همهٔ زمینه‌ها فراهم آورد . آزادی زنان روسی سطح آگاهی‌های زنان ایران را ارتقا داد و حرکت آنـان را در مسیر آزادی سرعت بخشید . زنان روشنفکر ایرانی در اجتماعاتی که تشکیل می‌دادند و در نشریاتی که منتشر می‌ساختند ، از زندگی زنان تازه رها شده و فارغ از ستم‌روسیهٔ شوروی مثال‌ها می‌آوردند و در راه مبارزه با خرافات و قید و بند فئودالی ، هم‌چنین در راه کسب آزادی ، از زنان شوروی الهام می‌گرفتند .

روزنامهٔ شرق قادینی (زن شرق) که در آذربایجان شوروی چاپ می‌شد ، در راه بیداری زن ایرانی نقش برجسته‌ای را بازی می‌کرد . این روزنامه در یکی از شماره‌های خود ، زیرعنوان « نهضت زنان ایران » موقعیت زنان میهن آن روز (سال ۱۹۲۰ . م) ما را مورد تجزیه وتحلیل قرارداده‌و انواع ستمی راکه‌زنان‌ایرانی‌متحمل‌می‌شدند ، شرح داده است[۱]. در این مقاله آمده است که «زنان ایران بخشی از کارگران زحمتکش ایران را تشکیل می‌دهند از کار زنان در صنایع بافتنی کوچك و درکارهای روستائی بطور وسیعی استفاده می‌شود . . . »[۲] سپس اضافه می‌کند: «درحال حاضر یکی از اعضای حزب کمونیست ایران در شهر تهران زنی است که از میان زنان کارگر انتخاب شده است . »[۳]

این روزنامه درمقالهٔ دیگری تحت عنوان «کدام عامل می‌تواند باعث ترقی ایران باشد ؟ » می‌نویسد « پیشرفت و تکامل اجتماعی

---

۱ و ۲ و ۳ - م م علی اوف ، بویوك اکتیابر و شرق خالقلاری‌نین ملی آزادلیق مبارزه‌سی ، ص ۵۴

ایران با آزادی زن رابطهٔ تنگاتنگی دارد . »[1]

روزنامهٔ «شرق قادینی» در میان زنان ایران به ویژه درمیان زنان آذربایجان و گیلان و خراسان خوانندگان زیادی داشت و نوشته‌های آن دهان‌به‌دهان می‌گشت. بنابه‌نوشتهٔ‌همین روزنامه «نخستین جشن بین‌المللی زنان یعنی ۸ مارس درسال ۱۹۲۱ توسط زنان کمونیست ایران در انزلی برگزار می‌گردد . در این جشن در حدود ۴۵ ـ ۵۰ نفر زن شرکت داشتند و زنانی نیز به نمایندگی از طرف زنان آذربایجان شوروی در این مراسم شرکت کرده بودند . در این اجتماع سیف‌الله یف از جانب حزب عدالت[2] دربارهٔ اهمیت روز بین‌المللی زنان سخنرانی کرد و در پایان نمایشنامه‌ای که به وسیلهٔ کمسومول‌ها آماده شده بود ، به اجرا درآمد »[3]

زنان ستمکش ایران درتلاش خود برای دگرگون ساختن جامعهٔ ایرانی و ساختن زندگی نو و آزاد ، راه زحمتکشان شوروی را ، راهی مطمئن و آزموده می‌دانستند . به همین جهت است که آنان در سال ۱۹۲۴ به زنان آذربایجان شوروی می‌نویسند : « سخن ما خطاب به شما زنان شوروی است که در سایهٔ انقلاب زحمتکشان کشورتان به زندگی آرام و فارغ از ستم دست یافته‌اید . ما شما را نزدیکترین دوست و راهنمای خود می‌دانیم و با صدای بلند شما را به یاری

---

۱ ـ همان اثر ، ص ۵۵

۲ ـ حزب‌سوسیال‌دموکرات «عدالت» درسال۱۹۱۶ .م. به‌دست‌کارگران‌ایرانی مقیم باکو تأسیس شد این حزب نقش بسیار فعالی را در جنبش‌های انقلابی زمان خود درایران به عهده داشت. حزب عدالت در ژوئن سال ۱۹۲۰ نخستین کنگرهٔ خود را در انزلی برگزار کرد و خود را حزب کمونیست ایران نامید . این حزب در آن زمان بین ۸ تا ۱۰ هزار نفر عضو داشت

۳ ـ م م علی اوف ، اثر یاد شده ، ص ۵۵

می‌خوانیم . در میان کشورهای شرق زنان محنت‌کشیدهٔ ایران را فراموش نکنید... زنده‌باد آزادی زنان! زنده‌باد انقلاب اکتبر، انقلابی که در آینده نه‌تنها پایهٔ انقلابهای شرق و غرب بلکه اساس همهٔ انقلابهای جهان خواهد بود . امضا ـ از طرف زنان آزادیخواه . »[1]

زنان ایران در سال ۱۹۲۶ .م در نامهٔ دیگری خطاب به زنان آذربایجان شوروی می‌نویسند که : « ... پرچم سرخ انقلاب خود را به شرق نیز بفرستید . »[2]

خلاصهٔ کلام انقلاب مشروطه نمی‌تواند به‌آرزوی آزادی زنان ایران جامهٔ عمل بپوشاند . بنابراین آنان به مبارزات صنفی و سیاسی خود ادامه می‌دهند با پیروزی انقلاب اکتبر ، پیکار زنان برای رفع ستم اجتماعی و جنسی افزوده می‌شود . آنان به‌کوشش‌های وسیع فرهنگی و اجتماعی دست می‌زنند . در زیر به بخشی از این فعالیت‌ها اشاره می‌شود

انجمن مخدرات وطن

در سال ۱۳۲۸ ﻫ . ق در تهران تأسیس شد . ریاست آنرا زنی بنام بانو آغا بیگم عهده‌دار بود . هدف این انجمن دفاع از استقلال میهن ، مخالفت با وام گرفتن از بیگانگان ، جلوگیری از خرید کالای خارجی ، تبلیغ مصرف کالای میهنی ، از جمله پوشیدن‌لباس از پارچهٔ ساخت وطن و بود

یکی ازکارهای چشم‌گیر این انجمن ساختن یك مدرسهٔ شبانه روزی برای دختران کم چیز بود. این مدرسه درخیابان ولی‌آباد تهران قرار داشت و در حدود صد دانش‌آموز در آنجا به رایگان تحصیل

---

۱ ـ م . م . علی اوف ، اثر یاد شده ، ص ۵۴ .

۲ ـ همان اثر ، ص ۵۵

می کردند. مخارج ساختمان این مدرسه با برپا کردن گاردن‌پارتی بزرگی تأمین شده بود. از کارهای مهم دیگر انجمن مخدرات وطن مخالفت سرسختانه با اولتیماتوم معروف روس و انگلیس بود که با برپائی میتینگ بزرگی در جلوی مجلس انجام گرفت. چنانکه قبلا اشاره شد، در این تظاهرات هزاران زن کفن‌پوش شرکت کردند و سخنرانی‌های پرشوری در دفاع از استقلال میهن و رد اولتیماتوم ایراد نمودند

بانوان صدیقه دولت آبادی، درةالمعالی، ماهرخ گوهر شناس، آغا شاهزاده امین، همسر ملک‌المتکلمین و همسر حاج میرزا حسن از اعضای این انجمن بودند.

یکی دیگر از انجمن‌های زنانهٔ صدر مشروطه، انجمنی بود که بوسیلهٔ خانم مریم عمید (مزین‌السلطنه) در تهران تأسیس شده بود. هدف از تشکیل این انجمن را روزنامهٔ شکوفه، ارگان آن، چنین نوشته است: «۱- ترویج مصرف اشیاء ساخت ایران. ۲- ترقی صنایع هنری دختران و شاگردان مدارس. ۳- کسب تربیت و علم و هنر »[۱]

این انجمن با استقبال عظیم زنان مواجه شد تا جائی که « در عرض پنج هفته در حدود پنجهزار زن عضویت آن را قبول کردند. »[۲]

روزنامهٔ شکوفه که مصور چاپ می‌شد دومین روزنامه‌ای است که در سال ۱۲۹۲ شمسی برابر با ۱۹۱۲ میلادی بوسیلهٔ زنان منتشر شده است. صاحب امتیاز آن خانم مریم عمید بود. نوشته‌های شکوفه که بیشتر لحنی طنزآمیز و انتقادی داشت، دربارهٔ موضوع تساوی حقوق زن و مرد، گسترش سطح آگاهی زنان و تشویق آنان به کسب علم، مبارزه با نفوذ بیگانه در ایران، اعتراض علیه ازدواجهای قبل از سن بلوغ دختران و ... بوده است

علاوه بر این کارها بانو مریم عمید ادارهٔ دو مدرسهٔ دخترانه را

---

۱ و ۲ - پری شیخ‌الاسلامی، زن در ایران و جهان، ص ۸-۹۷

نیز که خود مؤسس آنها بود، برعهده داشت

انجمن آزادی زنان

انجمن حریت نسوان پیش از جنگ جهانی اول به کوشش بانوان میرزا باجی خانم، نواب سمیعی، صدیقه دولت آبادی، منیره خانم گلین خانم موافق و عده‌ای دیگر از زنان روشنفکر بمنظور کسب حقوق اجتماعی وسیاسی برای زنان درتهران تشکیل شد. یکی ازویژگیهای این انجمن این بود که مردان نیز اجازه داشتند به‌همراه همسران و یا دختران خود، در جلسات آن شرکت کنند. لکن ادارهٔ جلسات و ایراد سخنرانی به‌عهدهٔ زنان بوده است

شرکت دادن مردان در جلسات این انجمن بمنظور پرده دری از دروغپردازیهای قشریونی بود که زن را موجودی پست و ناقص‌العقل می‌دانستند و اعتقادشان براین بود که زنان کاری جززادن و انجام دادن کارخانگی چیزی از دستشان برنمی‌آید. ازطرف دیگر زنانی که سالها در حرمسراها زیسته بودندو ازمشاهدهٔ مردان، خود را می‌باختند، با شرکت در این جلسات نحوهٔ برخورد با مردان را درکوچه وخیابان و ادارات تمرین می‌کردند. بطور خلاصه گردانندگان انجمن آزادی زنان بخوبی این حقیقت را دریافته بودند که «کار سیاسی درمیان زنان، بخش بزرگی ازکار تربیتی در میان مردان را دربردارد.»[1]

گفتنی است که افتخارالسلطنه وتاج‌السلطنه ـ دختران ناصرالدین شاه ـ نیز از اعضای این انجمن بودند. تاج‌السلطنه (توران) از زنان روشنفکر وآگاه عصرخود بشمار می‌رود. وی در مراسم تشییع جنازهٔ پدرش باشادمانی شرکت کرد و ازمیرزا رضای کرمانی ـ قاتل پدرش ـ

---

۱ ـ لنین، گفتاری چند از بزرگان دربارهٔ زن، گردآورنده و مترجم مریم فیروز، ص ۱۳

پشتیبانی نمود . تاج‌السلطنه بعدها شیفتهٔ افکارسوسیالیستی شد . وی درخاطراتی که از خود بیادگارگذاشته ، می‌نویسد:« زنان ما درگوشهٔ خانه است که عمرخود را تباه می‌کنند و به فسادکشیده می‌شوند در ایران‌مردان ازززنان کمتراست . اما دوثلث مملکت بیکار ومعطل‌است . پس آن ثلث دیگر باید کارکند و اسباب‌آسایش و خورد وخوراك و پوشاك دو ثلث‌دیگررا فراهم نماید. ناچار آن ثلث‌هم آن‌گونه که‌شاید نمی‌تواننددرخدمت‌اجتماع‌باشد . چراکه‌همواره‌دراندیشهٔ عائله است . مثلا : یك عملهٔ مزدور باید در روز دو قران مزد بگیرد و آن را خرج چند فرزندکند . به‌خواهر وخواهرزاده هم برساند اما اگر این زنان از طریق‌کار در مغازه‌ها و در دکان‌ها و در ادارات استقلال اقتصادی به دست می‌آوردند ، سربار یك مرد نان‌آور نمی‌شدند . بدیهی است وقتی مزد کارگر کفاف نداد باید بدزدد . وقتی مواجب کم‌آمد مرد خانواده مردم را ذلیل می‌کند ومملکت را می‌فروشد و به خیانت دست می‌زند ... شهروده را قیاس کنیم : روابط خانوادگی در روستا سالم‌تر است . زیرا در ده مرد و زن هر دو شاغلند . می‌بینیم که فحشا هم در شهر هست و در ده نیست

تاج‌السلطنه دراعتراض بهمردانی که ازاستقلال شغلی زن حمایت نمی‌کنند، می‌گوید : شما چرا بپا نمی‌خیزید؟ تاکی می‌خواهید حمال و نوکر زنان یا به عبارت درست‌تر آقا و مالك این بیچارگان باشید ؟ پس اگراین نظم برافتد ونظمی دیگربیاید، من‌سوسیالیسم را برمی‌گزینم و مانند سوسیالیست‌ها زندگی می‌کنم . هیچوقت با پول مردم خانه و پارك واثاثیه وکالسکه... و اتومبیل نمی‌خرم و مسلکم را نه ارتجاعی قرار می‌دادم و نه شخصی بلکه نوعی قرار می‌دادم . »[1]

---

۱ ـ هما ناطق ،کتاب جمعه ، شماره ۳۰ ، سال اول ، ۲۳ اسفند ۵۸ .

شرکت خواتین اصفهان

در عصری که تأسیس مدارس به‌ویژه مدارس دختران و باسواد کردن آنان گناه نابخشودنی به حساب می‌آمد و پدران و مادران وظیفه‌ای جز تهیهٔ جهیزیه و یافتن خواستگار برای دخترانشان وظیفهٔ دیگری را برای خود نمی‌شناختند ، آزاده زنی بنام صدیقه دولت آبادی مدرسهٔ دخترانهٔ مکتب خانهٔ شرعیات را در اصفهان به‌سال ۱۲۹۶ شمسی برابر با ۱۹۱۷ میلادی تأسیس کرد ومدیریت آن‌را به‌خانم بدرالدجی درخشان - که از اولین گروه دختران فارغ‌التحصیل مدرسهٔ آمریکائی تهران بود - محول کرد. لکن بعداز سه‌ماه‌به‌دستور دولت وقت این مدرسه‌تعطیل شد . از وی تعهد گرفتند که دیگردست به چنین کارهای سنت شکنی نزند

یکسال بعد دولت آبادی فعالیت خود را برای آزادی و آگاهی زنان با تأسیس شرکت خواتین اصفهان از نوشروع کرد. زنان اصفهان دراین سازمان گردآمدند. ضمناً دولت آبادی روزنامهٔ زبان زنان را نیز انتشار داد . باوجود مخالفت‌های شدید سنت پرستان وکوته‌نظران انتشار این روزنامه سه سال دوام آورد . زبان زنان ناشر افکار زنان اصفهان وسنگرپیکار بانادانی ونابرابری‌جنسی ومبلغ اصول دموکراسی و سوسیالیسم بود . سرانجام این روزنامه به خاطر درج مقاله‌ای علیه قرارداد ایران بر باد ده معروف وثوق‌الدوله و انگلیس توقیف شد . رئیس نظمیهٔ‌وقت اصفهان به‌هنگام ابلاغ توقیف روزنامه، به‌دولت آبادی گفته بود : « خانم شما صد سال زود بدنیا آمده‌اید ! و او جواب داده بودکه : آقا من صد سال دیر متولد شده‌ام . چون در غیر این صورت نمی‌گذاشتم امروز زنان چنین خوار و خفیف ، در زنجیر شما مردها اسیر باشند »[1]

---

۱ - پری شیخ‌الاسلامی ، زن در ایران و جهان ، ص ۹۷



صدیقه دولت‌آبادی

دولت‌آبادی در سال ۱۳۰۰ شمسی (۱۹۲۱م.) عازم تهران شد وی در این شهر فعالیت‌های اجتماعی خود را دوباره از سر گرفت. «انجمن آزمایش بانوان را بنیان گذاشت و دبستانی جهت دختران بی بضاعت تأسیس نمود . . . دولت‌آبادی در سال ۱۳۰۱ شمسی عازم فرانسه شد و در دورهٔ کالج شبانه‌روزی مخصوص سالمندان به‌تحصیل در رشتهٔ روانشناسی تربیتی پرداخت در همان ایام نیز در روزنامه‌های معروف ثان و تایمس مقالاتی در مورد استقلال زن ایرانی نوشت که سروصدای زیادی براه انداخت . در سال ۱۳۰۵ شمسی در کنگرهٔ بین‌المللی زنان در پاریس به‌نمایندگی از طرف زنان ایران شرکت کرد و نطق مؤثری ایراد نمود . »[۱]

۱ ـ همان اثر ، ص ۹۸

پیک سعادت نسوان

پس از تشکیل نخستین کنگرهٔ حزب کمونیست ایران در انزلی درسال ۱۹۲۰ میلادی برابربا ۱۲۹۹ شمسی افکار مترقی‌در شمال ایران بشدت اشاعه یافت . تحت‌تأثیر این‌جریان فکری درسال ۱۳۰۰ شمسی در رشت جمعیتی به‌نام پیک‌سعادت نسوان برای بدست‌آوردن حقوق سیاسی و اجتماعی زنان تشکیل شد . مؤسسین این جمعیت که دارای مرام و افکار کمونیستی بودند ، عبارت بودند از
بانو روشنک نوعدوست ، جمیله صدیقی ، سکینه شبرنگ ، اورانوس پارپاب .
« عدهٔ زیادی از زنان و دوشیزگان روشنفکر گیلان دور این جمعیت حلقه زدند و با تأسیس کلاس اکابر ، دبستان ، کتابخانه وقرائتخانه ... و سخنرانی‌ها و دادن نمایش در تنویر افکار زنان آن سامان کوشیدند . جمیله صدیقی وشوکت روستا راکه دراین فعالیت‌ها شرکت داشتند، بعدها حکومت رضاشاه به چهار سال حبس در زندان زنان تهران محکوم نمود . »[1]

جمعیت پیک سعادت نسوان مجله‌ای نیز به همین نام انتشار داد . در این مجله « مقالات اجتماعی و ادبی ، بخصوص مقالاتی به پشتیبانی از حقوق زنان درج می‌شد . مجلهٔ پیک سعادت نسوان خدمت بزرگی به‌آگاهی و روشن شدن افکار زنان ایران‌کرد . زیرا خوانندگان آن منحصر به رشت و حتی‌گیلان نبودند . جمعیت پیک سعادت نسوان از طریق ایجادکلاس اکابر ،کلاس صنایع دست‌دوزی وغیره رابطهٔ وسیعی با زنان طبقات مختلف برقرار نمود. این جمعیت برای اولین بار در ایران روز ۸ مارس را بعنوان روز بین‌المللی زنان

---

۱ ـ ایراندخت ابراهیمی ، انقلاب اکتبر و ایران (مجموعه مقاله) ، چاپ دوم ، ص ۳۱۹

پذیرفت و برگزار کرد »[1]

مجلهٔ پیک سعادت نسوان نخستین نشریهٔ کمونیستی در ایران است. صاحب امتیاز آن خانم روشنک نوعدوست بود.

روشنک در رشت بدنیا آمد. تحصیلات ابتدائی را در پیش پدرش که از پزشکان معروف آن عصر بود، فراگرفت. سپس به آموختن زبان فرانسه وعربی پرداخت. بالاخره درسال ۱۲۹۷ شمسی یك دبستان سه کلاسه برای زنان و دختران دایر کرد. سپس باایجاد جمعیت پیک سعادت نسوان ـ به شرحی که گذشت ـ با تلاش خستگی‌ناپذیری به بیداری زن ایرانی همت گماشت



هیأت مدیرهٔ جمعیت نسوان وطنخواه

۱ ـ عبدالصمدکامبخش، نظری به جنبش کارگری در ایران، ص ۳۰

نسوان وطنخواه

از جمعیت‌های مترقی زنان بشمار می‌رود . در سال ۱۳۰۲ شمسی برابر با ۱۹۲۳ م به‌سرپرستی بانو محترم اسکندری در تهران تشکیل یافته است بانو اسکندری پیش پدرش شاهزاده علیخان (محمدعلی میرزا اسکندری) تحصیل علم‌کرد و از میرزا علی محمدخان محققی زبان فرانسه و ادبیات و تاریخ یادگرفت

محترم اسکندری تحت تأثیر انقلاب کبیر اکتبر و آزادی زنان شوروی، به‌تلاش و کوشش وسیعی دست زد وبه‌یاری زنان روشنفکری که دارای افکار چپ بودند ، سازمان نسوان وطنخواه را ایجادکرد . هدف سازمان تأسیس بیمارستان برای‌زنان بی‌چیز، نگهداری از دختران بی‌کس ، «بالا بردن سطح فرهنگ زنان، به دست آوردن حقوق زن، به ویژه رفع حجاب و ترویج کالاهای ایرانی بود . عدۀ زیادی زنان روشنفکر (آموزگار ، دبیر و مدیرۀ مدارس دخترانه) در آن شرکت داشتند. پوشیدن لباس وطنی ازشعارهای برجستۀ این جمعیت محسوب می‌شد آنان با انتشار مجله وتأسیس کلاسهای اکابر وتشکیل مجالس سخنرانی در تنویر افکار زنان می‌کوشیدند . در این موقع عده‌ای از مرتجعین جزوه‌ای به نام مکرزنان انتشار داده بودند . زنان عضو این جمعیت یك روز درتمام شهر تهران همۀ جزوه‌ها را خریده و درمیدان توپخانه‌آتش زدند وبااین عمل آمادگی خود را برای مبارزه باخرافات اعلام داشتند »[1] یکی دیگر ازکارهای بی‌نظیر این جمعیت ترتیب دادن نمایشی برای زنان بود . نسوان وطنخواه توانست با اجرای این نمایش وفروش بلیط ، مخارج دایرکردن کلاسهای اکابر زنان را تأمین کند. این‌نخستین نمایشی بودکه بوسیلۀ زنان به‌اجرا درآمد. نمایشنامه،

---

۱ ـ ملکه محمدی ، ارتش عظیم زنان به میدان می‌آید ، ص ۲۵

«آدم و حوا» نام داشت و یکی از بازیگران آن بانو **وارتوطریان** بود .
این بانو نخستین هنرپیشهٔ زن ایرانی است



بانو وارتوطریان نخستین هنرپیشهٔ زن ایرانی

از اعضای سرشناس نسوان وطنخواه می‌توان بانوان: **نورالهدی منگنه** ، **فخرآفاق پارسا** ، **صفیه اسکندری** ، **فخرعظمی ارغون** ، **مستوره افشار** را نام برد.



بانو نورالهدی منگنه یکی از اعضای فعال نسوان وطنخواه

خانم مستوره افشار از اعضای بسیار فعال و با فرهنگ این جمعیت بحساب می‌آمد وی که در تفلیس و دیگر شهرهای قفقاز تحصیل کرده بود ، ادارهٔ کلاسهای شبانهٔ بانوان را به عهده داشته است.

بیداری زنان

گروهی از زنان جوان مارکسیست که عضو **نسوان وطنخواه** بودند ، از این جمعیت جدا شدند و سازمان بیداری زنان را بوجود آوردند . این سازمان برای آگاهی و آزادی زن ایرانی دست به فعالیت گسترده‌ای زد برای باسواد کردن زن ایرانی کلاسهای اکابر تشکیل داد ، قرائتخانه‌ای برای زنان تأسیس کرد . همچنین عده‌ای از اعضای هنرمند این سازمان ، گروه تئاتری تشکیل دادند و نمایشنامه‌هائی در جهت بیداری زنان به‌صحنه آوردند . نمایشنامه‌های این جمعیت بااستقبال پرشورعدهٔ زیادی از زنان جوان روبرو شد « ... یکی ازنمایشنامه‌هائی که توسط این جمعیت به معرض نمایش گذارده شد ، **دختر قربانی** نام داشت که در حدود ۶۰۰ نفر به تماشای آن آمده بودند . این نمایش روز ۸ مارس به تماشا گذاشته شد و درآنجا ناطقین ، تاریخ و اهمیت بین‌المللی این روز را متذکر شدند و از طرف حضار حسن استقبال شد . »[1] رهبری اجرای این نمایشنامه را میرزادهٔ عشقی برعهده داشت .

مجمع انقلاب زنان

مجمع انقلاب نسوان درسال ۱۳۰۶ شمسی(۱۹۲۷ . م) بوسیلهٔ یك دختر پرشور ۱۸ ساله‌ای به نام **زندخت** ، در شیراز بنیان گذاشته شد . « این جمعیت با جسارت هرچه بیشتر ، علیه حجاب زنان و در راه آزادی و برابری حقوق بانوان تبلیغ و مبارزه می کرد . »[2]

عمر این جمعیت بیش از چند ماهی نپائید و بوسیلهٔ حکومت وقت منحل گردید زندخت راه دیگری برای کمك به بیداری زنان و

---

۱ ـ عبدالصمدکامبخش ، اثر یاد شده ، ص ۳۱

۲ ـ مجلهٔ دنیا ، شماره ۴ ، سال سوم ، ص ۵۰ .

بدست آوردن حقوق آنان درپیش گرفت. این راه ، انتشار مجلهٔ دختران ایران بود . « مجلهٔ دختران ایران برسایر نشریات زنان این برتری را داشت که ازآنها وزین‌تر بود و نظریات صحیح‌تری از دلایل بدبختی و محرومیت زنان می‌نوشت ... زندخت هدف انتشار مجله را در این جمله خلاصه کرده : آرزوی دختران ایران ، بیداری زنان ایران است.

در آن زمان نویسندگان به‌نام عصر مثل کاظم زادهٔ ایرانشهر ، رشید یاسمی ، سعید نفیسی ، جمال زاده ، دکتر هوشیار با این مجله همکاری می‌کردند و نظرات خود را در راه پیشرفت زنان می‌نوشتند. خانم دولت‌آبادی نیز مقالاتی در این مجله می‌نوشت . »[1] از این مجله تنها ۷ شماره انتشار یافت . زندخت نویسنده و شاعره‌ای توانا بود نوشته‌ها و سروده‌های وی در نشریات گوناگون آن عصر ، به ویژه در روزنامهٔ حبل‌المتین چاپ می‌شد

علاوه بر نشریاتی که ارگان سازمانهای زنان بودند و شرح مختصر آنها را بهمراه سازمانهای مزبور بدست دادیم ، نشریات دیگری نیز انتشار می‌یافتند که از همه مهمتر روزنامهٔ دانش بود

روزنامهٔ دانش

نخستین نشریه‌ای است که در سال ۱۳۲۸ ﻫ ق برابر با ۱۹۱۰ م برای زنان منتشر گردید صاحب امتیاز و مدیر این نشریه زنی بود مشهور به خانم دکترکحال همسر دکتر حسین‌خان . این زن را می‌توان اولین روزنامه نگار و نخستین چشم پزشک ایران دانست ، خانم دکتر کحال نزد مسیونرهای مذهبی آمریکائی در تهران تحصیل کرده بود و طبابت را نیز از آنان فراگرفته بود .

روزنامهٔ دانش هفته‌ای یکبار چاپ می‌شد . انتشار آن تا سی

۱ - پری شیخ‌الاسلامی ، زن در ایران و جهان ، ص ۱۷۷



خانم دکترکحال همراه با پسرش در دفترکار روزنامۀ دانش

شماره بطور مرتب ادامه یافته است . هدف از انتشار این نشریه را خانم دکتر کحال در تعهد نامۀ خود « تعلیم خانه‌داری ، شوهرداری و بچه‌داری و » ذکر کرده ومتعهد شده است که «از پولتیک مذاکره نخواهد شد »

نامۀ بانوان

این روزنامه را در سال ۱۲۹۹ شمسی برابر با ۱۹۲۰ م خانم شهناز آزاد در تهران انتشار داد . نامۀ بانوان ماهی دوبار انتشار



وزارت معارف و اوقاف و فواید عامه

اداره ... شعبه ...

نمره ۹۳۴/۵۰۸۶

تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۸



چون خانم دکتر [illegible] از وزارت معارف خواستار اجازه طبع روزنامه بودند

دانش [illegible] شرایط [illegible] مطبوعات

توضیح و تصریح [illegible]

لهذا از طرف وزارت معارف [illegible]

[illegible] طبع روزنامه [illegible]

امتیاز نامهٔ روزنامهٔ دانش که به نام خانم دکتر کحال صادر شده است

می‌یافت بالای اسم روزنامه جملهٔ « زنان نخستین آموزگار مردانند» بعنوان شعار چاپ می‌شد منظور از انتشار این روزنامه « بیداری و رستگاری زنان بیچاره و ستمکش ایران بود . »[1]

---

۱ - پری شیخ‌الاسلامی ، زن در ایران و جهان ، ص ۱۰۱

شهناز آزاد در نهضت بیداری زنان ایران تأثیرزیادی داشته است این زن با « انتشار نامۀ بانوان خدمات گرانبهائی به پیشرفت نسوان نموده است و در این راه دچار صدمات و مشقاتی گردیده و به جرم پیشوائی زنان و آزادی زنان و کشف حجاب گرفتار حبس و زندان شده است . »[1]

مجلۀ جهان زنان

این مجله در سال ۱۲۹۹ شمسی برابر با ۱۹۲۱ میلادی در مشهد منتشر شد . مؤسس و مدیر این نشریه خانم آفاق پارسا بوده است . مندرجات آن اغلب مربوط به زنان و دادن آگاهی به آنان بوده . به علت انتقال آفاق پارسا به تهران ، از شمارۀ پنجم مجلۀ جهان زنان دراین شهر انتشار یافته است . گرچه نویسندگان این مجله می کوشیدند، بهانه‌ای به دست دولت ندهند ، بااین حال شمارۀ پنجم مجله به دستور قوام‌السلطنه توقیف شد . مقاله‌ای که باعث توقیف شد ، « از حالا » عنوان داشته و در آن آمده بود که زنان خود را برای همکاری وهمگامی با مردان آماده کنند و حجاب از سر بردارند و با مردان « در کوچه و بازار وحجره و اداره وکارخانه ومواقع خطرهمراه باشند .»[2] هم‌چنین در مقالۀ دیگری « به لزوم برابری زن و مرد و رفع حجاب و ایجاد مدارس برای آموزش و پرورش زنان »[3] تأکید شده بود .

علاوه بر توقیف مجله ، مؤسس آن نیز به قم تبعید شد از این ببعد توقیف نشریات زنان و در فشارگذاردن زنان آزادۀ ایران شروع گردید.

---

۱ ـ صدرهاشمی ، تاریخ جراید و مجلات ایران ، جلد ۴ ، ص ۲۶۲

۲ و ۳ ـ پری شیخ‌الاسلامی ، زن در ایران و جهان ، ص ۱۰۷

مجلهٔ عالم نسوان

ارگان فارغ‌التحصیلان عالی مدرسهٔ دخترانه آمریکائی بود
انتشار آن که از سال ۱۳۰۰ . ش برابر با ۱۹۲۱ میلادی شروع شده
تا ۱۳ سال بطورمرتب ادامه یافته است. صاحب امتیاز آن خانم نوابه
صفوی بود. مجله «قصد انتشار اخبار سیاسی نداشته» وتنها مطالبی را
که برای زنان ایرانی نهایت اهمیت را داشته، از قبیل «مقالات صحیه»،
«دستور پرستاری و تربیت اطفال» ، «مطالبی که به ادارهٔ امور تربیتی
که در سعادت وآسایش خانواده مدخلیت تمام دارد» ، «دقت در طرز
لباس و حسن انتخاب آن» ، «اخبار ترقی نسوان وخدمات آن در کل
جهان» را درج می‌کرد و همچنین «مقالات ادبی وآثار منظوم ومنثور»
زنان ایران را می‌نوشت علاوه برآنچه که گذشت ، این مجله در
طول انتشار خود ، مطالب زیادی را دربارهٔ زیان ازدواج دختران در
سنین کودکی و نوجوانی ، لزوم تساوی حقوق زن و مرد و شرکت
زنان در امور سیاسی و اجتماعی وکشف حجاب زنان درج کرد .

با روی کار آمدن رضاخان پالانی (پهلوی) ، عامل امپریالیسم
انگلستان در ایران ، جنبش‌های آزادیخواهی ملی و نهضت‌های آزادی
زنان بشدت سرکوب شدند . لکن زنان ومردان مبارز ایرانی با قلبی
سرشار از امید به پیروزی ، آتش انقلاب را دامن زدند سرانجام
توفان انقلاب توده‌ها چراغ عمر نکبت‌بار سلسلهٔ پهلوی را خاموش
کرد و ...

فهرست مطالب

لطفاً اشتباههای زیر را اصلاح فرمائید :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴[illegible]	۱	دیگر	دیگر نیز
۴۹	۵	امر که	امر کرد
۱۰۴	۱۴	ترفیخواهان	ترقیخواهان

زنان و مردان ستمکش سرنوشت واحدی دارنـد . زنان طبقهٔ واحدی را تشکیل نمی‌دهند . آنان با علقه‌های اقتصادی ، اجتماعی و . . . به مردان ـ پدر یا شوهر ـ وابسته‌اند . زنان بورژوا وابسته به مردان بورژوا و زنان کارگر وابسته به مردان کارگر می‌باشند و بین زنان این دو طبقه هرگز سازش و اشتراك منافع نمی‌تواند وجود داشته باشد . بنا براین آزادی زن بدون آزادی مرد و آزادی مـرد بـدون آزادی زن هرگز امکان نخواهد داشت و تا وقتی که استثمار انسان از انسان برچیده نشده باشد ، زن نیز ستمکش باقی خواهد ماند.

نشر احیاء ـ تبریز